

بعون صانع ملک کن مکان بفضل خالق زمین و زمان

المنة لله تقدس و تعالی که برتی جناب مستطاب فضائل و مکارم مآب ذرهٔ اعظم ...
دستور معظم ... مختار الملک شجاع الدوله ...

این نسخهٔ [illegible]

[illegible] ادب

معروف به

تحفة الادب

از نتائج طبع نکته سنج

عمدة العلماء الکرام زبدة الفضلاء العظام کشاف غوامض معقول و منقول حلال دقائق فقه و اصول
ادیب افضل لبیب اکمل مستوجب المبدء الاکرم و المجاد مولانا مولوی محمد یوسف علی ابو المحامد وصله الله الی اقصی المرام

در مطبع نامی منشی نولکشور المطبع مطبوع جهان شد

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت و ارشاد سرور جهان و اهل بیت اطهار و موالی آن مولای انس و جان
منطبع اوراق اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان زرین نامه نگار اول من الساعات الجا
محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی مولداً لکهنوی موطناً مستدعی آن بودند که کتابی در علم فرائض و
مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام شرعین باشد لیکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجابت مسئول این
جماعه باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء حبیب ملکات روحانیه روح کمالات جسمانیه مستفیض علم ازلی
حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطالبه الجلی ازین کار معذورم نداشته بر آنم داشتند که شرحی
وافی ببیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اخی المرحوم
مولوی جعفر علی ساکن کسمندی اغرقه الله فی بحار الرحمة والغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح
اختلافات فریقین با اختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث رد که کم تر
از نصف کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و نظم مذکور
مطبوع طبع آن محب لوازم بود در استبداد در تکمیلش از حد گذرانیدند و بر نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس
من ینفع الناس دست بنگارش قرطاس یازیدم و آنچه در صحف این فن بود طبیعت بدان مسامحه نمود بنسخهٔ کاغذ سپردم
بر اصل نظم و نگارش سعدیه و سناسه تکثیر للفوائد افزودم و با سرع ازمنه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ماب
تحفهٔ حضرت نواب فیل آب چشم و چراغ دودمان سیادت و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان جامع
مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قیم قیام مملکت حیدرآباد و ناظم نظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان امیر سلطان
مختار الملک شجاع الدوله میر تراب علیخان صاحب بهادر سالار جنگ اید الله البریه باد امت ذاته العالی
مدی الایام واللیالی گردانیدم بیت یک نگاهش بدین زمین قبول + نور بخشد بدیدهٔ مامول +

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین ماثور است که تعلموا الفرائض و
علموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات است و فرائض علمیست که از ان مصرف ترکهٔ میت دانسته
بشود و این را علم مواریث نیز گویند و مواریث جمع میراث است یعنی حقی که منتقل شود از میت بدیگری و فرائض
جمع فریضه است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت برای ورثه معین گشته و موضوع
این علم ترکهٔ میت است بوجه صرف در مصارفش و غرض از ان عصمت از خطا در تقسیم ترکه است فهانا اشرع

فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم
ابتدا میکنم بنام خدا * که بود بی شریک و بی همتا * نقشبند طراز کون و مکان * چهره پرداز پیکر و جان *
نقشبند و چهره پرداز بمعنی نقاش و مصور است و طراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش و نگار
اوست موجود و ما همه معدوم * عقل از فهم کنه او محروم * خرد نکته سنج اهل خرد * خطی از فهم ذات او نبرد *
اوست محیی ممیت و وارث هم * غیر او نیست مالک عالم * نعت صلوات خدای عز و جل * بر نبی محمد مرسل *
اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل است و مرسل اگرچه بظاهر صفت محمد است لکن حقیقةً صفت
نبی است * زبدهٔ کائنات و سرور دین * سر بقتراکش آسمان و زمین * زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه و سر بفتراک کسی
بودن بمعنی مطیع و منقاد او شدن است * شرف گوهر وجود باو * نقش ایجاد را نمود باو * باد بر هر دو جا سپاسیه
و نمود بمعنی ظهور است * خوشترین اصحاب و دانشش * واجب الامتثال احکامش * رحمت حق که
نیست پایانش * باد دائم بر آل و یارانش * مناجات جعفر از جرم خود پشیمانم * آتش حسرتست در جانم *
آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری است ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم *
شرمسارم ز جرمهای دارم * نظر خود به پشت پا دارم * نظر به پشت پا داشتن کنایه از شرمندگیست که شرمنده چشم خود
بلند نمیکند * منم و گریه در دل شبها * منم و سیل اشک و یا ربها * منم و روز و شب دعا کردن * بار بار معاصی خدا خدا کردن
واو درین اشعار برای مصاحبت و ملازمت است ای منم مصاحب و ملازم گریه و منم ملازم سیل اشک و ملازم
گفتار یا رب و منم ملازم دعا کردن در روز و شب و خدا خدا کردن کنایه از توبه کردن و عذر کردن است *
یا الهی بحال من نظری * ده باه و فغان من اثری * یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در آه و
فغان من اثری بخش که خرمن گناهان مرا سوخته برباد دهد * جز در تو مرا پناهی نیست * جز بسوی تو هیچ راهی
نیست * بتمنای لطف سرشاری * آمده بر درت گنهگاری * سرشار اینجا بمعنی بسیار است و یا در او زائد است و
یای گنهگاری تنکیر است برای تحقیر * ای خداوند کارساز جهان * بی نصیبم ز لطف خویش مران *
بیان مصرف مال متروک * هر که میرد بعین مالش اگر * حق غیر است نیست مال دگر * اول این حق ادا کن و

بیان مصرف مال متروک

پس از آن بصرف دفن و ادای وام بدان یعنی هر کس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال حق دیگری
هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق غیر
نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن ست پس حق مرتهن دران متعلق ست یا خانه گذاشت که خریده
و چیزی از قیمتش بائعش نرسیده پس حق بائع دران مکان متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی
کرده بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق جنی علیه دران عبد متعلق ست در چنین صور از ان متروکه ابتدا باد
این حقوق کنند و از باقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعت پردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته ولا ابتدا
بصرف دفن و کفن کما ینبغی مشغول صرف نمایند و بعد این مصارف هر چه باقی ماند از ان ادای قرضیکه بذمه میت
باشد نمایند باتفاق فریقین ست لکن وصیت در سه یک باقی جاری و پس بوارثان بدهی و سه یک مراد از ثلث
ست و تدارک ضعا فتق بسوی باقی غیر مستحسن پس تبدلیش با تشاعر النسب ست لکن وصیت از ثلث باقی آن
نافذ و پس بوارثان برسانند و لفظ ثلث بضم اول و سکون آن هر دو صحیح ست یعنی بعد ادای دیون از ثلث
ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر از ان ثلث بعد ادای وصیت
چیزی فاضل بر آید نیز شامل هر دو ثلث باقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را بوارثان میت دهند
باتفاق فریقین بیان اسباب ارث و موانع آن سبب ارث نزد هر عالم شد ولا دو ولا نکاح
و رحم یعنی اسباب ارث که بجهت آن یکی هر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد بالکسر بمعنی زادن
و مراد از ان در ینجا قرابت نسبی ست هر جا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این شامل ست ابوین
و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوة و اخوات را دوم ولا بالکسر یعنی یاری کردن و آزاد کردن ست
پس ولا العتاقه و ولا الموالات را شامل خواهد بود و مقابله بالنسب هم درین داخل ست سوم نکاح و آن
ظاهر ست چهارم رحم بالفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست و آن عبارت از قرابتی ست
که فرضیت و عصوبیت از ان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده و اخوال و خالات و تفصیل
اینها در محل خود مذکور خواهد شد موانع ارث نیز چهار شمار قتل و رق و اختلاف دین و دیار یعنی
امور یکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل ست یعنی اگر کسی
مورث خود را بکشد بوجهی که از ان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه مقتول محروم
خواهد ماند و این صورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس قتل بالتسبیب
و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بزمان صبا مانع ارث نیست و کشتن پدر پسر را
اگر چه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق و در شبهه عمد اختلاف است و باقی اقسام مانع نیست دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی غلام خالص یا ناقص باشد مثل مکاتب و مدبر و ام ولد پس عبد وارث حر نمیشود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام ابو حنیفه رحمه الله در حکم مملوک است و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین است نزد امامیه سوم اختلاف دین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود و نه بر عکس و بالاتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته است وارث میشود و نه بر عکس و نزد اهل سنت در فرق اسلامیه باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق است و امامیه خروج و نصب و غلو را از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضے علما بدان رفته اند که میان یهود و نصاری توارث است و میان ایشان و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان اعتبار این موانع ثلثه مذکوره اختلاف است اهل سنت وجود ش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامے که استحقاق وراثت دارد آزاد گردید یا کافر یکه وارث تواند بود اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد برد بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دار دار اسلاماً و کفراً چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلاً کافرے حربی در دار الحرب است و ذمی از اقربایش در دار الاسلام است پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دار چون مستامن و ذمی که اگرچه هر دو در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکے مختلف است که مستامن در شمار اهل حرب است که رجوع بدار حرب تواند نمود و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث است نه در حق مسلمین چنانچه اهل البغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری وارث تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت موت است چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلاً در دریا غرق شوند یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکے بوارثان زنده او خواهد رسید و ناظم علیه الرحمه این مانع پنجم را نظم نکرده زیراکه در اکثر کتب این فن برائے بیان آن در آخر کتاب فصلی جداگانه منعقد میکنند

تعداد ورثه مستحق ده کس اند بالترتیب ٭ ارث را نزد هر فهیم و لبیب ٭ یعنی مستحق میراث ده فرقه اند بترتیب تقدیم و تاخیر یکه در اشعار آینده مذکور میشوند اولاً اهل فرض و بعد ازان ٭ نسبی از ذوی العصوبة دان ٭ یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولاً اهل فرض را حصه دهند بعد ازان عصبات نسبی را و فرض در لغت بمعنے عطای مرسوم است و در اصطلاح فن سهم مقدر است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

سهمی معین از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی و بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هر چه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد باید که علمای امامیه عصوبت را
از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و ذو رحم هر دو را اهل قرابت
و ذو رحم میگویند و نزد شان درین فن سبب ارث دو گونه است یکے نسب و در آن داخل اند اصول
و فروع میت و فروع اصول و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولاء سببی بعد از ذکر
نام او درگذشت مولی العتاقه ای خوش خود یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست و آن عبارت از مولی العتاقه است
که معتق بکسر تا باشد یعنے آزاد کننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث ترکه معتق بالفتح
میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست سه عصبات ذکور او پس از ان +
رد بذو الفرض از نسب میدان به لفظ پس از ان در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد یا متعلق برد و
ناظم رحمه الله همین یک لفظ برا هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه بعصبات نسبیه
ذکور مولی العتاقه برسند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام مولی العتاقه را درین
نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لیکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت انوثت آزاد کننده
ولای او به برادران و اجداد و اعمامش و اولاد انها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر عصبات ذکور مولی العتاقه
هم معدوم باشند پس ترکه میت را بذوی الفروض نسبیه میت رد نمایند و برای ذوی الفروض سببیه
یعنے زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند یا ذو الرحم مقدم اند
بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه نسبی متفق علیه
این قوم ست و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد برا وست سه ذو رحم هست بعد از ان مولی
از موالات نزد هر دو امام یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرائض سوای احد الزوجین نباشد ذو رحم وارث میشود
و ذوی الارحام نزد علمای فرائض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل فرض نیستند و
نزد امامیه اینها در زمره اقربا بر وارثان سببی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی الموالات
وارث ست و عقد موالات عبارت ست از ینکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای من هستی
اگر جنایتی از من سر بزند متحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید که قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و باگویند و مسطور همچنین عقد بندد
موالات از جانبین متحقق شود و هر یکی مر دیگر را مولی الموالات باشد و هر واحد آخر را وارث تواند شد

ونزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست و مذهب امامیه درین مسئله مثل حنیفه ست و علمای ایشان
این ولاء را بولای ضمان جریره تعبیر میکنند ٭ بعد ازینها مقر له ایجان ٭ بالنسب بر دگر باین عنوان که بکسی
شود نه زین اقرار ٭ نسبش ثابت و مقر ای یار ٭ مرد بر قول خویش و هم ظاهر ٭ نشد او را تکذیب ای ماهر ٭
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث ست ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب بر دیگری
باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له با آن غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود بمرد و تکذیبی
او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود و پوشیده نماند که مقر له بسه شرط مشروط ست اول اینکه اقرار
نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من ست یا عم من ست پس اقرار
نسبش بر پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من ست نسبش باقرار مقر ثابت خواهد شد
و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه ازین اقرارش نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً برین اقرارش جد
تصدیق وی نمایند و اگر ازین اقرار نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه مقر بر اقرار خود
بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم نیست که اقرار نسبش بر دیگری که
از اقربای نسبی مقر باشد نماید لیکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت مقر له باین شرط
توان رسید و مقر له باین شرائط از آن وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود مستحق مال
خودش گردانیده و نزد اثنا عشریه بعد ولای ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب ارث
ولای امامت ست که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت با امام مصطلح الشیعه خواهد رسید
و در صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال با امام زمان میرسد و بر تقدیر غیبت
امام اختلاف ست که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ٭ پس ادای وصیتی ست که آن هم
به زیاده شد از ثلث ایجان ٭ یعنی بعد ازان از مال متروک بادای وصیتی که زائد بر ثلث مال ست
بردارند و از بعض کتب امامیه مستنبط میشود که اجرای وصیت زائد بر ثلث ترکه مقدم بر ارث امام
ست ٭ بعد ازینها بنه به بیت المال ٭ مال متروک ای خجسته خصال ٭ بیت المال آنست که حکام
عادل جاسی مقرر میکردند تا مال لاوارث را آنجا ذخیره نهند و رفع حوائج محتاجان ازان نمایند
و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء الامامة ست بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی
نیست **دربیان ورثه نسبی که اهل فرض و عصبه و ذو رحم اند** ٭ اهل فرض از
سه قسم وارث دان ٭ عصبه و ذو رحم بود پس ازان ٭ یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه
قسم یکی اهل فرض دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم می کند و می گوید

◦ اهل فرض آنکه در شرع متین * سهم خاص از برای او تعیین * یعنی اهل فرض کسی ست که در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سهمی خاص از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافته و نزد امامیه ورای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض ست ◦
کل بفقدان اهل فرض رسان * عصبه را و گرنه باقی شان * یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض
کل ترکه و با وجود آنها البقیه اش باو برسد و این مصطلح اهل سنت ست نه ارباب تشیع که عصوبت را نزد آنها
دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند ◦ غیر ازین هر دو از قرابتیان * ای خردمند ذو رحم
میدان * یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض و عصبات اند آنها را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی ست

تعداد اهل فرض ◦ اهل فرض ای یگانه دوران * منحصر در دوازده کس دان * اب و جد زوج و
اخ لام مادر * جده و زن و دخت و بنت الپسر * اخت عینی و مادر پدری * همه از اهل فرض بر شمری * یعنی
اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار از مردان که پدر
و جد و شوهر و برادر اخیافی ست و هشت از زنان که مادر و جده و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه
و خواهر علاتیه و خواهر اخیافیه است و نزد امامیه اهل فرض نوزده اند که برای سهولت حفظ چنین در سلک نظم
کشیده ام ◦ [illegible] اب ام بنت و مطلقا خواهر * اخ و جد و جده از سوی
مادر * زوج و زن عم و عمه اخیافی * هر یک از خال و خاله سه اصناف * بدین تفصیل هشت از رجال اول اب
که از طبقه اولی و فرضش با ولد میت سدس ست ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر و جد پدری ست ثلث باشد
ثالث اخ اخیافی که حظ یکی سدس و حظ زائد از یک ثلث بود و این هر دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی که با عم علاتی
سهم یکی سدس و سهم زائد از یک ثلث ست خامس خال علاتی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین هر دو اگر با عم باشد
یک ثلث ست سابع خال اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث و با خال علاتی یا خال و وحدت سدس الثلث و بصورت
زیادت ثلث الثلث تعین یافته و این هر چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر سه طبقه سهیم ست با ولد میت نصیبه اش
ربع و بدون ولد نصف ست و یازده از نسا یکی ام که با ولد میت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت که بدون ابن
اگر واحده باشد مستحقه نصف ست و اگر زائده بود مستحقه ثلثان و این هر دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه
که هر یکی از آنها اگر واحده بدون جد پدری و اخوة عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زائده بدون آنها بود استحقاق ثلثین دارد
پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس و زائده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوة و اجداد پدری ثلث برایش قرار
یافته و این هر چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمه اخیافیه که با عم و عمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

ثلث حق ولیست هشتم خاله عینیه نهم خاله علاتیه که هریکی ازاینها را با اعمام ثلث فرضا میرسد دهم خاله اخیافیه که با عم برای
وی تنها یک ثلث و با خال و خاله غیر اخیافیه بحالت وحدت سدس الثلث و بحالت زیادت ثلث الثلث معین گردیده
واین هرچهار از طبقه ثالثه اند یازدهم زوجه که با هر طبقه وارثه است با ولد میت ثمن و بدونش ربع فریضه اوست
وشرح اینها بعد ازین در مقامات مناسبه درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از اهل فرض
نیستند که برای اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القرابت اند سهام اب ✤
فرض خالص سدس دهی به پدر ✤ ابن یا ابن ابن او ست اگر ✤ مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغیر درین شعر
چنین مناسب است ✤ فرض خالص سدس رسد به پدر ✤ هست با ابن و ابن ابن اگر ✤ یعنی پدر را سه حال است
اول فرض محض که سدس هست بوی میرسد سوا آن چیزی دیگر باو نمیرسد واین درصورتیست که پدر با پسر میت یا
با پسر پسر او و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت ست ذکور باشند یا اناث عالی بود
یا سافل دوم عصوبت محضه چنانچه میگوید ✤ غیر تعصیب حق دیگر نیست ✤ ولد ابن هم ولد گر نیست ✤ یعنی درصورتیکه
اولاد میت و اولاد پسر میت نباشد پدر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد و نزد اثنا عشریه درینصورت سدس
بفرض و باقی برد خواهد گرفت سوم فرض و عصوبت هر دو ✤ فرض و تعصیب حق او هر دو ست ✤ بنت یا بنت ابن
اگر با او ست ✤ یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض و عصوبت هر دو پدر راست سدس
با دختر بفرضیت خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند بعصوبت و نزد علمای امامیه درینصورت سوم باقی ترکه را بر اب
و بنت یا بنت الابن رد خواهند کرد و تخصیص این حکم به بنت و بنت الابن نیست بلکه بنت البنت هم نزد ایشان
درین حکم مشارکت دارد ✤ سهام جد ✤ چون پدر دان نصیب جد صحیح ✤ لیک در پنج جاست فرق
صریح ✤ بعد ازین فرق راست شرح و بیان ✤ حاجب او مگر پدر را دان ✤ گر بمیت بدخل اب پیوست ✤
جد صحیح ست ورنه فاسد هست ✤ یعنی حصه جد مثل حصه پدر است بزیادت یکحالت پس جد را چهار حال
باشد یکی آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت خالصه خواهد یافت دوم اگر اولاد
میت نباشد عصبه خواهد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا
فرقی ظاهر ست که بعد ازین شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدر میت حاجب جد میت ست و جد صحیح
نیست که در نسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشته باشد مثل اب الاب و اب اب الاب و هر
جدیکه بدخل ام بمیت بپیوندد آن جد فاسد ست چنانچه اب الام و اب ام الام و اب ام الاب و آن
پنج مقام اختلاف جد با اب که شرحش بر ما بعد محول نموده یکی آنکه در سهام ام خواهد آمد که پدر حاجب
مادر خود ست و جد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکه در سهام مادر مذکور خواهد شد که مادر را

ثلث ما بقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکہ ست بہر حال و اگر اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه با در ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود محجوب الارث بوجه مادر ست سوی آنکه در سهام اخت عینی مبین ست که پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنها نیست بالاتفاق فریقین مگر نزد امام ابوحنیفه چهارمی آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر ساقط میشوند بالاجماع و بجد ساقط نمیشوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجمی آنکه پدر معتق را با پسر سدس ولا میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه همه ولا به پسر خواهد رسید و جد و جده را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده و پس داخل در و عده و بیاش نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع و اسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی هست پس حق جد و جده پدری دو ثلث ست للذکر مثل حظ الانثیین و حق جد و جده مادری حصه مادر ست که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال بیکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت مییابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری و حصص خواهران کذائی با جدات پدری مساویست و همچنین برادران و خواهران اخیانی با جد و جده مادری در یک سلک منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوة و اخوات از طبقه ثانیه وارثانند که با وجود ورثه طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه اهل طبقه ثالثه که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه ـ نسل یا نسل ابن اگر با اوست ❊ ده ربع ور نه نصف حصه شوست ❊ هر دو جا نصف شوهر زن برسان ❊ لکن همین نصف منقسم بزنان ❊ یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت یافته شود در ینصورت حصه شوهر ربع ست و اگر کسی از آنها یافته نشود حصه وی نصف ست و در حصه زوجه در همین دو صورت نصف حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها ربع ست که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد الاولاد کافیست پس با وجود ابن البنت نزد ایشان حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همین حصه را که ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم نمایند بالاتفاق بین اهل السنه والشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحقه رد نیست و نزد اهل سنت کسی از زوجین از اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه وارث زمین عمارت و زمین زراعت و عین ابنیه و عین آلات نمیشود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت وغیره بهره می برد عند الامامیه خلافا

سہام زوج و زوجہ

لاهل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام سه‌ده بیک کس سدس زیاده بیان +
بهر زائد ثلث ولی یکسان + مانع ارث شان شدند گر + پدر و جد و نسل و نسل پسر + یعنی اولاد مادر را سه حالت
اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زائد از یکی باشد ثلث باید داد و ذکور و اناث
اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت و اولاد پسرش حاجب اینهاست و درینجا امامیه
اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص باولاد ابن نمیکنند پس اولاد دختری حاجب بود
اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سهام مادر سه‌ده بمادر سدس اگر با او ست +
نسل یا نسل ابن اگرچه فرو ست + یا اخ و اخت لیک فوق زیک + ورنه از کل ثلث وهی بیشک + بدانکه
مادر را سه حالت است یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاتی یا اخیافی
یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثه و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع ازدیاد
سهم او بر سدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر ازینها کسی نباشد ثلث کل
ترکه بوی بدهند و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طرفه مساوی
الاقدام اند سوم سه‌هان پدر با یکی ز شوهر و زن + گر با و هست پس شنو از من + بعد سهم زن و نصیب شوه
از تمام ثلث دهند باو یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه
احد الزوجین هر چه از ترکه باقی ماند ثلث این باقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب وی بر حصه پدر لازم نیاید و
نزد امامیه ثلث کل ترکه حق مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز مرویست سه جای اب جد بود اگر اینجاء
حکم جد نیست چون پدر اینجا + یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هر چه از حصه احد الزوجین و ام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق به جد
خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم است پس مادر درین صورت هم ثلث
ما بقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جد است و جد در تنقیص حق و
دخلی ندارد پس ما بقی بر مادر رد باید کرد باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولادش طبقه اولی از ورثه اند
که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه میت نیست سهام جده سه حصه جده صحیحه ششم + دان
لاب جده است خواه لام + لکن بجدات این سدس مقسوم + لیک هر کو نه ام شود محروم + یعنی جده صحیحه را دو
حال است اول آنکه سهم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس است اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جدات امیه باشند یا ابویه

سهام اولاد ام

سهام مادر

سهام جده

یا ابویه با وجود ام محجوب میشود یعنی مادر حاجب جدات هر قسم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و ارثش بقرابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدهٔ پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شریک نیست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جد یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ✤ گفت بویوسف این سدس یکسان ✤ سازد تقسیم بر سر ابدان ✤ کرد قسمت محمد ایجا بان ✤ بر جهات این سدس نه بر ابدان ✤ بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابی یوسف رحمه الله اینست که این سدس بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند بالمناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس برجهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه توضیحش چنانست که مثلا شخصی دختر عمهٔ عینیه خود تزوج نمود و ازوی پسرے بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همان ست و مادر جد پدری وے ذات قرابت واحده ست بدین صورت

ام ام

ام اب ام

الام الاب

سه سبب یک جدست اگر پدری راست حاجب او چو پدرست میگویم که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب وے بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازینجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست سه بازقربی بهر طریق که هست ✤ کمراز بهر حجب بعدی البت ✤ یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب بمیت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعید تر باشد کمر بسته است ای جدهٔ قربی حاجب جدهٔ بعدی ست چه جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین سه جد فاسد به نسبتش داخل ✤ گر شده دان صحیحه ای عاقل ✤ سوی من بات فاسده پیوست ✤ بازدان اب که بین الامین ست ✤ این تعریف جدهٔ صحیحه و فاسده ست

اما جدهٔ صحیحه نیست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه در نسبتش بسوی میتش نسبت کنند
یک اب یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب در میان دو ام واقع نشود
صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب
هر دو صحیحه پدری و ام ام الام صحیحه مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که درو اب میان دو ام واقع شده
و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحه پدری
اند و ام اب ام الاب بعلت آنکه اب میان دو ام فاسدهٔ پدری است و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام
اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری است و در بطن پنجم اعداد جدات شانزده
و در سه پنج از آن صحیحه و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دهم محتاج دقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی این قاعده دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات است که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بمرتبه شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات در آن بطن خواهد بود
و آن شمارهٔ مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لا محاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شمار
چهار باقی ماند تضعیف نمودیم سی و دو شد شش از آن بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده
و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمیشود

سهام بنات ۝ مر یک بنت نصف و بیشتر را دو ثلث میدهند بے تاخیر ❊ عصبات اند با پسر بقدر
نصف حظ پسر بر دهر یک ❊ یعنی بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر
یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصهٔ آنها دو ثلث
است سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام**
بنات الابن ۝ همچنین است فرض بنت پسر ❊ نیست بنتے ز صلب میت اگر ❊ یعنی دختر پسر را شش
حال است پس اگر دختر صلبیه میت با او نباشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحده را و دو
ثلث فوق الواحده را و فرادا از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از آنکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن و ان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند
ساد و اگر بود یک ز صلب یا زین پسر ❊ اگر علیات ای توده بیره جز سدس نیست فرض بنت پسر ❊ ور دو باشند ساقطش شمر ❊
یعنی حالت سوم آنست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لکن آنکه در درجه ازین بنت
الابن علیا است مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درین صورت سهم مقرره فرض بنت الابن
مذکوره زائد بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هر گاه نصف در سهم خود گرفت

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس، بنت الابن سفلی خواهد رسید. و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیا
فوق از واحده باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله تعالی علیها
ای سترده سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد نظم
بیت سبقت زصلبیت اگر جز سدس نیست فرض بنت پسر ٭ گر زصلبیت فوق یک دختر ٭ حجب باشد
نصیب بنت پسر ٭ ور دو بنت پسر که یک علیاست ٭ یک سدس فرض دختر سفلیست ٭ زائد از یک اگر بود
علیا ٭ نیست جز حجب بهره سفلی ٭ و حالت پنجم اینست که بیاید ببیت آن غلام ٭ نصیب او را داست ٭ بجدلی
ولیت باکر فزوست ٭ حصه بنت ابن امیان ٭ نصف سهم معصبش برسان ٭ ای البته این بنت الابن ساقط
نمیشود و هنگامیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات الفرض
نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر از آن باشد درین صورت این بنت الابن
عصبه باید شمرد و از بقیه ترکه بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصه پسر مذکور که عصبه شده به بنت الابن باید
رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ابن سفل او دست و حالت ششم اینکه بسبب بنت ابن
پسر شود محروم ٭ همچنین گفته اند اهل علوم ٭ یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت الابن
در زمره اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد و اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی تا قائم مقام اولاد میدانند و اقرب
ایشان را حاجب ابعد می شمارند و اولاد پسر را حصه پدرش و اولاد دختر را حصه مادرش میدهند و ازینجاست که حصه
اولاد پسری پسر باشد یا دختر مضاعف حصه اولاد دختری ست ابن بود یا بنت و سهم هر یکی ازین دو قسم در
صورت اجتماع ذکور و اناث در هر قسم للذکر مثل حظ الانثیین بر روش تقسیم مینمایند الی آن ناظم رحمه الله مسئله که بمسئله تشبیب
شهرت دارد بیان میکند سه از کسی ماندگر سه بنت پسر ٭ بعض از بعض اسفل و بیشتر ٭ همچنین سه دگر بماندنو ولکن از
ابن ابن ابی خود شخصه ٭ سه دگر دان و همچنین شماره ٭ لکن از ابن ابن ابن ابی یاره ٭ یعنی شخصی مرد و سه فریق بنات
گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر است که یکی بنت الابن دوم دیگری
بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر دیگر به همان ترتیب
ثالثه از ثانیه و ثانیه از اولی سافلة الرتبه و پست تر که یکی بنت ابن الابن دوم بنت ابن ابن الابن المسطور و سوم
بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بر طریقه مذکوره در تفاوت
درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم ست
نصف علیا الصورت اولی بگیرد و میست همسر او را ٭ ده بوسطی و سن برابر نیا ٭ از فریق دوم تو شش یک ٭ بهر شش سفلیات باقی یاره ٭

این مسئله را تشبیب نام کرده و میتواند که وجه تسمیه بیان حال زنان باشد ۱۲ منه

پیچ حظی نمیرسند زنهار. یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از هر سه فریق
باوی محاذی و مساوی الرتبه میت نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازهمین فریق اول با دختری که موازی
و محاذی اوست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی مانده شش که سفلی از فریق اول و وسطی و سفلی
از فریق ثانی و هر سه از فریق ثالث باشند حصه باینها از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه را بحالت انعدام مستحقین
بر ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد و در غلامیت نیز باینها عصبه زین همه کنند آنرا کو خدای
و نیست یا بالا. صاحب سهم میت واصلا. نصف سهم غلام او گیرد. هست ساقط سوای او بکرد. یعنی
اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکی ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را عصبه
میکند که پسر مذکور در درجه باوی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود
خواهند ماند و دختری که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصه پسر مذکور میگیرد و بناتی که
سوای عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط میشوند و صورت مسئله اینست
دمیه

الفریق الثالث	الفریق الثانی		الفریق الاول
الابن ابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	الابن علیا بنت ابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن	نصف سدس بینهما	علیا بنت الابن وسطی بنت ابن سفلی بنت ابن

بر تقدیر غلام در نیصورت این مسئله بر پنج نوع متنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این هر دو ترکه را بعصوبت اثلاثاً باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه موازی وسطی
از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر را ارباعاً
خواهد رسید و سته باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی الدرجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی واصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام اخماساً انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه بحذای سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی برسد و باقی ما بین این عصبه سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و وسطی
ثالث اسباعاً قسمت پذیرد و سفلی ثالث بی بهره ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد وبقیه میانهٔ غلام وبنات ستا تما منقسم گردد ودر تقسیم جمیع صورها کرده لانه کصعفا انثی بحوط باید
ونزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم ست که نزد اهل سنت ست ودر صور باقیه وجود وعدم غلام
مساوی ست همه ترکه بعلیای فریق اول بر نیابت پدر رسد خواهد رسید ودیگران نصیبی از ترکه نخواهد بود

سهام اخوات عینیه

اخوات عینیه سه بهر یکی ز خواهر اعیانی نصف بخش ⁂ کشید ثلثان ⁂ یعنی اخوات اعیانیه را پنج حال ست
اول اگر تنها یک ست نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق بین الفریقین و
لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد ومحتمل که بمعنی سهم وحصه باشد حالت سوم سه عصبه بالاخ
چو خود گردد ⁂ دو بهر اخت نصف اخ سه ای ⁂ یعنی خواهر اعیانیه با برادر که مثل خودش یعنی اعیانی باشد عصبه
خواهد گردید پس ترکه میان اخ واخت للذکر مثل حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم سه با بنات و بنات
ابن رسان ⁂ آنچه باقی ست حصهٔ ایشان ⁂ یعنی دختران صلبی ودختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس اول حصص بنات صلبیه بنات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصهٔ خواهران بدهند ونزد مذهب امامیه
با دختران صلبیه ودختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم سه مانع
ارث شان چهار شمر ⁂ اب وجد نیز ابن وابن پسر ⁂ یعنی پدر وجد وپسر وابن الابن خواهران اعیانیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف ست امام ابوحنیفه او را مانع میداند وهمین قول مختار حنفیه ست
ونزد صاحبین وعلمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد وجده گویا معصب خواهران اعیانیه اند
ونیز نزد ایشان فرقه در مانعیت تخصیص ابن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع وحاجب اخوات ست

سهام اخوات علاتیه

اخوات علاتیه سه نیست خواهری ز اعیانی ⁂ پدری اخت مثل او دانی ⁂ نصف یک را کثیر ثلثان ⁂
ای برادر زاده فرض رسان ⁂ یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر علاتیه باشد
مثل او قائم مقام آن دانند واین خواهران علاتیه را شش حال ست اول اگر واحده باشد نصف دوم
اگر زائد از یک باشند دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین سه اخت عینی اگر یک ست دهی ⁂
پدری را سدس چنین ست بهی ⁂ ور زیک زائد اند پس پدری ⁂ میشود از نصیب ارث بری ⁂ وحالت
سوم آنست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای تکمیل
ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زائد بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم مانند
ونزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زائد مسقط علاتیه است سه گر اخ او معصبش باشد ⁂ مید بنصف سهم
نو دی کند ⁂ حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران عیانیه یافته شود خواهران علاتیه عصبه
میگردانند وباقی ترکه میان ذکر وخواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد ونزد امامیه درین صورت هم بنو العلات چیزی

پسر پسر در حالت ششم آنکه سه بابنات و بنات ابن پسان * از عصوبت تمه با ایشان * اگر بجای مصرع ثانیه
چنین بیافت بهتر به رجع بالتی حصه عصوبت شان * و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با اخوات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت بخواهران
رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست در حالت هفتم حالت
حرمان آنهاست باین طریق سه بعد علاتی و بنو الاعیان * از اب و جد و ابن و ابنش دان * سا قط از
ارث هم بنو العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را بوجود
چهار شخص از در جارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابی حنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا للصاحبین
والامامیه دوم پدر است سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد است کما مر مرارا و نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و بمذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات
مسقط ششم هم هست که بیانش میکند سه اخت عینی به بنت و بنت پسر * عصبه گشت ای برادر اگر * بهر علاتیان
بود حرمان * حاجب او دو من بهر شان * یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بالعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خودش محجوب است بدیگرے چه رسد **بیان**
اخت لام سه مادری اخت را گذشت بیان * در میان سهام مادریان * یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق بحال آن دارد بیان کردم آنجا باید دید **در بیان**
عصبات سه عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا رهم سببی * همچنین هست در نسخ موجود و این منظومه
لیکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغیر چنین خوانند ع عصبه را
چو شرح میطلبی * یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبیه و دیگری عصبه
سببیه تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت سه نسبی دان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر یا رسن بی ضیر *
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو است یعنی شعر است که عصبه نسبیه سه
قسم است اول عصبه بنفسه آن مرد یست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنیست که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود هرچه از زن
زن دیگر بماند آنرا بگیرد **بیان عصبه بنفسه** سه منحصر دان بنفسه اشمار * یار در چار قسم بی تکرار * جزء میت پس
اصل او میدان * جزء اب جزء جد بود پس ازان * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است در چهار قسم منحصر است

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال تفصیل این اقسام اربعه
که کذب یعنی افش اگرچه باشد بیت * اب و جد هم اگرچه برتر بهست * اخ لابوین اخ لاب پس او * ابن اخ
وان اگرچه بهست فرو * همچنین عم و ابن عم میدان * بهست اگر غیر مادری یکجان * هکذا برشمر علی الترتیب * اگر
تو داری زعقل و فهم نصیب * حقیقه باید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن الابن
و ابن ابن الابن وان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
وان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابناء ایشان
چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ وان سفل قسم چهارم که بجزء جد معبر شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت و ابناء آنها گو که فروتر باشند. و بعد آنها اعمام اب میت و ابناء ایشان و پس از ان اعمام جد میت
و ابناء ایشان و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله بهست گر غیر مادری یکجان معنی این نکتست
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیب که مرقوم شد
در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابحنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث میشمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه
همین ست و اختلاف دیگر درین مقام است که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند کبر و صغر آنها را در
ازدیاد و انتقاص میراث دخلی نیست و احدی از ابناء را استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه زائد بر حصه
خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی
ولی جزا ست و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او اگر میت
ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا زائد بر حصه اش بوی خواهد رسید
و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از جمله اهل فرائض اند که گاهی فرضیت خالصه دارند
و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت * بهست اقرب پس اقرب و ترجیح *
بجهات قرابت ست صریح * اقرب ذو قرابت ار باشد * میکند ذو قرابتینش رد * یعنی درین انواع اربعه
هر که قریب تر به میت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش و عم پدرش
بر عم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هر که اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین را رد و محجوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای توضیح قوت
جهات قرابت بیان میکند ✤ پدر را تو هیچ چیز مده ✤ هست عینی اگر عینت بر ✤ اگر من هیبودم بجای این شعر
چنین میگفتم ✤ سه پدری را شمار کن لا شئ ✤ هست عینی اگر محاذی وی ✤ که توضیح اقربیت و قوت قرابت
ازان متبادر بفهم میباشد. بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین نداد ن یا همین اعیانی برای تو بهترست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد و اعیانی ذو القرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح بجهات قرابت بعد اقربیت است
مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست نزد ایشان
بیان عصبه بالغیر ✤ دان تو بالغیر چار زن کایشان ✤ فرض دارند نصف یا ثلثان ✤ بنت و هم بنت ابن
هر شمری ✤ اخت عینی و بعد ها پدری ✤ عصبه دان بغیر ها هر یک ✤ باخ و نصف اخ بده بی شک ✤ یعنی عصبه
بالغیر ای زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فریضه اینها ن نصف و دو ثلث ست و
آن دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه است که هر یکی ازینها با برادر خود تا که ابن عم ابن الابن و برادر اعیانی
و برادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصه خود می برند بالاتفاق فرق همین قدر ست
که امامیه چنین ارث را بارث بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق آنست که دختران
پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه میشوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت و نزد
امامیه اقرب مسقط ابعد خواهد بود ✤ سه زن که او را نشد ز فرض نصیب ✤ باخ خود نگشت و تعصیب ✤ عمه و بنت
عم چنین میدان ✤ بنت اخ نیز همچنین بخوان ✤ و تعصیب بمعنی ذات العصوبة هر چند تحکم ست شاید بضرورت شعری
در تخیله ناظم رحمه الله طرفی از جواز بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد از برادرش تعصیب ✤ یعنی برادرش را
عصبه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار آنست زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض نباشد با برادر خود
عصبه نمیگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لیکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد و آن زنان عمه و بنت عم و بنت
اخ اند که در زمره ذوی الارحام انسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ باشند
حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلحه اهل سنت اند
که با برادران خود تا نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین **بیان عصبه مع الغیر** ✤
دان مع الغیر هر زنی کو شد ✤ عصبه با زن دگر لا بد ✤ خواهر غیر مادری را گیر ✤ یار با بنت و بنت ابن نظیر ✤ یعنی
عصبه مع الغیر زنیست که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد و نظیر آن خواهر غیر مادریست
یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه را فرا میگیرد

بیان عصبه بالغیر

بیان عصبه مع الغیر

ونزد امامیہ اخت اعیانیہ و علاتیہ با بنت و اولاد ابن حاجب ہست کما مر الحال فرق در عصبہ مع الغیر و عصبہ بالغیر بیان
میکنند آنکہ بالغیر گشت غیر در ان عصبہ ہست منفرد ایجان و در مع الغیر غیر را ہی یار بد عصبہ منفرد بدان تمام
یعنے تفرقہ درین ہر دو عصبات اینست کہ آنکہ عصبہ بالغیر ہست غیر کہ او را عصبہ ساختہ خودش بحالت تنہائی
نیز عصبہ ہست و آنکہ عصبہ مع الغیر ہست غیر کہ او را عصبہ ساختہ خودش بحالت انفراد عصبہ نیست بلکہ این مع الغیر
بمعیت آن غیر عصوبت حاصل شدہ **بیان عصبہ سببی** ے یافتم چون فراغ از نسبی + باتو اکنون بیان
کنم سببی + بندہ گر کسی کند آزاد + اوست مولاش ای خجستہ نہاد + نیست از اہل فرض نہ ز تعصیب + از
نسب وارثش بعید و قریب + اوست مولی العتاقہ اثبات + شد معین کو ہست آخر عصبات + یعنے فرمایم کہ چون
بیان عصبات نسبیہ فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیہ میکنم یعنی اگر کسے غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقہ آن عتیق خواہد بود و لیکن کہ از اہل فرض و عصبات نسبیہ عتیق ذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شدہ کہ ہمین مولی العتاقہ آخر عصبات معتق ہست و وارث ترکہ معتق خواہد شد تعصیب
درینجا بمعنی عصوبۃ ہست و شعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین میبایست وارث او بود ہمان مولی کہ ثبوت
عصوبت ست ورا + ظاہر لہذا لائد برسد او از خدشات پاک و صاف باشد لکن این خواہی بود تقدیم + یار بر ذوی حکم
بنز فہیم + بعد ازین ند از ہمہ اولی + عصبات ذکور این مولی + یعنی این مولی العتاقہ را بر ذوی الارحام تقدیم ست کہ
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی بعد فقدان مولی العتاقہ عصبات ذکورش در میراث
اولی از ہمہ ذوی الارحام ہستند و بعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست کہ مختار اہل سنت تقدیم مولی العتاقہ
بر ذوی الارحام ست و ابن مسعود رض مؤخر از ذوی الارحام دانستہ و در عتق ہم شرطے نکردہ اند
کہ لوجہ اللہ باشد یا للشیطان و بشرط و لا آزاد کردہ باشد یا بنفی آن و بمال یا بلامال و بطریق کتابت باشد
یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک اعتاق شیطانی و اعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمردہ و در مذہب امامیہ
مولی العتاقہ از ذوی الارحام مؤخر ست کہ آنہا داخل ورثہ نسبی اند و در عتق شرط ست کہ بہ تبرع باشد نہ عتق
واجب لوجہ نذر و یمین و کفارہ و غیر آن و عتق قہری ہم نباشد مثل انعتاق بوجہ زمین گیری و کوری و شرای قریب
وغیرہ و اینہا را سائبہ گویند یعنے غلامیکہ باعتاقش ولا نرسد و نیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
جریرہ عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و برات نکردہ باشد پس بدین شرطہا مذکورہ مولی العتاقہ وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشتہ باشد و در صورت انعدام معتق ولا باولاد ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان اینہا بعصبات نسبیہ نفسہ منعم میرسد و در زمان انعدام معتقہ ولا بعصبات ذکور آن زن خواہد رسید بالاتفاق
بین الفریقین + محرم ذو رحم شود آزاد + خود بخود گر بملک کس افتاد + بعصوبت نگر ولاای ورث + بہر آنکس رسد لوجہ نکو +

الحال ناظم رحمہ اللہ بیان میکند کہ عتق اضطراری ہم موجب ولاست پس میگوید کہ اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
درآید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و بآنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقہ او میگردد و ذو رحم عبارتست از
صاحب قرابتی کہ بسبب رحم ولادت تحقق شدہ باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی ست کہ بصورت ذکورت احدہما
والوثت اخری شرعاً نکاح بینہما جائز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج شدند کہ اگر مالک آنہا شود
منعتق نخواہند شد و مختار امامیہ انعتاق محارم رضاعیہ ست باید دانست کہ اقربا سہ قسم اند یکے قریبہ
و آن اصول اند ہرچند بالا روند و فروع ہرچند فرو تر باشند ہر کسے کہ مالک یکے ازین اقسام شود
خواہ ارادۂ آزادی کند یا نکند آزاد خواہد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطہ کہ اخوۃ و اخوات و اولاد
آنہا و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند ہر کس کہ مالک اینہا شود اینہا نیز بلاقصد آزاد شوند خلافاً
للشافعی رحمہ اللہ و نزد امامیہ در شرائے رجال اقربائے متوسط را ہمین حکم ست و در شرائے
نسوان این حکم نیست کہ بشرائے آنہا سوای عمودین دیگرے بلاقصد آزاد نمے شود و عمودین مراد از اصول
و فروع ست سوم بعیدہ کہ اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشد اینہا بمجرد ملک بلاقصد
آزاد نخواہند شد بلاخلاف میان فریقین باید دانست کہ لفظ کس در مصرعۂ ثانیہ بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد کہ از اقربائے مملوک باشد یا از غیر اقربای او
و مقصود آنست کہ محرم ذی رحم اگر بملک کسے کہ محرم اوست افتد خود بخود بلاقصد عتق آزاد می شود
پس بجائے مصرع ثانی چنین بایستی گفت مصرعہ گر بملک قریب خود افتاد ٭
و نفذا شود آزاد ضمناً مفید معنے خود بخود ست تصریح بدان ضرور نیست ٭ گر ز آزاد و عبدای و لبنہ ٭
متولد سہ بنت حرہ شدند ٭ پس بپنجاہ زان سہ لے دلبر ٭ بخرید ند دو شرائے پدر ٭ اتفاق
اینچنین گر افتاد ٭ کہ یکے بیست و دیگرے سی داد ٭ پس ز مال پدر بہ سہ دختر ٭ دو ثلث
فرض شان دہ لے دلبر ٭ آن دو دختر کہ بود ای دانا ٭ پدر شان خریدہ آنہا ٭ ثلث باقیش زرہ ولا ٭
بعد تخمیس دہ مر آنہا را ٭ بدہی سہ خمس بصاحب سی ٭ صاحب بست را گردو دہی ٭ صحت مسئلہ شود ظاہر ٭ ار جہل
بیج کر تو لی ماہر ٭ این مثالی ست از مسئلہ مولی العتاقہ تفصیلش اینست کہ اگر زنے حرہ را عبدے در نکاح خود
آوردہ سہ دختر ازان متولد شدند و این ہر سہ دختران حرہ خواہند بود کہ اولاد در حریت و عبدیت متبع مادر
میباشند پس ازین ہر سہ دختران دو دختر کہ کبری و صغری باشد بعوض پنجاہ دینار پدر خود را کہ عبدست
از مالکش خرید کردند لکن ہر دو قیمت مساوی ندادند بلکہ صغری بست دینار و کبری سی دینار در وجہ قیمت
داد پس بعد وفات پدر از ترکہ اش دو ثلث از روئے فریضہ بہر سہ دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را نجیبه اند از روی ولا باید داد بعد تخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد دو
خمس بصاحب یک دینار یعنی بنت کبری باید بدهند و بصاحب یک دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد چون اصل مسئله از سه است
دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه منقسم نمیشود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولاء که پنج اند استقامت ندارد و میان هر دو
تباین است پس این پنج را که قسیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد و این پانزده را
در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و پنج تصحیح یافت
که تقسیم از آن مستقیم میشود به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشد خواهد رسید از آن هر یک را ده ده
خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولاء خواهد رسید و نزد علمای امامیه درین مسئله
ولاء شتری باشد نمیرسد که اتفاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه تمامی بفرض بعضی و یک ثلث بر دو بر سه
دختران منقسم خواهند شد و مسئله از سه درست شده و یک یک بهر یک خواهد رسید بد آنکه لفظ چهل و پنج در مصرع اخیر
تجنیس است پس تبدیلش بچهل و پنج واجب است

بیان حجب

قسمی از حجب حجب نقصان است + قسم ثانیش حجب حرمان است + حجب نقصان است سهم کم گشتن + بوجود کسی صبیان + حجب بفتح حای مهمله
و سکون جیم در لغت یعنی باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارث میت بوجود وارثی دیگر از حصه
خودش کلا او بعضا و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم
گردیدن سهم است بوجود شخصی دیگر از فرقه سه اهل آن پنج کس ان ز شوهر + برین اخت و ام و بنت پسر حجب
نقصان ایشمر روشن + در بیان سهام کردم من + یعنی اهل حجب نقصان آن کسانیکه بوجود دیگری در حصه
شان نقصان حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن
و زوج از نصف بربع با وجود ولد یا ولد ولد پسر تخفیف آن محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از
بسدس محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود ولد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند
و بنت الابن با وجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب
نقصان اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام
آنها بروشن ترین وجهی مبین شده و اختلافیکه در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردیده + حجب حرمان چه با
ای پر فن + از همه ارث بی نصیب شدن + پس تو میدان نیستش در فریق + هر یکی زان و یکم تحقیق +
بهر یک نیست حجب حرمان گه + یافت گاهی بسوی دیگر ره + از فریقی که اول است شمر + ابن و اب زوج
ام زن و دختر + غیر از ین شش بدان فریق دوم + کوست محجوب حجب حرمان هم + حالا بیان قسم ثانی
از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

باب حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هر یکی بیان میکنیم یکی از آن فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمیشود
و فریق دیگر آنست که بحجب حرمان گاهی بوی راه نمییابد و فریق اول که بحجب حرمان گرد ایشان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نساء و آنچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم دانند که گاهی وارث
میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان پس بهر ادراک حجب حرمان کان ÷ در فریق دوم بود ایجاد +
باتو گویم دو اصل بس محکم ÷ تا نباشد بنزد تو مبهم ÷ یعنی برای دریافت کیفیت زیان حجب حرمان که در فریق دوم
واقع میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنم که از این قسم مبهم نماند اصل اول اینکه هر که غیر نسل ام ارث شود و منسوب
بکسی سوی میت ای محجوب ÷ تا بود واسطه ندارد ارث هیچ ذی واسطه بارث ای یار ÷ یا در حجب یکی برای توسط و توسل
است یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود واسطه ذی الواسطه از ارث کار
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثنای اولاد ام آنست که اینها با آنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار ما بعد گزارش خواهد یافت ÷ اصل ثانی
همین کرای محجوب + هر بعید از قریب باشد محجوب ÷ ضابطه دان همان که در عصبات بیش ازین بر تو کرده ام
اثبات ÷ عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلات بفتح عین است بخلاف اثبات که
فعلان بسکون عین چنین اختلاف درین بحر جائز است بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان صنف
محجوب میشود همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی باید داشت
لکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری است چنانچه جدات با مادر که سبب
ارث اینجا امومت است و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت است و ازین دو اصل اکتفا بیک
اصل نتوان نمود که بنا بر اصل اول ولد الابن المتوفی مع الابن الآخر وارث تواند شد که واسطه یعنی پدرش
باقی نیست حالانکه بقاعده الاقرب یحجب الابعد وارث نمیشود و بنا بر اصل ثانی ام الام با اب وارث نتواند شد
که اب قریب است و ام الام بعید با آنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام است و در مذهب امامیه
هم بیانی دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را چند طبقه کرده اند لابد
طبقه متقدمه حاجب طبقه متاخره است پس طبقه اولی ابوین و اولاد حاجب طبقه ثانیه اخوة و اخوات و اجداد
و جدات است و اینها حاجب طبقه ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ذوی الولاء همچنین
مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامه است دوم همین اصل مذکور درین
کتاب که اقرب حاجب ابعد است در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد است و اخوة حاجب بنی الاخوة اند
و هکذا سه اندرین باب هست قاعده ÷ باتو گویم بطور فائده ÷ هست مدلی به زیکره گر ÷ مستحق جمیع

ای ولیر وارث مدلی ست منعدم بیشک + گو نشد وجه وارث هر دو یک + مدلی اسم مفعول ست از ادلا بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی ست که بواسطه او انتساب حاصل شود و مدلی کسی ست که منتسب شود بسوی
کسی مثلا بدنسبت بمیت مدلی ست واب که بواسطه این ادلا ست مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی و ابن
که واسطه انتساب او بمیت شده مدلی به ست از ین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب ادلا
وانتساب قاعده ایست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه میت شود بجهت واحده مثل
عصوبت ارث مدلی معدوم خواهد شد و این مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه وارث هر دو یکی نباشد مثل
پدر که با اخوه مدلی به ست و بجهت واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوه اند از ارث محروم کرده
با آنکه جهت ارث پدر دیگرست و جهت ارث اخوه دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب و جد و ابن الابن که مدلی
اصلی به جد ابن حاجب مدلی ای جد و ابن الابن ست ور نه شد مستحق کل پس اگر شد یک وارث یکدگر
میت مدلی زوارثان نهار + ورنه او را از اهل ارث شمار + انتهی و اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر
از مدلی به و مدلی متحد شد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی ام در مستحق جمیع ترکه
بجهت واحده که فرضیت باشد نیست لکن حاجب لی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب او موجب بود
که مدلی به فرا گرفته ست ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید
چنانکه برادر اخیافی و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب لی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب ارث مادر امومت
و سبب ارث اخ و اخت اخوت ست **بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان** + آنکه از ارث خود
شود محروم + نزد ما بیشک ست کالمعدوم + نیست حاجب بهر دو حجب اصلا + دیگری را گهی بحد سبب + همچو کافر
رقیق و هم قاتل + حاجب غیر نیست ای عاقل + زابن مسعود میکنند اظهار + کوست حاجب بحجب نقصان یار
آنکسیکه بسبب از اسباب مثل کفر و غیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بی شک مثل معدوم ست که گاهی
هیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمیشود چنانچه کافر و رقیق و قاتل مورث که خود
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول ام پدر را
لاب گذاشته ست این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه بعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
که محروم حاجب دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان و درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست کل حال
است ام کافر ربع و بدهد شوهر را نزد او لیکن نصف نزد ما + این مثال محرومی ست که کفرش باعث حرمان گردید
میگویند که مادر کسی کافر باشد نزد ابن مسعود ربع بشوهر را میدهد چرا که ابن هر چند بوجه کفر محروم از میراث ست لکن حاجب بحجب نقصان
از نصف بربع و نزد ما فرقه حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نزد ج

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی ست که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی و زید بن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند همچنین و ان مثالهائی دیگر یک برای ذی ست بس خوشتر یعنی مثالهای دیگر را که تعیق و قائل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم برای ذی کافیست و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حنفیه زوجه با وجود بنت ربع ست نزد حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت قریبه کافره حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف بسدس محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست حاجبش غیر او نمایان ست حاجب است او بهر دو حجب و نزاع نیست درین که هست بالاجماع هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز میان هر دو حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردیده آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته است این محجوب دیگر را بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع و نزاعی و خلافی از ابن مسعود درین خصوص مروی نشده همین مختار امامیه ست الحاصل دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب نقصان باشد احت و اخ مطلقا بلا تقیید یا دو زینها اگر جمع گردد اب و ام پس زاب اگر چه شدند هر دو محجوب لکن ای دلبند حجب نقصان بام رسد زینها وه بجای ثلث سدس او را یعنی خواهر و برادر میت مطلقا که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زائد و با اینها اگر مادر و پدر بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند آن اخوة و اخوات محجوب شده اند لکن مادر را از اینها حجب نقصان عائد میشود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه و نه حاجب در حجب نقصان خواهند شد و رنه نقصانی بمادر نخواهد رسید دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مادر ام ام اگر با او هست ام اب پدر دو گرچه محجوب ام اب ز پدر شد ولی گشت از وراثت بدر مادر ام که شد او را حجب حرمان ز جد اب پیدا یعنی اگر با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شده لکن از ان ام الاب محجوبه ام الام از ورث خارج گردید زیرا که ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا شد و لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه لازم می آید الحاصل فرقی معنوی میان محروم و محجوب بیان میکند و میگوید معنی اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب بحجب حرمان و هست فرقی میان آن هر دو وارث را گفته ام موانع چار شد ازینهائی او را چار نیست محجوب هست او ممنوع گشت از عالمان چنین مسموع نیست وارث بهیچ ره محروم هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

کنم تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هردو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع میراث
ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع اربعه متلبس باشد
پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم بهیچ راه وارث نیست بلکه فی الحقیقه مثل
معدوم ست که وجود وی حکم عدم دارد ❊ معنی گشت اندرو پیدا ❊ مطلقا شد ز اهل ارث جدا ❊ یعنی یک معنی در
محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی ز اهل ارث مطلقا جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی
از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی معبر بود قصر مسافت بغیر
متصور بود ❊ بخلاف کسی که او محجوب ❊ بوجود کسی شد ای محجوب ❊ مطلقا غیر اهل ارث مدان ❊ بل بوجهی ست وارث
او ایچنان ❊ وارثش دان بحق حجب دگر ❊ غیر وارث بحق خویش شمر ❊ یعنی محروم بخلاف آنکس ست او بوجود کسی
محجوب شد پس محجوب را مطلقا غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق حجب
دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و بنظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض ❊ شش بیان گشت حصه در قرآن ❊ نصف دان هم ربع ثمن پس از آن ❊ نوع اول
همین ست نوع دگر ❊ ثلثان و ثلث سدس شمر ❊ دان همی مخرج احادا ❊ مخرج نصف دو شد ای دانا ❊ تفصیلش بیان آنکه چون
چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان بیشتر ست پس میگویم که در قرآن شریف شش فرض بیان گردیده
سه از آن یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه از آن نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی
عجیب ست که هر نوعی ازین هر دو بتضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی میکند و بتنصیف از مرتبه اعلی بادنی تنزل مینماید
ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود و همچنین نصف بتنصیف ربع شود و
آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و نصفش سدس
بالجمله هرگاه یک یک تنها تنها ازین فروض سته در مسائل یافته شود همی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست
مگر نصف که همنامی ندارد و مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که این کسر از آن عدد واحد
صحیح برآید و تسمیه اینجا عبارت از عددیست که همش از یافتند کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه
و سدس و سته ❊ و در یک نوع شد دو سه یکجا ❊ مخرجی جز نه کل بس ست ترا ❊ یعنی مخارج فرادی فرادی
بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافی
مخرج کل آن جزو را نباید گرفت این صورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید
کرد چنانچه بر تقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر
مخرج سدس اختصار کنند ❊ مخرج نصف شش غیر از آن ❊ با کل و بعض نوع ثانی دان ❊ شد ز ترکیب نوع

بیان مخارج فروض

ثانی ضم مخرجش وان دوازده فی کم؛ اگر بنوع دوم ثمن پیوست بیست و چار مخرج ثمن ست؛ این بیان مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی مختلط شود مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش بیست و چار خواهد بود الحال درینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول و امثله آنها جدولے بنویسم

[illegible]	نصف		ربع		ثمن	
	[illegible]	مسئله	[illegible]	مسئله	[illegible]	مسئله
با ثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج و ام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه نزد امامیه ممتنع که عول جائز نیست و اینجا ام حاجب اخوات ست	۱۲	زوجه و ام و دختران عینیه و دختران اخیافیین نزد امامیه ممتنع ست که ام	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود رض بصورت ابن کافر و زوجه و ام و اخوات عینیه اخوات اخیافیه
با ثلثان و ثلث	۶	زوج و اخوات عینیه اخوات اخیافیه خلافا للامامیه که ضرر با خوات عینیه عائد نمایند	۱۲	زوجه و اخوات عینیه اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه نقصان عائد سهام اخوات نمایند	۲۴	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود رض در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
با ثلثان و سدس	۶	زوج و ام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات	۱۲	زوجه و ام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه و ام و بنتین بالاتفاق
با ثلث و سدس	۶	زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اہل فرض ندانند	۱۲	زوجه و جده و اختین لام خلافا للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه و ام
با ثلثان	۶	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع بسهم اخوات	۱۲	زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
با ثلث	۶	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه و ام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود رض در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
با سدس	۶	مادر و یک دختر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه و مادر و پدر و ابن بالاتفاق

وبه نوعی دیگر که مشتمل است بر تداخل مخارج که هر یک از نوع اول و ثانی علی سبیل الانفراد والاختلاط باشد بجدول اما نا صحت و امتناع آن ثابت

	سدس	ثلث	ثلثان	ثمن	ربع	نصف
نصف						۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر
ربع					۴ غیر صحیح	۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه
ثمن				۸ غیر صحیح	۸ غیر صحیح	۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت
ثلثان			۳ صحیح	۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین	۱۲ صحیح کزوج و بنتین	۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیتین [illegible]
ثلث		۳ صحیح چو ام و اخوان لام [illegible]	۳ صحیح چون اختین عینیتین و اختین لام	۲۴ صحیح [illegible]	۱۲ صحیح کزوجه و ام	۶ صحیح مثل زوج و ام
سدس	۶ صحیح ابوین با ابن	۶ صحیح چو ام و اخ لام [illegible]	۶ صحیح چون ام و بنتین	۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن	۱۲ صحیح کزوجه و اخ لام	۶ صحیح مثل ام و یک بنت

بیان عول سه کنند مخرج ارو فا بسهام ... سازد عول این حساب تمام ... یعنی از مخرج مفروض ... عدد که فاکند بفروض ... عول ... بمعنی جور ... نقصان ... زیادت ... اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرجی است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسد در فروض جمیع ورثه بنسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا جائز نشمارند و ... از دیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر ... پدر و زوجین ... نمایند و بنات و اخوات

امور و ضرر میدارند و این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنهما پس مسئلهٔ زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئلهٔ ابوین و زوج و اخوات
اعیانیه نقصان زوج بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند پس که نصف شش سه ست
و در مسئلهٔ اولی ابن عباس را همه متفق اند و مسئلهٔ ثانیه بر مذهب ابن عباس ست خلافا للشیعة که نزد ایشان با خوات
بشوهر و چهار که ثلثان شش ست باختین رسند و در ثانیه از شش بسه عول واقع شود زوجه را سه زین است با ابوین و سه که
نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بلکه ناظم علیه الرحمه
میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب را تمام
باید ساخت مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی را تا که از زین
افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند نیز میشود مخرجی که شد حاصل از اختلاط دو نوع گه عائل یعنی مخرجی که
از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا مختلط از نوع واحد
عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه اخوات عینیه
و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین و ثلث و سدس و عول بهفت پس تبدیل این
یک شعر بدین دو شعر ضرور یست سه فرضهای مقدر قرآن ❊ هفت اعداد دان مخارج آن ❊ چار عائل نمیشود
زنهار ❊ سه از آن گاه عائل ست ای یار ❊ غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت مخارج ست
سه از آن مخصوص بنوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت بنوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار بود
چهار از زین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض متعلقه
خود نمیتواند بود ما بقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود که این مخارج در بعض اوقات
بفروض متعلقهٔ خودها وفا نمیکنند چنانچه از ما بعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی از زین مخارج ثلثه باید شنید سه عول
شش نزد جمله اهل خرد ❊ تا بده جفت و طاق هر دو بود ❊ یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی باز دیاد سدس شش بر ذات خود شش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه دوم باز دیاد نصفش بر ذات اش تا نه شود چون زوج و دو خواهر عینیه و دو خواهر
اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت برسد
مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت ثلث تا ده گردد
مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی ست بشریحیه که قاضی شریح آنرا فیصل کرده بود
سه طاق باشد دوازده را عول ❊ تا بهفده بحفظ آر این قول ❊ چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

[illegible]

بتصحیح عول دوازده باید نمود که عول آن در تداخل باشد و زائد بر هفده و بیست و کاذبی بزیادت است سدس حاصل
بسیزده میشود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و زائل باز دیاد ربع خود به پانزده عول کنند
بصورت اجتماع زوجه و دو اخت عینیه و دو اخت اخیافیه یا بتقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر یا جده
یکسدس و یک سدس بوهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت عینیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود و بیست و چهار
عول دوازده و آن را آل از کسی سامعه را وقف سماع بیان عول بیست و چهار باید نمود که بیست و چهار عول دارد یک
بیست و هفت فی دیگر یعنی یک یکصد بیست و چهار یک عول دارد که آن بیست و هفت است عولی دیگر چنانچه در
مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین
چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بیست و چهار سوی بیست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که گر حق هر دو
ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردید همین است مذهب ائمه اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بیست و چهار
بزیادت یک ثمن یعنی بسی و یک عائل کنند مثل وجه ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث
عجب است از ناظم که این اختلاف را نظم نمود بل نفی عول دیگر را مؤکد بلفظ بیشک گردانید با آنکه مذهب
ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنابر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر در مقام
اولی و انسب مینماید است ابن مسعود عول بیست و چهار بسی و یک نیز کرده است شمار بیان نسبت اعداد
سه عددی که نسبت گیرند دین او شد متماثل نشمر و در اقل سازد اکثر است ساجان متداخل باصطلاحش خوان
در بزرگشت عاد آن هر دو عددی ثالث پس ای خوش خو متوافق هم بکسری خوان مخرج کسر عاد ثالث دان
قول حضرت جنین یاد وست وفق کسری که مخرجش عاد است غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد متباین هم بدان که
از آنجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان
دو عدد در تقریباً متفق اهم مهام است لهذا عادت علمای این فن جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب
اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین است هر گاه عددی را با عددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد بنسبت
آن دیگر عینش باشد هر یکی را بنسبت دیگری مماثل باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو است تماثل
نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی بنسبت دیگری عین نباشد لابد یکی ازانها اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
اقل العددین عاد اکثر یعنی فنا کننده اکثر است که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا
باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عددین را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
اقل عاد و مفنی اکثر نباشد تا نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن
هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالثی هر دو را بهم توافق موسوم است مثل چهار و شش که در هر دو را فنا

بیان نسب اعداد

یکنند و هشت و بست که چهار هر دو را عادست و این متوافق را متوافق بکسری از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف
یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار
داده شود مثلا دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزء وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج
آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این نسبت را
تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر ازین هر سه قسم اول صحیح ست
لکن تقدیم مؤخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست باندک تغییر مصرع چنین
درست میشود مصرع جعفر این حرف لائق یاد ست + پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر هرگاه
اقل مثل یا امثالش افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند
دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر بر اقل قسمت صحیحه منقسم شود و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد
ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود کما مر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند و دوم آنکه عدد
ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلا چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و
این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل به توافق حکمی تعبیر کنند و از اینجاست
که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای حرکت تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت
قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را
جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شود اکثر
اعداد عاده را در عدد وفق اعتبار میکنند چنانچه هشت و بست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو دیگر معتبر چهار ست
همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج بتدبر
تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل میباید پس سهل طریق معرفتش آنست که عدد اقل را
از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد
فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین یا یکدیگر میکرده باشند تا اینکه عمل منتهی شود
پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کند یا بینهما توافق باشد و آخرین عددی که منتهی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود
اگر دو باقی ماند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از یازده
و جزوی از دوازده مثلا هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از آن
چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و دیگر باره دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست
که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان هر دو تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج را از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بنا بر علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام شان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** پیچ گشت از بهر حسن تقسیم + منشعب ز تقسیم اصل تر زانیم + در رؤس سهام
سه شمر + در رؤس و رؤس چهار دگر + این بیان تصحیح مسائل فرائض است و تصحیح عبارت از تحصیل اقل عددی است برای
برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در که از ان تخریج سهام مذکوره بالکسر ممکن نباشد و نزد علمای این علم برای تصحیح
مسائل و صحت تقسیم مبنا اصل منشعب گشته سه از ان مابین رؤس و سهام باید شمرد و چهار در رؤس و رؤس
بیان اصول ثلثه اول بیان رؤس و سهام است از سه اول رؤس سهام + گفتم اگر ترا بشرح تمام
بر تماثل رؤس با سهام + در عدد یا مداخلت شد تام + هست قسمت صحیح ورنه اگر + گشت هر یک فریق فی بدگر
سهم او منکسر ولی بعدد + بر رؤوسش مداخلت گردد + یا توافق بزن با صل و عول + وفق عدد رؤس لی بهراخ
در تباین با صل و عول بزن + جمله عدد رؤس ای پرفن + ناظم رحمه الله مینمر باید که از اصول ثلثه اول که بیان سهام
و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میکنم حاصل اول آنست که میان عدد رؤس و سهام تماثل یا تداخل که آنرا تماثل حکمی
گویند باشد دران وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر رؤس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج و یک
اخت عینیه که هر یکی مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق ربع و
سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله رؤس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر رؤس منکسر نشود لکن عدد سهام
و رؤس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی است در غیر عائله بالاتفاق
فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و رؤس دوازده
ایشان توافق حکمی بالربع است پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع رؤس است در اصل مسئله و مثالش
در عائله البرالقة حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و دوازده بنات مستحقة دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده
و در سهام ثمانیه و رؤس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن شانزده است در
پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقة ثلثین که مسئله
از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف ده باشد
در شش و مثالش در عائله عند اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده عول بپانزده و در سهام ثمانیه و رؤس سته بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج ست بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم اینکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او تباین باشد
پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر عائله بالاتفاق
زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش و دو سهام و سه رؤس
اخوات اخیافیه باهم متباین اند پس تصحیح از هیجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در سته که اصل مسئله است
و مثال عائله نزد اهل سنت زوج مستحق نصف و پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول به هفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول هر دو
صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد رؤس نظم کرده
شاید عدد بمعنی شمردن را حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق رؤس ای ذی طول * که جزو وفق بجای تنها وفق کثیر الاستعمال ست و ازین هول ذی طول بمعنی صاحب
فضل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند ــه در تباین تو اصل و عول بزن * در شمار رؤس ای پرفن
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی خالی از شائع ست بیان اصول اربعه اخیره که بین الرؤس
والرؤس ست کنم اکنون بیان مصرح تر * در رؤس و رؤس چار دگر * گر بزائد ز یک فریق صحیح * شد نه تقسیم
پس بدان تصحیح * هر رؤس و رؤس را عدد * گر تماثل شد ای خجسته نهاد * زین عددها یکی کنی مضروب * در بهان
اصل و عول ای محبوب * چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد الحال بیان اصول اربعه اخیره که میان
رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زائد از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام هر یکی از آنها بر رؤس آنها
بتقسیم صحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود درین صورت اگر میان اعداد رؤس
یک فریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله اگر غیر عائله است
و در عول اگر عائله است ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رؤس هر یکی مثل
دیگری باشد مثل سه و سه و چهار و چهار چنانچه چهار خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه مستحقات
یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله است بالاتفاق و مثال عائله زوج
مستحق نصف و سه خواهران عیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش و عول به نه
و تصحیح از بست و هفت بضرب نه عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله است دیگر آنکه اعداد رؤس بعینها اگرچه باخود متماثله
نباشد لکن بمراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس با سهام خود توافق دارند و وفق آن رؤس با عین عدد رؤس دیگر تماثل
داشته باشد مثل شش اخوات عیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از ۳ ست میان شش و سه هر چند تداخل ست لکن

و در رؤس اخوات ست و سهام ایشان توافق کلی بنصف ست و نصف رؤس ایشان با رؤس اخوات ثلثه اعیانیه مماثلت
دارد پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال عائله شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش عول بهفت و تصحیح او بست و یک بضرب سه بهفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایه فصاحت انداخته هرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع نشود انقسام سهم مرجح لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن اسهل است
در سهام و در رؤس چند فریق هست گر انکسار بالتحقیق و در مصرعه اخیره شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر مابعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
میکند و میگوید ست در تداخل ثانی پس اکثر را [illegible] در بیان اصل عول ای دانا یعنی اصل ثانی آنست که اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم در بعض دیگر متداخل باشد پس از جمله اعداد متداخله رؤس متعدده عدد رؤسی که
اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول العائله ضرب کنند مثل دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق و مثال عائله چهار زوجات و سه اخوات اعیانیه و
دوازده اخوات لام مسئله از دوازده است و عول پانزده و تصحیح از یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول ست در توافق بکل دیگر زن و وفق یک با نه حاصل ای پرفن و زن فق سوم گر ای
شد موافق وگرنه در کل او و همچنین تا آخر ده حاصل و در آن اصل و عول ای عاقل یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض اعداد
رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درین صورت وفق اعداد رؤس احد المتوافقین
در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند اگر در حاصل و ثالثه
توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در وفق
رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب اخیر را در
اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل چهار زوجه و هجده دختر و پانزده جده و شش عم
مسئله از بست و چهار است یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصه هجده بنات و چهار یعنی سدس
سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف است
نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند و چهار و شش توافق بالنصف
بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث است و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی و شش
حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث است و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد آنرا در اصل
مسئله ضرب کرده از ما حصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نموده ایم و درین مسئله ترجمه امامیه

جدات و اعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده است و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان رؤس ازواج اربعه و اعمام سته توافق بالنصف است بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال تسعه توافق بالثلث است بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات سته توافق بالنصف است بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده عول چهار صد و شصت و هشت میشوند سه در تباین بزن جمیع یک + بجمیع دگر نظیر از شک + مبلغش در کل سوم ایجان + همچنین تا اخیر بعد از ان + مجتمع زن با اصل و عول ای یار + حاصلش مقسم سهام شمار + یعنی اصل چهارم از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس را علی الفرق با در کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه زوجتین است و سدس که چهار باشد سهم جدات سته است و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره است و یک باقی برای اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف است نصف رؤس جدات که سه باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری و حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل میشوند و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثال باتفاق فریقین اینست که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش است و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولاً میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده بران عمل نمایند بعد از ان مراعات این اصول اربعه کنند چنانچه در ضمن اشعار اشعاری بدان کرده شد قوله نظیر از شک در شعر اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور است بکذا سه در تباین بود جمیع یک +

بجمیع دگر بزن بیتک • در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح • گر تو خواهی که سازیش تنقیح • حصه هر فریق
از تصحیح • سهم هر فرقه را ز اصل و عول • بزن بمضروب یا رس بی بول • حاصل آن بگفته جمهور • سهم فرقه ز قسم
مذکور • هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گزارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طوائف مختلفه که سهام و
رؤس و رؤس و رؤس آنها مختلف النسب بود بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئله غیر عائله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باد در مضروبیکه آنرا
تصحیح مسئله اصل یا عول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصه همان فرقه که سهم اصلی او ضرب
کرده اند از قسم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلا زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول به هفت چون
میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند و در صورت میان رؤس و
رؤس تماثل است سه در سه ضرب کنند و از بست و یک تصحیح مسئله نمایند در اصل برای زوج سه سهم بود بضرب سه
در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود بضرب سه در سه شش شدند و برای ستة اعیانیه چهار بودند
بضرب سه در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی ازین اشعار ثلثه متن خالی از سقمی نیست در شعر اول آوردن ضمیر
مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند مصرع گر اراده
تا شود تنقیح • ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در شعر ثانی
ذکر اصل و عول زائد است و ذکر مضروب مطلق بلا تعیین مؤدی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که سهم هر فرقه را در
مضروبیکه آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر این بایستی گفت
• سهم هر فرقه زن دران اعداد • که زدی اصل در همان اعداد • و در شعر ثالث حشو بسیار است و اظهار رای
فرقه مخل فصاحت و تصحیح التعبیر بمقسم کردن بقلیل مجاز است پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب می نماید •
حاصل ضرب سهم در مضروب • هست لاریب حصه مطلوب • بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق
• گر تو خواهی که گردد تحقیق • سهم هر واحد از احاد فریق • سهم اصلی هر فریق ایجان • بسار تقسیم بر رؤس
آن • بزن بمضروب خارج و حاصل • سهم هر واحد ستای عاقل • یعنی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از آحاد
فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یکی از افراد آن فریق چقدر است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آحاد
آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبیکه آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را
حصه هر واحد از احاد آن فریق دانی مثلا سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات ثلث و هفت
اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول به هفت و چون بوجه تباین رؤس را باهم ضرب کنند
حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضرب شش در هفت عول یکصد و سه و پنج حاصل گردد که

در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح

بیان معرفت سهم هر واحد از هر فریق

که از ان تصحیح مسئله میشود سهم جدات ثلثه از اصل مسئله یک بود خارج قسمت بر هر یکی یک ثلث و بضربش در یکصد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد که حصهٔ هر یک از جدات است و همچنین نصیب اخیافیهٔ خمسه دو بود خارج قسمت بر رؤس آنها دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چهل و دو شد که حصهٔ هر واحده از فریق اخیافیات است و کذا سهام اعیانیات سبعه چهار بود خارج قسمت بر رؤس آنها چهار سبع و بضرب آن در مضروب مسطور شصت می شود که حصهٔ هر یکی از فرقهٔ اعیانیه باشد و دیگر امثله را برین قیاس کنند بدانکه در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد بروزن افعال که جمع احد است احاد بروزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن باستغراب نسبت و نقل پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سهم هر یک ز جزئیات فریق + و در شعر سوم دو قباحت است یکی آوردن لفظ مضروب مطلقا که سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب که موهم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورست سه خارجش را بزن دران مضروب + که باصلش بود همان مضروب + حاصل ضرب حصهٔ هر یک + زان فریق است سهم وی بیشک + الحال قاعدهٔ دوم برای معرفت سهام هر یکی از آحاد یک فریق بیان میکنند و میگویند نیز مضروب هر فریق نما + قسمت باز خارج آن را زان سهم فریق و حاصل آن + سهم هر فرد آن فریق بدان + حاصلش آنست که اعداد همان مضروب را که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب آن معمول است بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحادش منظور باشد قسمت نمائی باز خارج قسمت را در حصهٔ هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصهٔ هر فرد از افراد آن فریق دانی مثلا در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر هر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود و بضربش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور بر اخوات اخیافیهٔ خمسه بیست و یک خارج میشود و بضربش در دو چهل و دو حاصل شود که حصهٔ هر یک از آنهاست و تقسیم همان مضروب بر اعیانیات سبعه خارج قسمت پانزده است که بضربش در چهار شصت میشود که حصهٔ هر فرد از آنهاست حالا قاعدهٔ سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در رشتهٔ نظم کشیده سه نیز منسوب کن نصیب فریق + انچه شد از اصل مسئله تحقیق + سوی عدد رؤس ای محبوب + پس بهر واحدش ده از مضروب همان نسبت و مبر ز نهار + محنت ضرب و رنج قسمت یار + یعنی ضابطهٔ سوم برای دریافت حصهٔ هر فرد از یک فریق طریقهٔ نسبت است که هر چه نصیب هر فریق از اصل مسئله متحقق شده باشد اعداد آن را بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بمثل همان نسبت از مضروبی که در اصل مسئله برای تصحیح ضرب کرده باشی و از محنت ضرب و رنج قسمت برهی که این طریقه اسهل است چنانچه در مثال مذکور الصدر میان یک سهم و رؤس ثلثهٔ جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل که یکصد و پنج بود ثلث آن را که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جدات دانند میان دو سهم و روس خمسه اخوات اخیافیه نسبت دو خمس ست و دو خمس یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصه هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و روس سبعه اخوات اعیانیه نسبت چهار سبع ست
و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصه هر واحد از آنها ست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی عدد لفظ شمار آرد بهتر
ست بیان قاعده قسمت ترکه بر ورثه ضابطه بهر قسمت ترکات * گر تو پرسی ز من بگویم بات *
گر مماثل تقسیم تصحیح * گشت متروک قسمت ست صحیح * زان متروک ورنه با تحقیق * سهم تصحیح هر کسی ز فریق * حاصلش نجز باز
بر تصحیح * خارجش سهم وارث ست صحیح * این بیان قاعده آن صورت ست که اگر ترکه دراهم و دنانیر باشد
بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر از من ضابطه تقسیم ترکه پرسی با تو بگویم که اگر مال متروک
با تقسیم که مسئله از ان تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن اصل ست مثلاً تصحیح از بحده و متروک هم بجده
یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را از هر فریق که بعد تصحیح مسئله
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن وارث
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول هشت و ترکه بست و پنج دینار که
میان این هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصه زوج ست در بست و پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم
هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت نه دینار و سه ثمن دینار حصه زوج ست
و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب همان بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت
سه دینار و یک ثمن حصه ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکے از اختین را در عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصه هر اخت بر آمد بدانکه ائمه این فن بصورت
توافق ترکه با تصحیح قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرد پس ضرور شد که در سلک نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود * خاص بهر توافق ست اینجا * نیز قانون دیگرای دانا * مال متروک را چو
با تصحیح * در حقیقت توافق ست صریح * پس ز تصحیح حصه هر فرد * ضرب در وفق مال باید کرد * وفق تصحیح را گرفته
بر آن * حاصل ضرب منقسم گردان * سهم هر یک ز هر فریق بدان * هر چه خارج شود ز قسمت آن * یعنی
از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح توافق باشد
پس حصه هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح منقسم باید نمود و هر چه
خارج قسمت باشد آنرا حصه هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و دو خواهران اخیافیه
که اصل مسئله از شش و عول شد و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح بثلث پس چون سه را که حصه زوج ست
در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصۂ شوہر باشد و برای ہر یکی از اخوات عینیہ و اخیافیہ یک یک سہم بود چون آنرا در دہ ضرب کنند ہمان دہ حاصل شود و بعد قسمت بر سہ خارج قسمت سہ و یک ثلث حصۂ ہر یکی از خواہران برآید ۵ باز دریاب ہمبرین اسلوب حصۂ ہر فریق ای محبوب ✤ یعنی آنچہ سبق ذکر یافت طریقۂ دریافت حصۂ ہر فرد از ہر فریق بود و اگر ترا دریافت حصۂ ہر فریق منظور باشد بہمین طریقۂ ضرب و تقسیم حصۂ ہر فریق را دریاب مثلاً در مسئلہ مذکورہ بقاعدۂ اولی عامہ حصۂ فریق اختین چہار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر ہشت تصحیح دوازدہ و نصف خارج قسمت حصۂ فریق اختین ہست و در مسئلہ مذکورہ بقاعدۂ مخصوصہ توافق سہم فریق اخوات اربعۂ اعیانیہ چہار بود و بضرب در دہ وفق ترکہ چہل شد و بعد قسمت بر سہ سیزدہ و یک ثلث خارج قسمت حصۂ فریق اخوات ہست

بیان قسمت ترکہ بر غرما ۵ دادن وام گرکنی تدبیر ✤ دین دائن چو سہم وارث گیر ✤ گیر مجموع دینہا العمل ✤ ہمچو تصحیح بی قصور و خلل ✤ باز جاری کن ای گرامی ذات ✤ آنچہ گفتم تقسیم ترکات ✤ غرما بالضم غین معجمہ و فتح رای مہملہ و میم با الف ممدودہ جمع غریم بمعنی دائن و مدیون ہر دو مگر اینجا بمعنی دائن ہست بدانکہ ہرچہ از متروکات میت بعد تجہیز و تکفین باقی ماند اگر باوای دین کفایت کند فبہا و اگر مکتفی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائنان تقسیم نمایند و طریقۂ آن انست کہ دین ہر دائن را بمنزلۂ سہم ہر وارث از تصحیح مسئلہ شمارند و مجموعۂ دیون را در عمل مانند مجموعۂ تصحیح بلا قصور گرفتہ ہرچہ در قسمت ترکات و تعیین حصۂ ہر وارث گفتہ آمد دران مجموعہ ہمان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمیع دیون مماثلت باشد کار سہل ہست و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین ہر دائن ضرب جمیع ترکہ فرمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکۂ میت سیزدہ دینار ہست و وام ذمۂ او پانزدہ دینار دہ دینار از آن یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکہ و دین مباینت ہست و بضرب دہ کہ عدد دین یکی از دائنانست در سیزدہ کہ عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون کہ پانزدہ ہست قسمت کنند خارج قسمت ہشت صحیح و دو ثلث حصۂ صاحب عشرہ باشد و بضرب پنج کہ عدد دین دیگریست در سیزدہ ترکہ شصت و پنج شد و بتقسیمش بر پانزدہ خارج قسمت چہار صحیح و یک ثلث حصۂ صاحب خمسہ ہست و بر تقدیر مراعات قاعدۂ مخصوص توافق میان دین و ترکہ در صورت مذکورہ اگر ترکہ را نہ دینار فرض کنند میان ترکہ و مجموع دیون کہ پانزدہ ہست توافق بالثلث باشد چون دہ را کہ عدد قرض یک دائن ہست در ثلث نہ کہ سہ باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج کہ وفق مجموع دیون ہست شش خارج قسمت حصۂ صاحب عشرہ باشد و ہمچنین بضرب پنج قرضۂ دیگری در سہ پانزدہ حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سہ خارج قسمت حصۂ دائن دیگر باشد مخفی نماند کہ ناظم رحمہ اللہ درینمقام مبحث تخارج را نظم نفرمودہ حال آنکہ از ضروریات مقام ہست بناءً علی ذلک بنظم آن پرداختہ داخل متن عینایم و بشرحش ہم پردازم

بیان تخارج ۵ گر بچیزی معین از متروک ✤ وارثی راہ صلح کرد سلوک ✤ اہل این فن تخارجش

بیان قسمت ترکہ بر غرما

بیان تخارج

خوانند + مهر مثلش چنین سخن اند + که تصحیح مسئله بنگرند + سهم هر یک جدا جدا شمرند + حصه آنکه کرد صلح صریح + طرح
باید نمود از تصحیح + مابقی مال را کنی مقسوم + بر سهام بقیه معلوم + مثل یک عم و شوهر و مادر + صلح بر مهر کرد اگر شوهر + ترکه را
سه حصه کنی آنجا + زان دو ام را بده یکی عم را + یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جمله وارثان بر چیزی معین از مال ترکه
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شیء فلان از ترکه در حصه من گذارید باقی ترکه را با هم تقسیم
نمایید و بر همین مصالحه واقع شد اهل فن فرائض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی برآمدن و این تخارج نزد اهل سنت
جایز است و هر چند در کتب امامیه بحث موارثه تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب + بر این طریق قاعده تخارج علمای فرائض چنین مقرر نموده اند که اولا نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه مع المصالح
و انعدد سهام هر یک از ان همه جدا جدا شمارند که مصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم نصیب
فلان است بعد از ان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صراحة صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد و باید
انداخت باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هر یکی را بقدر سهامش برسانند مثالش زنی مرد
و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درین صورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که در ذمه اوست مصالحه کرد درین
صورت حصه زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از ان حق ام و یک حق عم است
پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر بر همین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو از ان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بر چیزی
مصالحه کند ترکه بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون باقی از حصه زوج
فرضا و ردا بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی هر دو حصه
باخر خواهد رسید و مثال متفقه فریقین آنست که زوج و اب و ابن گذارد و مسئله از دوازده است سه از ان بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر ده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید
پنج قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند

بیان رد

رد که آن گشت ضد عول ایجان + مذهب اکثر صحابه
بدان + غیر ز اهل فرض ناید گر + عصبه هیچ کس ترا منظر + هر چه باقی ز اهل فرض بود + جز بزوجین کن بر آنها
رد در لغت بمعنی باز گردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض باز گردانیدن بقیه ترکه است بر مستحقین آن
و رد ضد عول است و عامه صحابه بر رد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت رضی
عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکه فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز مذہبش اختیار کردہ اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قائل بر و شدہ اند پس مسئلہ
اگر سوای اہل فرض کسی از عصبات یافتہ نشود ترکہ میت ہر چہ از اہل فرض باقی ماند بر اہل فرضیکہ سوای زوجین اند
رد باید کرد و ابن عباس بر جدہ ہم رد روا نداشتہ و حضرت عثمان قائل برد بر زوجین ہم ہست نزد امامیہ
بصورت انعدام دیگر ورثۂ نسبی بر زوج ہم رد ہست و بر زوجہ رد نیست چنانچہ در ابتدا گذشت باید دانست کہ نزد بعض
امامیہ خواہر عیانیہ و علاتیہ مانع رد بر اخوات اخیافیہ ہست خلافاً لاہل السنۃ ــ منحصر یار من مسائل رد ٭ بہمگی در چہار قسم بود
گر بفقدان غیر اہل رد ٭ جنس واحد از اہل رد باشد ٭ عدد کان بود بر از روس ٭ ساز و مسئلہ مشو بالیوس ٭ مسئلہ از
دو بنت از دو دان ٭ ہمچنین دو اخت مثل آن ٭ یعنی مسائل رد بہمگی در چہار قسم منحصر ست قسم اول آنکہ اگر در صورت
فقدان غیر اہل رد یعنی در مسئلہ رد یہ کہ من لا یرد علیہ موجود نباشد اگر در ان مسئلہ از اہل رد جز جنس واحد یافتہ نشود
از عدد رؤس ہمان جنس واحد بنظر تسہیل مسئلہ باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذشت یا دو اخت
پس تصحیح مسئلہ از دو باشد بدانکہ مراد از جنس درینمقام قسمی از دوازدہ سہام ذوی الفروض ست ــ در دو جنس اند یا سہ مسئلہ
گیر ٭ از جمیع سہام بی تاخیر ٭ قسم دوم آنکہ بصورت فقدان من لا یرد علیہ اگر من یرد علیہ دو جنس یا سہ جنس باشند بصورت
مسئلہ از جمیع سہام آنہا باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئلہ نمودہ ہر قدر سہام کہ بہر یکی از اجناس مختلطہ از تصحیح مسئلہ رسیدہ
باشد آنرا مجتمع کردہ بعدد آن سہام مسئلہ سازند و ہر چہ بہر یکی رسیدہ باشد بوی رسانند و وجہ تصریح بدو جنس و
سہ جنس و عدم التفا بدو و با فوقش آن نست کہ باستقرا معلوم شدہ کہ من یرد علیہ زاید بر سہ جنس در یک مسئلہ مجتمع نشوند
الحال صور ممکنۂ اجتماع اجناس من یرد علیہ و تصحیح مسائل آنہا بیان میکنند و میگویند ــ مسئلہ در دو سدس ای یار
از دو ست ٭ در ثلث با سدس سہ نیکوست ٭ یعنی اگر دو سدس در مسئلہ من یرد علیہ یافتہ شود مسئلہ از دو تصحیح
باید مثل جدہ و اخت لام کہ اصل مسئلہ از شش ست یک یک بہر یکے بفرضیت باقی برد پس تصحیح مسئلہ از دو ست
و بہر یکے یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئلہ از سہ بہتر ست مثلاً ام و دو خواہر اخیافیہ
کہ سدس حق مادر ست و ثلث حصۂ ہر دو خواہران اخیافیہ اصل مسئلہ از شش و تصحیح از سہ و بہر دو خواہران دو یکی
بمادر و نزد امامیہ اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا کہ اولاد ام بام محجوب ست
نزد شان بدانکہ لفظ سدس بضم دال و سکون آن ہر دو آمدہ ــ دان بنصف و سدس چار ای یار ٭ در ثلث
با سدس پنج شمار ٭ نیز از پنج یار مسئلہ ساز ٭ نصف گر با دو سدس شد انباز ٭ یعنی بصورت اجتماع نصف و سدس
مسئلہ را از چہار باید دانست مثلاً بنت و ام کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام ہر دو چہار ست و بصورت
اجتماع ثلثان و سدس مسئلہ از پنج باید شمرد مثل دو دختر و مادر کہ اصل مسئلہ از شش ست و مجموع سہام
پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئلہ از پنج باید ساخت مثل مادر و دختر صلبی و دختر پسر کہ

اصل مسئله از شش ست و مجموع سهام پنج و نزد اثنا عشریه بنت الابن را با بنت صلبیه نصیبی نیست پس مجموع سهام
درین صورت چهار ست و بطریقهٔ ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین مع یک دختر و مثالش باتفاق فریقین
نتوان یافت سه هم بنصف و ثلث نیز پنج بدان + اندرین هر سه شکل ای جانان + گرچه از شش مر اصل مسئله بود +
لیک از رد به پنج عود نمود + یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت عینیه که مسئله
از شش ست و مجموع سهام پنج و بمذهب شیعه این صورت داخل قسم اول ست که ام حاجب اخوات ست و بطریقهٔ
شان در مسئله ردیه اجتماع دو جنس من یرد علیه که احدهما مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
بالجمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
اگرچه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد به پنج بر گردید بدانکه اگر در صور مذکوره سهام هر یکی بر اعداد رؤس
آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم نشود بر طبق اصول مذکوره در تصحیح
عمل باید نمود لکن اعداد رؤس را آنجا در اصل مسئله و عول ضرب میکردند و اینجا در مسئله ردیه ضرب
باید کرد چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد و اول از چار قسم و ثانی هم + گفتم الکنون شنو بیان سوم + گر بمن لا یرد
[illegible]
شد ای همدم + جنس واحد ز اهل رد منضم + فرض من لا یرد ده ای جان + از اقل مخارجش پس از ان +
بر سر اهل رد گرای دانا + باقیش مستقیم شد فبها + مثل سه بنت و شو که هست ز چار + مسئله مستقیم و نیست دوار +
یعنی از اقسام اربعه مذکوره قسم اول و ثانی بیان کردم الکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با من لا یرد علیه جنس واحد از
من یرد علیه باشد درینصورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه نموده فرضش را بدهند پس اگر باقی از ان
بر رؤس اهل رد تماثل حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فبها و هو المدعا مثل سه دختر و شوهر که مسئله از چهار ست که اقل
مخارج فرض شوهر باشد یکی بزوج میرسد سه باقی بر رؤس بنات ثلثه بلا کسر انقسام می یابد و حاجت ضرب در تصحیح باقی نماند
سه ورنه وفق رؤس آنها زن + بهمان مخرج ار شدای پرفن + باقیش با رؤس اهل رد + بتوافق وگرنه زن بیکد
عدد جمله رؤس ای یار + بهمان مخرج اقل یکبار + یعنی و اگر باقی بر رؤس اهل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکوره با رؤس
اهل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی باشد وفق رؤس را در بهمان مخرج اقل ضرب دهد و حاصل ضرب را تصحیح مسئله باید شمرد و اگر باقی
با رؤس من یرد علیه توافق حقیقی و حکمی نداشته باشد عدد کل رؤس را در بهمان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئله باید نمود
سه زوج و شش بنت مسئله از هشت + وان مثال از پی توافق گشت + یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش دختر گذاشت
اقل مخارج فرض من لا یرد علیه چهار ست یکی ازان بشوهر رسید سه باقی با رؤس بنات سته توافق حکمی متوافق بالثلث ست پس
دو را که ثلث رؤس ست در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله کنند دو بزوج
یک یک بهر یکی از بنات سته بدهند سه زوج با پنج بنت بے اشکال + بهر غیر توافق ست مثال +

مسئلہ از دوازدہ کو بود لکن از رد بہ بست عود نمود این مثال غیر توافق ست یعنی در صورتیکہ میان باقی و روس تباین باشد چنانچہ زوج و پنج بنات اگرچہ بوجہ اجتماع ربع با ثلثین مسئلہ از دوازدہ بود لکن چون آنرا بچہار کہ اقل مخارج فرض من لا یرد علیہ است رد کردہ یک را کہ فرض اوست برآوردند سہ باقی را با روس بنات خمسہ متبائن یافتہ عدد جملہ روس خمسہ را در اقل مخارج ضرب کردند بست حاصل ضرب شد ربع آن کہ پنج ست بزوج دادند و باقی پانزدہ را سہ سہ بہر یکے از بنات خمسہ تقسیم نمودند پس دوازدہ بسبب رد بہ بست رجوع کردہ سازم اکنون بشرح و بسط ایجاز چارمی از چار قسم بیان + گر یمن لا یرد و جنس شود + مجتمع با من ز اہل رد + فرض من لا یرد دہ ای مسعود از اقل مخارج و پس ود + مسئلہ کان برای من یرد است + از رہ عقل و فہم آر بدست + گشت قسمت صحیح اگر فیہا + وین یکے صورتست ای دانا + یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چہارم از اقسام اربعہ میکنم و قسم چہارم اینست کہ اگر با من لا یرد علیہ دو جنس از من یرد علیہ مجتمع شود او لا فرض من لا یرد علیہ از اقل مخارج فرضش باید داد و مسئلہ کہ برای ہر دو جنس من یرد علیہ باشد بر طبق آنچہ در قسم ثانی ازین اقسام اربعہ ذکر یافتہ براہ دانائی حاصل کردہ ہر چہ از فرض من لا یرد علیہ باقی باشد بران مسئلہ تقسیم نمایند اگر این قسمت باقیہ مذکورہ بر مسئلہ مسطورہ صحیح و درست آید فبہا و ہو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد کہ زوجہ مستحقہ نصیب اعلای خود کہ ربع ست باشد چنانچہ میت یک زوجہ و یک جدہ صحیحہ و دو اخت اخیافیہ گذشت کہ اصل مسئلہ از دوازدہ است و رد بچہار چون یکی از ان بزوجہ دادند سہ باقی ماند و بر مسئلہ ردیہ ہر دو اخوات و جدہ کہ بوجہ اجتماع ثلث با سدس از شش است بقسمت صحیحہ انقسام یافت دو از ان بہر دو خواہران و یکی بجدہ رسید و اگر جدات چہار و اخوات لام شش باشد بر طبق اصول تصحیح تصحیح نمایند یک سہم جدات اربعہ با روس آنہا متباین ست و دو حصہ اخوات ستہ با روس آنہا متوافق بالنصف متوافق حکمی پس سہ را کہ نصف شش ست اولا در چہار عدد روس جدات ضرب کنند و دوازدہ حاصل ضرب را در چہار عدد مسئلہ ردیہ بزنند و از چہل و ہشت حاصل تصحیح مسئلہ نمایند دوازدہ بزوجہ و سہ سہ بہر یکے از جدات و چہار چہار بہر یکے از اخوات بدہند و بمذہب امامیہ حصہ زوجہ ربع و حصہ اخوات اخیافیہ یک ثلث ست و باقی حق جدہ پدریست واحدہ باشد یا متعددہ بدون رد بر دیگری و اگر جدہ مادری باشد با اخوات اشتراک دارد بدانکہ درین قسم چہارم وجہ اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیہ با من لا یرد علیہ آنست کہ باستقرا معلوم شدہ کہ مسئلہ جامعہ چہار طوائف ردیہ نمیباشد پس لا محالہ در مسئلہ ردیہ زائد بر سہ طائفہ مجتمع نتواند شد و از ناظم رحمہ اللہ قدر نظم این قسم تساہل واقع شدہ کہ امر تقسیم بقیہ فرض من لا یرد علیہ نمودہ گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیہا + در ینصورت تبدیل شعر رابعہ ازین اشعار باین شعر ضرور افتاد + مسئلہ کز برای اہل رد ست + کن بران منقسم بقیہ کہ ہست + یعنی اولا فرض من لا یرد علیہ از اقل مخارجش بدہند بعد ازان بقیہ کہ ہست آنرا بر مسئلہ کہ برای اہل رد باشد

تقسیم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر ست ورنه زن همان مسئله و گرنه ضرب اقل مخارج مذکوره حاصلش تصحیح
ست التحقیق ؛ از برای فروض هر دو فریق ؛ یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه مستقیم شود
همان مسئله من یرد علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد
و غیر اهل رد ست مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار ست و زوجه را هشت که اقل مخارج فروض
زوجه هست و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمیشود بلکه
میان هر دو مباینت ست پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب ست مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد علیه
شمارند نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند پس اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و
داخل قسم ثالث بود و مثال متفقه فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت ست که اصل مسئله از بست و چهار ورد به پنج
و چون هفت باقی بعد ادای فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج ست مستقیم نمیشود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح مسئله
آمیست خاتمه مسائل دیگر درکتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت **بیان معرفت سهم**
هر فرقه از مسئله رد یه سه گر تو خواهی که گردد ای جان ؛ سهم هر فرقه زین فریق عیان ؛ که بهر یک چه رسد
بشمار ؛ ازین مخرج فروض ای یار ؛ از اقل مخارج انچه سهام ؛ یافت من لا یرد زنی ناکام ؛ همان مسئله که ای محبوب
کرده سوی من یرد منسوب ؛ حاصل ضرب آن پس ای عاقل ؛ سهم من لا یرد شود حاصل ؛ یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه
ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد علیه ازین مخرج فروض که مسئله رد به بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر کسی چه رسد
پس برای دریافت سهام من لا یرد علیه طریقه آنست که سهمیکه من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته است آنرا در همان مسئله
که سوی من یرد علیه منسوب کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدان بعد ازین
زن سهام اهل رد ؛ یار در باقی که آن ماند ؛ از سهام کسی که ای مسعود ؛ نیست قسم اهل رد لهی معدود ؛ حاصلش سهم
من یرد میدان ؛ جعفر اینک شود ختم بیان ؛ یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام
من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خود شان بانها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی
در اعدادیکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای سهمش باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طائفه از
من یرد علیه دانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک که سهم زوجات ست در
پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات برآید و همچنین چهار سهام بنات ستة را که از مسئله
علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه است ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل شود
و همچنین یک سهم جده را در هفت که ضرب شود هفت حاصل را حق جدات ستة دانند بدانکه رساله منظوم
همین قدر ناظم علیه الرحمة نظم کرده بود بلکه مصرع اخیره شعر سوم در رسائل موجوده یافته نشده لهذا خود نظم کرده

بیان معرفت سهام هر فرقه از مسئله رد

وازینجا متنا وشرحا بتکمیل باقی می پردازم سے سہم ہر فرقہ کہ شد ز بینہا منکسر بر رؤس ای دانا مسئلہ میشود درست تصحیح
باصول وقواعد تصحیح یعنی نصیب ہر فرقہ از فرق من لا یرد علیہ کہ بر رؤس آنہا منکسر شد مسئلۂ ردیہ باصول وقواعد
تصحیح درست میشود چنانچہ در مسئلۂ مذکورۃ الصدر میان پنج سہم ورؤس زوجات اربعہ تباین ست وہمچنین در بست
وہشت سہام ورؤس بنات تسعہ وہفت سہام ورؤس جدات ستہ لکن در رؤس جات وجدات توافق بالنصف ست
چون نصف احدہما در کل آخر ضرب کنند دوازدہ میشوند ودر پنج دوازدہ ونہ رؤس بنات توافق بالثلث ست چون
احدہما را در کل دیگر ضرب کنند سی وشش حاصل شود وآنرا در چہل کہ مسئلۂ فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یکہزار وچہار
وچہل میشود کہ از آن تصحیح مسئلۂ فریقین ست پنج کہ برای زوجات بود بضرب آن در سی وشش یکصد وہشتاد شد چہل وپنج
بہر یکی از زوجات میرسد وبضرب بست وہشت کہ نصیب بنات ست در سی وشش یکہزار وہشت حاصل شد یکصد وبست
از بنات یکصد ودوازدہ میرسد وبضرب ہفت سہام جدات در سی وشش دو صد وپنجاہ ودو میشود بہر یکی از جدات چہل ودو
میراث میرسد بیان مقاسمۃ الجد سے نزد صدیق اخوۃ واخوات خواہ عیانی اند یا علات جملہ محجوب میشوند بجد
این سخن بو حنیفہ راست سند صاحبینش بقول زید روند کہ بجد وارث این جماعہ شوند میرسد ہرچہ انفع ست بجد
از ثلث وز مقاسمہ بکید یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ برادران وخواہران عیانی باشند یا
علاتی ہمہ اینہا با جد محجوب الارث اند بحجب حرمان واین قول مختار ابن عباس وابن عمر وابی سعید خدری وابی بن کعب
واکثر صحابہ ست وہمین قول را امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ سند کردہ بران فتوی دادہ است وصاحبین امام ابی حنیفہ
کہ ابی یوسف ومحمد رحمہما اللہ ہستند بقول زید بن ثابت رضی رفتہ اند کہ جماعہ اخوۃ واخوات عیانیہ یا علاتیہ با جد وارث میشوند
وجد حاجب اینہا نیست وہمین مذہب مختار مالکیہ وشافعیہ وفرقہ شیعہ ست لکن شیعہ بنی الاخیاف نیز با جد شریک شانند بخلاف
دیگران کہ جد حاجب اینہا شمردہ نیز نزد امامیہ شش کت جد صحیح وفاسد ہر دو مساوی اند ودیگران جد فاسد را شریک اینہا نمیدانند
کہ نزد شان جد فاسد از ذوی الارحام ست برقول زید ابن ثابت رضی جد را ہر چہ از دو امر کہ ثلث مال ومقاسمہ باشد انفع
افضل بود میرسد یعنی اگر بصورت مقاسمہ مال زائد بوی رسد مقاسمہ نمایند واگر ثلث مال زائد از مقاسمہ باشد ثلث بوی
بدہند سے چیست دانی مقاسمہ ایجان وقت تقسیم جد بجد اخوان جد بجای برادر بنہی نصف حظش نصیب اختش نہی
بدانکہ مقاسمہ در لغت بمعنی باہم قسمت کردن باشد وباصطلاح صاحبین واتباع شان قسمت ترکہ میان جد واخوۃ واخوات
اعیانیہ یا علاتیہ بدین طریق کہ وقت تقسیم مال متروک درمیان جد وبرادران وخواہران جد را بجای یک برادر فرض کنی ومال را بینہا
اخوۃ واخوات بشمول جد آنہا للذکر ضعف الانثی تقسیم نمائی پس ہر چہ بجد رسید ونصف آن بخواہر میت اگر باشد بدہی کہ
بجای برادر ست سے ابن علات با بنو الاعیان داخل اند در مقاسمہ میدان بہر اضرار جد خیل شوند لیک خود خفاء
از میان بر دو جملہ با قسمت خذ اعیانی ہان اگر خواہر میت لا ثانی بعد اخذ نصیب خود با جد ابن علات

را سهم کنند چون جد و اخت عینی و اختین و لیک علاتی اند این اثنین و گر بجای دو اخت یک اخت بسته باشد
طرف لو اند بست و از آنجا که بنو العلات با اخوة و اخوات علاتیه یا بنو الاعیان که اخوة و اخوات عیانیه باهم چند وارث
نمیشوند لکن حجب مانع ارث انها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات یا بنو الاعیان در مقاسمه داخل
کرده میشوند و بعد ازان که حصه جد جدا کرده شود انها خائب و خاسر بدون حصول سهمی از میان مقاسمه بیرون
و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند مر آن حصه بنو الاعیان است مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار رؤس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو باخ اعیانی باید
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساوی است و اگر بجای اخ علاتی
اخت باشد مسئله باعتبار رؤس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود اینجا
مقاسمه برای جد بهتر است از ثلث مال و آنچه در صورتیست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده بود و اگر از بنو الاعیان
یک خواهر است لا ثانی لها یعنی برادر و خواهر دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و گرفتن حصه خود
متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت عیانیه
علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال است که جد را بجای برادر گرفته مسئله از پنج باعتبار رؤس
[illegible] و اختین علاتیه است جد را [illegible]
[illegible] یک اخت علاتیه باشد از ترکه [illegible]
نه برد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل است و مسئله باعتبار رؤس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخ
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد و مخلط گر باین جماعة شود و صاحب حصه گر پس جد
بعد فرض سهیم میگیرد و انفع سه امور را یکی ازان سه باشد مقاسمه یک چیز مثل زوج و جد و برادر نیز ثلث
ما بقی دوم باشد همچو اخوین و اخت و جد و جده ثالث آن سدس جمله مال و بنت و اخوین و جد و جده مثال
یعنی اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور
امر دیگر دیگر یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بوجود نصف درینصورت
و تصحیح از چهار و بصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل است از سدس تمام مال و از ثلث ما بقی دوم ازان سه
ثلث بقیه ترکه است بعد ادای فرض ذی سهم دیگر مثل ام و برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بوجود
سدس که فرض جده است از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی میماند چون آن را ثلث صحیح نیست اصل مسئله را
در مخرج ثلث ضرب کنند شانزده حاصل شود و همان تصحیح مسئله است جده را سه ازان بدهند مجد را پانزده باقی
المثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثیین تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد افضل از مقاسمه سدس جمیع مال ست چه درین صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو میشود و ازان جد را بمقاسمه
میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از یجد و اکثرست از ده جزو از چهل و دو و بر تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج
ازان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهة کمتر ست از پنج جزو بجد و سوم ازان مسئله مرسدس از جمیع مال متروکست
مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن که یکی
باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث مابقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریة سدس
جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست سه مابقی را ثلث صحیح نیست پس همین اصل مسئله را که شش ست
ضرب کن در مخرج ثلث در اصل تا که اصل شود ثلث را فصل آئین بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی
ترکه بعد اعطای نصیب ذوی السهم دیگر سوا اخوه و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و مابقی را ثلث صحیح نیست پس
اصل مسئله را ببین که از چیست مخرج ثلث که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا گردد ثلث از حاصل ضرب باقی
شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشته است چون گذارد زنی جد و مادر و اخت عینی و دختر و شوهر پس سدس
بهتر ست در حق جد پیچ جز حجب اخت نرسد مسئله اصل از دوازده دان ولیکن عول سیزده گردان این
مثالی ست که درو سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذوی الفرض دیگر چند مثالش
سبق ذکر یافت لکن جد را درین مثال درینجا برای آنست که اخت عینیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن نزد بعض
احیان مع الجد وارث نمیشود با آنکه چنین مسائل عائلة نیز میباشند و خلاصه مضمونش اینکه چون زنی میرد و جد و ام و اخت
عینیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی ست و اخت عینیه را بجز حجب چیزی
نمیرسد و اگر بجای عینیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگر چه اصل مسئله بسبب اجتماع
نصف و ربع و سدس از دوازده ست لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن که سه بود
سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک وی حق ام است و سدس ست که دو باشد درینصورت یکی
افزوده سیزده نمایند و اخت که با دختر عصبه بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که
چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی را اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد
خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهة اکثر از نیست و وجه خیریتش از ثلث باقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم
کمتر ست نزد زید ابن ثابت از اخوات خواه عیانی اند یا علات هیچیک نیست از ذوات الفرض با جد الا در اکدریه
زوج و ام و جد و اخت اعیانی صورت اکدریه را دانی در حق جد مقاسمه بهتر که بر و ضعف حصه خواهر
مسئله از شش و نه حائل صحت از بست و هفت کن حاصل که و اخت اندر جای یک اینجا یا بجای شش [illegible]
نیست ره عول و اکدریه را سدس کل برای جد اولی یعنی نزد زید ابن ثابت هیچیکی از اخوات عیانیه و علاتیه با جد

از ذوات الفروض نیست بلکه عصبه است مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالفرض یعنی بفرض عارضی ذوات الفرض گردیده برادر
از بالعرض آنست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت گردانیدنش از ذوات الفرض
بالکلیه محروم از میراث میشد و بعد از ارباب فرائض معدود نمیگردید و وجه تسمیهٔ این مسئله باکدریه آنست که این صورت
بعینه در قضیهٔ شخصی اکدری واقع شده بود و تفصیلش آنست که زنی مرد و زوج و ام و جد و اخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه
اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود و شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف میرسد
اصل مسئله از شش است و به نه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یک از شش باشد
و بهتر از ثلث باقی زیرا که نصیبش زوج و ام است که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و بهر تقدیر مقاسمه
کمتر از نصف حصهٔ خواهر خواهد یافت و از بیست و هفت هشت با خواهر رسید زیرا که از عول حصهٔ جد یک سدس و حصهٔ خواهر
هر گاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر رؤس هر دو که بمنزله سه اخت اند مستقیم نمیشود پس او را در مخرج
مسئله که بیست هفت میشود ضرب کنند از آن حق شوهر نه است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد
با حصهٔ اخت دوازده میشوند چون میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس بدینجا
اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساخته تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیده که نصیبش بر نصیب جد
ازدیاد نپذیرد و در مسئلهٔ متقدمه بنت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود بنا بر علیه اخت وارث عصبی جد گردید
و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله و اکدریه باقی نماند اگرچه خواهر
بجای یکی باشد حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله است سه بزوج و یک بام و یک بجد و یک
باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یک اخ بجای
اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یکی باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه است چیزی نمیرسد بدین صورت
سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است نزد امامیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر و باقی
حق در دو اخوات بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت است از اول
بعد گذشت حاجت اعاده ندارد **بیان مناسخه** مردی آن از غنا تمتع و شیئا و ورثهٔ مستحق مال گذشت
وارثی قبل قسمت متروک نیز راه عدم نمود سلوک سهام او حظ دیگران گردید نوبت قسمتش بمن نرسید که از دنیا برخیزد
گذشت آن کسان را که وارث خود داشت همچنین چند بطن بگیر که به تقسیم مال شد تا خیر نام این انتقال ای جانان
در شریعت مناسخه میدان مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل است و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص
است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثه و
مال خود گذشت و وارثی از ورثهٔ مذکوره قبل قسمت متروکهٔ مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

خلاف دیگر وارثان خود شریک گردید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثه متوفی ثانی هم در خود
را وارث خود داشته بگذشت همچنین چند بطن دیگر را بگیر که در تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بر خلاف این انتقال
شریعت مناسخه سه وارث میت دوم بعمل چه نیست اگر غیر وارث اول میت بر یک تیره قسمت هم شرکت
جنس وارثان هم چه پس در میت ثانی کالمحجوب باشد بل کالمعدوم یکی شود محسوب چه میگوید که هرگاه صورت مناسخه
متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم اراده
واخراج میت ثانی تغییری و تبدیلی واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس هم شده پس میت دوم مثل محجوب است بلکه کالمعدوم یکی محسوب گردد
در میان نبود چنانچه شخصی دو چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحد گذاشت پس یکی از پسران یا دختران کوره مرد و وارثی غیر
ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بر بنین و بنات احیا للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد و وارثان
تغیر یکدیگر یا تغیر تقسیمت است اگر ابتداء کنیم میت اول سازند تصحیح بقصور و خلل + و ده بهر وارثی از آن تصحیح سهم او بر حصه
کرده تنقیح + پس تصحیح میت دیگر چه کوشیم انکه حصه اش بنگر چه صحت مسئله با فی الید + که بنوعی مماثلت ار د ضرب قسمت
در آن هیچ در کار + مسئله را بحال خود بگذار + یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند ای ورثه میت ثانی غیر وارثان میت اول
یا با وجود اتحاد ورثه تغییری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت اول باید کرد و تصحیح
مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منتج شده بهر یکی باید داد و بعد از آن تصحیح میت دیگر
کوشید و حصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و مافی الید او هانست نظر باید کرد که آنرا با تصحیح مسئله ذاتش کدام
نسبت اگر تصحیح مسئله اش با مافی الید بنوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی ست یا تماثل حکمی که تداخل باشد
بصورتیکه مافی الید اکثر از تصحیح بود درین صورت ضرب قسمت کاری ندارد مسئله صحیحه را بحال خود گذارند و مافی الیدش را
بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی هر دو یک پسر از
یک زن و دو سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از میان مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیه گذاشت درین صورت
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود دو به پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجود ثلثین از سه است و ثلثان
هر دو اخت اعیانیه را و باقی یک ثلث باخ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال تغایر ورثه انشاء
بصورت مناسخه در آخر این فصل مشرح خواهد شد سه نیست با فی الیدش چو با تصحیح + استقامت پذیر بالتصریح + پس نوعی اگر
توافق هست + وفق تصحیح دوم آر بدست + برآن آر زبا اولین تصحیح + تا شود مسئله درست صحیح + یعنی و اگر مافی الید میت
دیگر با تصحیح مسئله همان میت مرافقه بالکسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و مافی الید نوعی از انواع توافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست و صحیح شود پس بالجمال مافی الید
میت دیگر که ازین ضرب در تصحیح اولین نسبت شده بر تصحیح دیگر با انقسام صحیح منقسم خواهد شد و مراد از توافق حکمی تداخل

ہست کہ مافی الید اقل از تصحیح باشد و در تباین بود پس ای دانا ذہن تصحیح اول آخر را بہ مخرج ہر دو مسئلہ شمار و عمل
ضرب ہر دو بجا ای یار یعنی واگر میان تصحیح مسئلہ میت ثانی و مافی الیدش تباین بود پس تصحیح دیگر را در تصحیح اول ضرب
کن و حاصل ضرب در ہر دو جا یعنی در صورت توافق و در صورت تباین مخرج ہر دو مسئلہ ای تصحیح ہر دو صورت مذکورہ
شمار کن ست پس تصحیح سومین بپرداز و تصحیح سوم را مقام دوم ساز جای اول بگیر مبلغ را پس عمل کن چونانی داوائی
آن ضوابط کہ گفتم ام سابق و کن مراعات آن در ین لاحق و ہمین نہج رابع و خامس و ثانی مبلغ ست چون در
قاعدہ واجب الرعایت دان و ہکذا تا بلانہایت دان یعنی چون از تصحیح مسئلہ میت دوم فارغ شدی پس تصحیح
مسئلہ میت سوم مشغول شو و این میت سوم اینجای میت دوم بگردان و ہرچہ بعد تصحیح دوم مبلغ اعداد مسئلہ
میت اول شدہ بود آن مبلغ را بجای مسئلہ اول بگیر بعد ازان با این مبلغ و ثالث ہمان عمل کن کہ در مسئلہ ثانیہ و
اولی عمل کردہ و آن ضوابط کہ سابق گفتہ ام مراعاتش درین لاحق کہ ثالث باشد نیز کن یعنی ولا مسئلہ میت ثالث
تصحیح کن و ببین کہ میان تصحیح و مافی الید او کدام نسبت ست بصورت توافق و تباین وفق و کل تصحیح ثالث را در مبلغ مذکور
ضرب کن و حاصل ضرب را بہر دو صورت کہ توافق و تباین باشد مخرج ہر سہ مسئلہ شمار کن و بصورت تماثل میان
تصحیح و مافی الید احتیاج ضرب و تقسیم نیست و بہمین نہج کہ طریقہ تصحیح مسئلہ میت ثالث مذکور شد ہر یک از میت چہارم و
پنجم نیز بجای ثانی ست شل ششم کہ آنہم بجای ثانی ست و مبلغی کہ از تصحیح سوم حاصل شدہ اول مسئلہ میت چہارم
باشد و مبلغی کہ از تصحیح چہارم حاصل شدہ اول مسئلہ میت پنجم باشد و مبلغی کہ از تصحیح پنجم حاصل شدہ اول مسئلہ میت
ششم باشد و ہمچنین قیاس کن و برای تصحیح مسئلہ ہر یکے ازین اموات قاعدہ تصحیح مذکورہ از ملاحظہ نسبت و ضرب و
غیرہا واجب الرعایت و بہمین طریقہ تصحیح تا بلانہایت باید دانست تا آنکہ لفظ دوم و سوم بتخفیف و تشدید آن
ہر دو در اشعار اساتذہ آمدہ و سہ چون زنی فوت شد کہ مالی داشت و ورثہ زوج و بنت و ام بگذاشت و از ان
میان زوج قبل قسمت مرد و اب و ام زوجہ حظ ارثش برد و بعد ازان بنت مرد و وارث آن بنت و ابنین و
جدہ اش را دان و پس ام ہم بپیام مرگ رسید و زوج و اخوین وارثش گردید و آین مثالیست جامع
طرق تصحیح بہر سہ صورت تداخل و توافق و تباین و صورتش اینست

حمیدہ والمسئلہ من ۱۲ اثر ... فی ۴ فتصح من ۱۶ ثم تضرب فی ۲ فتصح من ۳۲ ثم تضرب فی ۴ فتصح من ۱۲۸

زوج واصف	بنت حامدہ	ام محمودہ
ربع	نصف	سدس
۳	۶	۲
۴	۹	۶
۸	۱۸	۲۴
۳۲	۷۲	

واصفة المسئلة من ۴	مافی الید ۴ ثم ۸ ثم ۳۲	بینهما تماثل
اب موصوف	ام منعوته	زوجه مشکوره
	ثلث ما بقی	ربع
۲ / ۴ / ۱۶	۱ / ۲ / ۸	۱ / ۲ / ۸

حامده المسئلة من ۶		مافی الید ۹ ثم ۱۸ ثم ۷۲	بینهما توافق بالثلث
ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفه	جده ام الام محموده
			سدس
۲ / ۶ / ۲۴	۲ / ۶ / ۲۴	۱ / ۳ / ۱۲	۱ / ۳ / ۱۲

محموده المسئلة من ۲ تضرب فی ۹ تصح من ۱۸	مافی الید ۹ ثم ۳۶	بینهما تباین
زوج احمد	اخ شکور	اخ صبور
نصف		
۹ / ۱۸	۱ / ۹	۱ / ۹

۱۲۸

الاحیاء								
موصوف	منعوته	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه درینصورت اصل مسئله حمیده بوجه اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده است چون سه بزوج و شش بنت و دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئله رد یه است اولا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی از ان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت و سهم واحده ام که جملگی چهار باشد مستقیم نیست میان این هر دو تباین است چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که بمنزله روس است ضرب نمایند و از شانزده حاصل ضرب تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج و نه به بنت و سه بام خواهد رسید و اصل مسئله زوج متوفی که محتوی مثال حالت تماثل میان تصحیح و مافی الید بوجود ربع از چهار باشد و مافی الیدش نیز چهار و این هر دو متماثلین باهم مستقیم القسمت اند زوجه اش را یک و مادرش را نیز یک که ثلث ما بقی است و پدرش را باقی دو بعصوبت بمیرسد و اصل مسئله بنت متوفاة که مشتمل بر مثال نسبت توافق در تصحیح و مافی الید است بوجود سدس از شش باشد و مافی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث است پس وفق شش که دو باشد قائم مقام روس است در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئله است ضرب کنند حاصل قسمت که سی و دو باشد مخرج هر دو مسئله بود و درینصورت مافی الید این بنت بجده و گروه ازان بجده

ودوازده پسر دو ابن وسه بنت وی خواهد سید واصل مسئلہ متوفاة از شصت مثال تباین مابین تصحیح ومافی الید
بوبو دنسبت ایشو باشد وتصحیحش از چهار که بانه مافی الید تباین دارد پس چهار را در مبلغ که شصت وهفتاد بود ضرب نماید
پس دویست وهشت حاصل شود که همان مخرج مسائل واز آن تصحیح بطون اربعه است پس مافی الید شش است و ششصد
سیر بسید جده وسهام زوج ست وجده سهام اخوین که بهر یکے نیز سه طریقه استخراج سهام ورثه میت
اول وآخر در مناسخه از مبلغ ست بهرادراک حصه هر یک بشنو از من طریقه اینک اگر تصحیح اول وثانی
ست متوفی که میدانی حصه وارثان اول را بدین تصحیح و بعین اینجا حصه وارثان آن دیگر بدان مافی الید
همان گیرد اگر خواهی که سهام ورثه هر یک موافق مبلغ تصحیح برآری پس طریقه آنست که اگر در تصحیح اول ودوم میت متوفی
معلوم یعنی تباین ست سهام وارثان میت اول در تصحیح دیگر ضرب کنند ای حصه هر وارث را از بطونیکه فوق بطن
اخیر مناسخه باشد در تصحیح اخیر ضرب نمود وحاصل ضرب را حصه آن وارث دانند وطریقه استخراج سهام وارثان
آن میت دیگر که خاتم المناسخه وابن اخیر بود اینست که حصه این وارثان را که از تصحیح مسئله مورث بایشان رسیده
در جمیع مافی الید همین میت دیگر که مورث آنهاست ضرب کنند حاصل ضرب حصه اش خواهد بود سه پسر دو بایم
موافق اند اگرچه مضروب هست سهم مگر وفق تصحیح و وفق مافی الید بهر ضرب سهام می باید یعنی اگر هر یک
از تصحیح اول واخیر باهم متوافق ست پس درین صورت هم اگرچه برای دریافت سهام هر یک از ورثه میت اول ودیگر
مضروب سهام هر یک ست لکن برای ضرب سهام ورثه اول مضروب فیه وفق تصحیح اخیر ست وبرای ضرب سهام
ورثه اخیر مضروب فیه وفق مافی الید می باید خلاصه اینکه بصورت توافق سهام ورثه اول را در وفق تصحیح وسهام
ورثه اخیر را در وفق مافی الید ضرب کرده حاصل ضرب را سهام مصححه شمارند

بیان ذوی الارحام

هست توریث ذو رحم منقول از کبار صحابه مقبول هست مختار بوحنیفه همین همبرانش صاحبین گزین
لیک زید بن ثابت همقام نیست قائل بارث ذو الارحام هست مختار مالک این مذهب رفت هم شافعی
برین مشرب بدانکه ذو رحم بفتح را وکسر حای مهملتین در لغت یعنی صاحب قرابت ست ودر شرع هر قریبیکه
سوای ارباب فرائض وعصبات باشد چنانکه بعد ازین مذکور ست پس توریث ذو رحم از کبار صحابه واکثر آنها مثل عمر فاروق
وعلی مرتضی وابن مسعود وابی عبیده جراح ومعاذ بن جبل وابی الدرداء وغیرهم رضی الله عنهم منقول شده ودر
روایتی از ابن عباس هم آمده وعلقمه وابراهیم وشریح وحسن وابن سیرین وعطا ومجاهد از تابعین هم بدان رفته اند
وهمین حکم مختار امام ابوحنیفه ست وبرهمین ائمه صاحبین برگزیده که ابی یوسف ومحمد اند وغیر نیز بهمین طرف رفته
وعلمای امامیه هم توریث ذوی الارحام اختیار نموده اند وبا بعض عصبات مصطلحه اهل سنت شامل کرده اند چنانچه
در ما بعد ذکرش خواهد آمد لکن زید بن ثابت از زمره صحابه قائل وراثت ذوی الارحام نیست وروایتی شاذه از ابن عباس هم

بیان ذوی الارحام

بایشان رفته نیز همچنین است و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر از تابعین هم بدین رفته اند و مختار امام مالک هم همین است
و امام شافعی نیز این مذهب رفته و بمقام بفتح قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم است سائر قریبی که نیست آنرا سهم
معین نیست ای ذوی سهم و عصبه و در شرع ذو رحم نامش و آن بچار اقسامش و یعنی آن صاحب قرابت
ذوی سهم مقدر و عصبه نیست در شرع نام آن ذو رحم ست و آن منقسم بچار صنف ست صنف اول بجانب
اموات آنکه منتمی بدخل بنات اول اولاد دختران شمر بعد ازان نسل دختران پسر و صنف اول از
اصناف اربعه که بجانب میت بدخل دختران منتمی و منتسب باشد یعنی چون بطرف میت آنرا نسبت کنند واسطه
این نسبت بنت واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران صلبی اگرچه فروتر باشند باید شمرد و بعد ازینها اولاد دختران
پسر میت است اگرچه فروتر باشند صنف ثانی که هست موتی را انتها جانبش ای آنجا نبوده غیر دخل ام بالذات
یعنی اجداد فاسد و جدات صنف ثانی از اصناف اربعه آنست که موتی را بجانب آنها انتساب باشد لکن آن
انتساب بغیر دخل ام نباشد یعنی دران انتساب ام بالذات واسطه نسبت شود و مراد ازان اجداد فاسد و جدات فاسده
میت بواسطهٔ ام خودش بطرف آنها منتسب میشود صنف ثالث که انتمای آن بسوی ابوین میت است اعیانی
نسل اخت و بنات اخ وانی نیز ابنای اخ لام خوانی صنف ثالث از اصناف اربعه آنکسست که انتسابش بطرف ابوین
میت ظاهر باشد یعنی هرگاه بطرف میت آنرا نسبت کنند اب یا ام واسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد اخوات
اعیانیه و علاتیه و اخیافیه است و همچنین بنات اخوة اعیانی و علاتی و اخیافی ست و نیز ازین صنف پسران اخ اخیافی
اند صنف رابع که منتمی ست همان بسوی جدین و جدتین ایشان عمه و خال و خاله اموات عم لام نیز ازین
شود و صفات صنف رابع از اصناف اربعه که ایشان منتسب ست بطرف هر دو جد میت که اب الاب و اب الام
باشد و بطرف هر دو جدهٔ میت که ام الاب و ام الام باشد و آن عمهٔ میت ست که اگر خواهر اعیانیه و علاتیه پدر میت است
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخیافیه پدر میت است منتمی بسوی جدهٔ پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خالهٔ میت است که اگر برادر و خواهر اعیانیه و علاتیه مادر میت است منسوب بسوی جد مادری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخیافیه مادر میت است منتمی بسوی جدهٔ مادری میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم اخیافی
میت است یعنی برادر اخیافی پدر میت که منتمی بجدهٔ پدری میت است و اعمام اعیانی و علاتی از عصبات اند نه از ذوی الارحام
اینست اصناف اربعهٔ ذوی الارحام و هرکه بواسطهٔ یکی ازین اصناف مذکوره منتمی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعض ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل اعمام ابوین میت و اخوال اینها و همچنین عمومه و خوله جدین و
جدتین میت مگر آنکه تکلف در صنف رابع درج نمایند و مراد از جدین و جدتین اعم ازان گیرند که به درجهٔ اولی باشند و فوق
آن سه از ابو یوسف همچنین مرویست که همین ابو حنیفه را مرضی ست و از محمد روایت است درین که بقول

امام اعظم و دین + صنف ثانی ست اقرب الاصناف + بعد از ان اول از رو انصاف + باید دانست که در تقدیم و تاخیر
اصناف اربعه مذکوره از امام ابوحنیفه رحمه الله روایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن زیاد
چنین مرویست که همین ترتیب اصناف مرضی امام ابوحنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن از امام روایت کرده که
اقدم الاصناف اول ست بعد از ان دوم پس سوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزو میت ست بعد از ان
اصل او ست بعد از وی جزو اب بعد از ان جزو جد و همین روایت ابی یوسف رحمه الله مفتی به ست درین مقام و همین
ترتیب در توریث این اصناف مختار علمای امامیه ست لکن فرق آنست که نزد شان صنف ثانی و صنف ثالث در
یک درجه اند که عند الاجتماع باهم وارث توانند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
روایت کرده و آن روایت اینست که امام ابوحنیفه چنین فرموده که اقرب الاصناف صنف ثانی ست و صنف اول
بعد از صنف ثانی ست بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات اقوی و اعلی ست چه نمی بینی که در درجه اوست
یعنی ام الام ذات الفریضه ست و زنیکه محاذی ابن البنت ست ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست و نیز جد ابو الام
در قصاص میت اگر میت در قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنت میت کشته میشود و مست مختار صاحبین اما
که در میان صنوف ذوی الارحام + صنف ثالث مقدم ست ای را د + بر ابو الام از زمره اجداد + یعنی این هر دو روایت
از امام ابوحنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف و محمد رحمهما الله آنست که از میان اصناف ذوی الارحام صنف
ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة و ابنای اخوة لام باشند بر ابو الام از زمره اجداد مقدم ست که در فتح القدیر و کتب اصول
مصلتین بمعنی تحی و بهادر آمده بیان صنف اول ذوی الارحام ست هر که اقرب بمیت از ایشان ست
بهر میراث اقدم و اولی ست + پس بنات بنات دان اولی + از بنات بنات ابن اینجا + ور مساوی در رتبه اند بهم
ز انمیان نسل وارث ست قدم + پس از اینجاست بنت بنت پسر + اقدم از ابن دختر دختر + بعد از ان که از بیان ترتیب
اصناف ذوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریث آنها ضرور افتاد پس اول احوال توریث صنف اول بیان
میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافته شوند پس هر که قریب بمیت باشد میراث را بهمان اقدم و اولی ست
بنا برین تا عدد و بنت البنت که مدلی بسوی میت بیک واسطه ست اولی باشد از بنت بنت الابن که منتسب بمیت بدو واسطه
ست اگرچه واسطه اش اقوی ست باتفاق فریقین و اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشد که وسائط هر یکی متساوی
العدد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اهل فرض از اولاد ذوی الارحام اقدم بارث ست پس بنابرین سبب
بنت بنت الابن که دختر زن ذات الفریضه ست قدم و اولی از ابن بنت البنت باشد که هر چند خود ش اقوی ست لکن پسر
ذات الرحم ست و نزد امامیه بمذهب مختار درین صورت ولد پسر را اگرچه انثی باشد ضعف ولد دختر اگرچه ذکر باشد
در اولاد اولاد هر یکی للذکر ضعف الانثی منقسم میگردد و جد و جده و مادر میت حاجب اینها نمیشوند گرساقط

بیان صنف اول ذوی الارحام

هر یک * نیست از نسل وارثی هیچ یک * یا بود نسل وارثی هر یک * پس ابو یوسف و حسن بشکست * قسمت مال بر
سر ابدان * در فروعات کرده اند بیان * هر زنی راست نصف حصه مرد * با صولش نظر نباید کرد * بل خلاف و مذهب
شان یکسان * هست در مردی و زنی یکسان * یعنی اگر هر یکی از ینها مساوی الدرجه است و هیچ یک از ینها از اولاد وارث
نیست مثل بنت ابن البنت و ابن بنت البنت یا هر یکی از ینها از اولاد وارثی هست مثل ابن بنت الابن و بنت
بنت الابن پس درینصورت ابی یوسف رحمه الله در قول آخر خود و حسن بن زیاد که یکی از اصحاب امام ابی حنیفه رحمه الله
است قسمت مال متروک در فروعات موجوده بر سر ابدان بیان کرده که در موجودین للذکر ضعف الانثی تقسیم
نمایند و نظر بذکورت و انوثت اصول این فروعات نکنند بل مخالفت و موافقت اصول در ذکورت و انوثت
یکسان شمارند مثلا بنت ابن البنت و ابن بنت البنت که مال بینها للذکر حظ الانثیین منقسم خواهد شد و ذکورت ابن البنت
و انوثت ام الابن ملحوظ نخواهد گردید و درین صورت نظر امامیه بصفت ذکورت و انوثت طبقه اولی و اسطه
اگر هر یکی از آنها از یک صنف اند چنانچه درینجاست در فروع آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و اگر مختلف الصنف اند
دو حصه باولاد پسری و یک حصه باولاد دختری دهند و ذکورت و انوثت فروع را ملاحظه نکنند چنانچه بنت بنت الابن
و ابن ابن البنت که نزد حنفیه بنت را یک ثلث و ابن را دو ثلث است و نزد امامیه بنت را دو ثلث و ابن را یک ثلث
باشد * و نزد محمد در اتفاق اصول * رای ابو یوسف و حسن منقول * و در خلاف است صفات اصول * قسمتش بر اصول
منقول * حصه اصل را بفرع دهند * بخلاف فروع دل ننهند * چون از بیان مقوله ابی یوسف رحمه الله فراغت
حاصل شد اکنون گوش بر قول محمد رحمه الله باید نهاد که از محمد رحمه الله بصورت اتفاق صفت اصول در ذکورت و
انوثت رای ابو یوسف و حسن بعینه منقول است و اگر در صفات ذکورت و انوثت اصول اختلاف است از محمد
رحمه الله قسمت آن مال بر اصول منقول شده که اولا مال را بر اصول مختلفه تقسیم کرده حصه هر اصل را بفرعش دهند
و باختلاف ذکورت و انوثت فروع متوجه نشوند * پسری گر بود ز یک دختر * دختری هم بود ز دخت دگر *
هست بالاتفاق قسمت مال * بهر زن نیمه نصیب رجال * این مثالیست که حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله
درینصورت یکی است که اگر میتی را یک ابن البنت است و یک بنت البنت مال میت باتفاق صاحبین و حسن
میان هر دو برای زن نصف حصه مرد باشد که نزد ابو یوسف و حسن باعتبار ابدان فروع و صفات آنها و
نزد محمد رحمه الله بلحاظ اتفاق صفت اصول دو ثلث با ابن و یک ثلث به بنت خواهد رسید و نزد امامیه که بالمناصفه
بر دو بنت انقسام یافته حصه هر بنت بولدش خواهد رسید * ور یکی ابن بنت را دختر * وان دگر ابن بنت بنت دگر *
نزد آن هر دو طور قسمت آن * در فروع است بر سر ابدان * بطریق محمد این قسمت * در اصول است اندرین صورت *
بطن ثانی محل قسمت دان * حق هر اصل ده بفرع همان * این مثالیست که دران حکم ابو یوسف و محمد رحمهما الله

محامد ست کاگر یکی بنت ابن البنت ودیگری ابن بنت البنت ست نزد یکا بو یوسف وحسن رحمهما الله تعالی به طریق قسمت آن دو فرع برابدان ست اثلاثا دو ثلث با ابن بنت البنت و یک ثلث به بنت ابن البنت سند الطریق محمد رحمه الله قسمت این ترکه درین صورت در اصول ست یعنی بطن ثانی را محل قسمت فرا دادند که اول محل اختلاف بذکورة و انوثت جا ثانست پس مال را اثلاثا قسمت کرده دو ثلث به بنت ابن البنت که حق پدرش ست یک ثلث با ابن بنت البنت حصه مادرش بعد و نزد امید نظر با صول هر دو اتصافا بهر یک تقسیم نماید و در بطون کثیر مختلف اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال اولا باید بر خلاف که اولا اولاً باید پس دو فرقه کن از ذکور و نسا جمع کن حظ هر فریق جدا پس اولاد هر دو را ببین که کجا است اختلاف درین قسمت حظ زمره اسلاف کن بر اعلی الخلاف این خلاف باز انها را زن در حد مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین تا نهایت اعمال طور تفریق ست قسمت مال یعنی اگر از ذوی الارحام تا جدات واجداد آنها که بنات و ابنا متساویة الدرجات میت باشد بطون کثیرة الوسائط مختلف الصفات اند پس بقول محمد رحمه الله قسمت مال ابتدا بر جنسانی باید که اولا باید شد یعنی بطنی که اول اختلاف ذکورت و انوثت واقع شده مال متروک را اولا قسمت نمائی پس همان جمع فرقه بطن یکی فرقه ذکور و دیگر فرقه نسا و سهام هر فریق را ازین هر دو فرقه جدا جدا جمع کن بعد ازان با اولاد هر دو طائفه بنگر و ببین که اختلاف بذکورت و انوثت درینها کجا است هر جا که اعلی الخلاف یعنی اول اختلاف ذکورت و انوثت در اولاد اینها یافته شود حظ اسلاف ای حصه هر فرقه از ذکور و اناث بر اخلاف و اولاد اینها قسمت کن و باز بعد قسمت این جماعة زن و مرد اعلی الخلاف را مثل سابق دو فرقه باید کرد همچنین نظر در اولاد این هر دو فرقه باید نمود و همان عمل سابق را کار بند باید شد بالجمله تا نهایت اعمال که عمل منتهی شود همین طریقه تفرقه فرقه کردن و قسمت مال بر آنها نمودن ست و مثالش اینست

مسئله نزد محمد رحمه الله از ده او تصحیح از ۶۰

میت زید

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن
بنت	بنت	بنت	ابن	ابن	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت
بنت	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	بنت	بنت	بنت
۱	۲	۳	۴	۶	۲	۶	۳	۹	۴	۸	۱۲

شخصی مرد و دوازده شخص از ذوی الارحام متساویة الرتبة در بطن سادس گذاشت که نه از ایشان از اولاد بنات
و ابنا و سه رجال از اولاد بنات و در پنج و از ده شخص احدی ولد وارث نیست پس تصحیح این مسئله نزد ابی یوسف
رحمه الله و پیروانش از پانزده هست باعتبار عدد رؤوس للذکر ضعف الانثی امیر سد و نزد محمد رحمه الله اصل مسئله
از پانزده هست و تصحیحش از شصت میراکه مال متروک را پانزده سهم کرده و لا برای اول بطن که ثلثه ابن و شش بنت اند و شد
آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکور را یک فرقه و اناث را یک گروه سهام هر یک جدا گانه جمع کنند شش سهام ابنا و نه سهام
بنات اند و در بطون ما تحت اختلاف صفت ذکورت و انوثت جویند در بطن ثالث این اختلاف موجود هست که در اولاد
ابنای ثلثه یک ابن و دو بنت هستند چون شش را که حصه ابنای ثلثه هست میان اینها للذکر حظ الانثیین تقسیم نمایند سه ابن و سه بنت
خواهد رسید پس ابن و دو بنات را یک فرقه کنند و ابن را یک فرقه و سهام ثلثه ابن تا آخر بعینه که اختلافی در آن
واقع نشده رسانند و در فرقه هر دو بنات در بطن خامس اختلاف هست آنجا تقسیم للذکر ضعف الانثی دو ابن و یک بنت
رسیده بعینه بفروع هر یکی منتقل خواهد شد و نیز در بطن ثالث در اولاد فرقه بنات تسعه هم اختلاف هست که شش بنت
و سه ابن اند و اینها دوازده رؤوس شدند که سهام تسعه این فرقه بر رؤوس آنها مستقیم نمیشوند و میان سهام و رؤوس توافق
بالثلث هست پس چهار را که ثلث رؤوس هست در اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب که شصت باشد تصحیح مسئله
نمایند و از این تصحیح سهام فرقه ابنای ثلثه بطن اول بیست و چهار گردیده چهار از آن بفرع ابن اول که ولد عاشر هست و
بفرع ابن ثانی که فرزند یازدهم هست و دوازده بفرع اخیر ابن ثالث که ولد دوازدهم هست خواهد رسید و سهام فرقه بنات
که نه بود سی و شش خواهد شد و در بطن ثالث بتقسیم للانثی نصف الرجل هجده حق بنات سته و هجده حظ ابنای ثلثه باشد و
هر یکی از این ذکور و اناث را الفریق بدو فرقه نموده در بطن رابع که بفرقه ذکور اختلاف هست نه با ابن و نه بهر دو بنت تقسیم کنند
و حظ ابن بفرع وی دهند و در فرقه هر دو بنت در بطن سادس اختلاف هست از نه سهام آنها در آنجا سه به بنت و شش
با ابن داده شد و در فرقه بنات سته بطن ثالث که حق ایشان هجده سهام هست بطن رابع اختلاف واقع شده که از اولاد آنها
سه بنت و سه ابن اند دوازده سهام بفرقه ابنا و شش بفرقه بنات میرسد و این فرقه ابنای ثلثه در بطن خامس دو بنت و یک ابن
مختلف شده شش با ابن رسیده بفرعش منتقل خواهد شد و فرقه این هر دو بنات در بطن سادس مختلف شده آنجا چهار با ابن و دو به بنت
خواهد رسید و این فرقه بنات ثلثه بطن رابع در بطن خامس مختلف بیک ابن و دو بنت شده از شش سهام آنها سه با ابن و سه بهر دو بنات
خواهد رسید و سهم ابن بعینه بفرعش منتقل خواهد شد و سهام بنات در بطن سادس بعلت عدم اختلاف للذکر حظ الانثیین منقسم
خواهد شد و در این صورت نزد علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده هست و انقسام در بطن اول للذکر ضعف الانثی و حظ هر اصل
بفرعش رسانیده شود و هم محمد در اصل میگیرد و صفت اصل و از فروع عدد * اگر از بنت بنت بنت بود و دو پسر وارث
اناث جدا نیز از ابن بنت بنت دیگر مستحقش باشد یک دختر * از ابنة ابن دختر ثالث * هست دیگر دو بنت هم وارث * پس

وزن درست اعتبار در شود منقسم
در مثل محل قسمت ان بطن علی الخلاف یک دران و صفت اصل معتبر است
بهفت سهام و انچنین میرسد بذوی الارحام که بود حیات سهم ابن ازان و باقی حصه و بنت ان و مظهر یک
بفرع او برسد نصف ازین بیت و شش ان بیکد و حال امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام ایمان شروع
کرده و بیان میکند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله در قسمت ترکات بر اصل صفت اصول که ذکورت و انوثت
باشد میگیرد و عدد از فروع میگیرد و که فرع هر یکی چند تحس اند شالش منصورت
و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۵
نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸

		میت بکر
بنت	بنت	بنت
ابن	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت
اخی	بنت	اخی
۱۴	۶	
۴		نزد محمد ۶
۴	۱	نزد ابی یوسف ۴
	۲	نزد امامیه ۲

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اناثه جد فاسد خود بود و نیز یک دختر از ابن البنت و یک
مستحق ان اثه مذکوره باشد و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس محمد بطن اعلی الخلاف محل قسمت باید
لکن در ان بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی الخاف در بطن
ثانی ست که صفت ذکورت و انوثت مخالف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش و ابن را یگ
و یک دختر را ازین هر دو نیز باعتبار عدد فرع وی دو دختر باید شمرد و یکد دختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت
پس مجموع روس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و درین جهت ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و بهر یکی
بذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن البطن دوم ست و باقی سه از ان حصه هر دو بنت البطن دوم دو از ان
نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حظ ذات فرع واحد پس فرقه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن بهر دو
دختر انش بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و حصه
هر یک بفروعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافا ست و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله
هفت را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت بنت البنت را بر دو پسر
انصافا منقسم شود و نصف صحیح ندارد باز چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بیست و هشت شد

تصحیح مسئله هست و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار در نصیب دختران و پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنیم بست و هشت میشود و همین هشت و بست تصحیح بر تصور مسئله از سه است و تصحیح از شش و دو و هر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه بنت ابن بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین و بنتین خواهد رسید لیکن ابو یوسف اندرین صورت مال در فروع میکند قسمت چار زان سید به بهر دو پسر و مابقی سه نصیب دختر یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله درین مسئله مال متروک را بر ابدان فروع قسمت میکند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار از آن بهر دو پسران بنت ابن البنت و مابقی سه سهم بهر سه دختران که بهر واحد از آن یک سهم رسد و چون تو ریث جمع نشمند از قرابت جهات میگیرند نزد ابو یوسف اعتبار جهات در رؤس فروع دان بالذات هست و محمد موصوف در اصول اعتبار آن معروف و این تتمه مباحث صنف اول ست میگویند که چون تو ریث ذوی الارحام جماعه دانشمند که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحده هست یا متعدده پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات در ابدان رؤس فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین است روایت صحیحه ازوی رحمه الله مختار علمای ماوراء النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان که نزد وی رحمه الله ذو جهتین و صاحب جهت واحده در تو ریث یکحال شمار روایت مروج و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات اصول فروع زیرا که اول را بر اعلی الخلاف تقسیم میفرماید نزد امامیه چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول ست احتیاج لحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل الفرع میرسد اگر فرع ذات الجهتین ست حصه دو اصل خود خواهد یافت ورنه حصه یک اصل خود مسئله گر دو دختر بنت بنت بود که همان ابن بنت هست و لدش نیز از بنت دختر ثالث و پسر بنت مال را وارث هست سه سهام قسمت مال نزد ابو یوسف بجهت حصه مال دو ثلث حق هر دو دختران و یک ثلث حصه پسر رسان و بطریق محمدی که گذشت مسئله تصحیح آن بست و هشت و بست دو زان بدختران و همی شش زان حصه پسر بنهی لیکن قول محمد ست اقوی هست ذوی رحم بران فتوی این تمثال اعتبار جهات قرابت که اگر کسی بمرد و از وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر ست پس هر یک از این هر دو دختر بمیت از دو جهت یکی جهت مادری دیگر جهت پدری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال هست بدین صورت نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ و نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۷

میت
خالد

بنت	بنت	بنت
بنت	ابن	بنت
ابن ۶	بنتین ۲۲	

در صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک از ان بمنزله یک ابن باشد مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث آن حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را از ابن و
بنتین یک یک میرسد و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکه میت را بر سه قسمت
کرده یک یک بهر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش گذشت یعنی
موافق مذهب محمد رحمه الله تصحیح مسئله درین صورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که در بطن ثانی که علی الخلاف
تقسیم کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که اعتبار جهات قرابت نزد وی در اصول ست و دو بنت اند یکی از ان
بمنزله دو بنت ست که هفت رؤس شد پس مسئله از هفت باشد پسر را از ان چهار سهم و بنت متعدده الفرع را دو سهم و بنت
دیگر را یک سهم برسد و ذکور و اناث را طوائف جدا گانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دختران او رسانند و سهام ثلثه
بنات را بر فروع آنها که یک ابن و دو بنت ست للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمایند چون سهام ثلثه بار دو س مباینت
و هشت چهار را در اصل مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب که بست و هشت ست قسمت صحیح تقسیم نمایند بست و دو
از ان بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که بهر یکی یازده برسد و شش از ان حصه پسر شد و قول محمد
در احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابو حنیفه رحمه الله ست و در مسائل ذوی الارحام برهمین
قول فتوی ست مگر علمای بخارا در مسائل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه الیسر و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردنست اولی و در تساوی قربت
ترجیح آنکه مدلی بوارث ست اولی و در مساوی منازل آنها ست متفق وصف من هم مدلی ست و در قرابت
هم اتحاد بود منقسم بر دو نوع ان بیگه یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بمیت باشد از جهت
پدر بود یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق و یقین پس ابو الام اولی از ابو ام الام و ابو ام الاب همچنین
ابو ام الاب اولی از ابو ام ام الاب از ابو اب ام الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی در قربت
قرب ازین جماعه که متساوی القرابت اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه ابو ام الام اولی ست از ابو اب الام که مدلی به آنجا ام الام ست که جده صحیحه است و انجا ابو الام
ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند و همین ست مذهب ایشان اگر منازل قرب و بعد ادلا بوارث و غیر وارث هر یکی برابر باشند و
دو صنف مذکوره و انوثت کسی که بوسیله اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مراتب ترجیح
ادلا بوارث و غیر وارث و صاف مدلی به هر یکی متحد ست که هر یکی بوصف مذکوره متصف ست یا بوصف انوثت یا ذکورت
قرابت هم اتحاد ست که هر یکی از جانب اب میت ست یا هر واحد از طرف ام میت ست چنانچه ابو ام الاب و ام

بیان صنف ثانی

ابِ ام الاب پس درین صورت متروکه را برابر ابن انها الاذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین معنی اولاد بیان
ابوان و ... بر و فصل حجب گذشت سه جهت مدلی بهم اگر یابی مختلف باید که دریابی که اول بطن کا ... اشد
بستن ... قسمت ان ... با وجود استوای ... صنف ... مدلی بهم که در صفه انتساب الذکوری پیداست اگر مختلف
بذکورة و انوثة یابی پس باید تا دریافت کنی اول بطنی که دران اختلاف واقع ست آن بطن محل قسمت دانی
والذکر ضعف الانثی تقسیم کنی وطائفه نساء و زمره رجال را دو فرقه جدا گانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت مثالش
... مسئله از ۹ تصحیح از ۱۸

تکسیرهم

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
ابه ۲	ام ۱	اب ۲	ام ۱
ابه ۸	اب ۳	ام ۳	ام ۱۲

درین صورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب ست که روس انها شش باشد مسئله از شش بود
چهار سهام هر دو اب که یک فرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقه دیگر ست و در مرتبه چهارم روس اب و ام فرقه رجال اب
ام فرقه نساء سه ست و سهام هر یکی ازان فرقه با روس آنها مباینت دارد و پس شش را در سه که اعداد روس ست
ضرب کرده از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در جد ثالث ست باب و ام انها
در درجه رابعه هشت و چهار للذکر حظ الانثیین میرسد و شش که سهام هر دو ام در جد ثالث ست باب و ام انها
در درجه رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای شیعه درین صورت مسئله از شش باشد و للذکر ضعف الانثی در
مرتبه چهارم قسمت یابد سه اختلاف ست در قرابت اگر چه جانبی ام و جانبی ست پدر پس ثلثین هست حق طرف پدر
ثلث حق جانب مادر یعنی اگر با وجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف کیم یک جانب
ام ست و یکجانب اب پس درین صورت ثلث حق جانب پدر ست که حصه اب باشد و یک ثلث حق جانب ام و ... بالاتفاق ...
مسئله از ۳ و تصحیح از ۹

مسئله

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
ابه ۳	ام ۳	اب ۲	ام ۱

سہ گر فریقی کثیر الاشخاص ست ؛ در بیان قسمت حق خاص ست ؛ بطریقی کہ کرده اند بیان ، مرد را حصہ دو زن برسانند
اگر فریقی از فرقۂ ابوین امیہ کثیر الاشخاص ست یعنی مثلاً اصول پدری یا اصول مادری چند اشخاص اند چنانچہ در شان مذکور
جانب پدر در تخص ام و جانب اب در دو تخص بطہ اشخاص آن فریق حق خاص آن فریق را قسمت واجب بدان طریق کہ بیان
کرده اند کہ مرد را حصۂ دو زن سازند و للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و نزد علمای شیعہ بجانب مادر تقسیم بر زن و مرد علی السویہ
ہست و جانب پدر للذکر ضعف الانثی مثلاً اگر شخصے مرد و چہار جد پدری و مادری چہار جدۂ پدری مادری گذشت بدینصورت
نزد اہل سنت اصل مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۲۷ ، نزد امامیہ اصل مسئلہ از ۳ و تصحیح از ۱۰۸

محس

الابوین — الاب	امیہ — الام
۲/۳	۱/۳
اب ۴/۱۲ ، ام ۲/۹	اب ۲/۹ ، ام ۱/۳

	اب	ام	اب	ام	اب	ام	اب	ام
نزد اہل سنت	۸	۴	۴	۲	۴/[illegible]	۲/[illegible]	۲/۹	۱/۳
نزد امامیہ	۳۲	۱۶	۱۶	۸	۹	۹	۹	۹

درینصورت نزد اہل سنت بمذہب ابی سہیل فرائضی و ابی فضل خصاف علی ابن عیسی بصری ، و شخص کہ اب الام و ام
الام باشند مستحق ترکہ نیستند و باقی شش کس کہ مدلی بوارث اند استحقاق دارند و بمذہب سلیمان جرجانی و ابی علی بستی
ہر ہشت مستحق میشوند ، بہر صورت اصل مسئلہ از سہ ہست دو سہم حق اب و یک سہم حق ام در رتبہ اولی پس اب و ام را و فرقہ
جدا گانہ سازند و حقوق ہر یک ایشان علی الخلاف کہ مرتبہ دوم ہست تقسیم کنند و چون سہام بر یک بر روس مرتبہ دوم کہ سہ است
مستقیم نیست و میان ہر دو روس تماثل ست اصل مسئلہ را در سہ کہ روس یک فرقہ ہست ضرب کنند و از نہ کہ حاصل ضرب است
تصحیح نموده از شش سہام اب چہار بپدر ش و دو بمادر ش بدہند و ہمچنین از نہ سہام ام دو بپدر ش و یک بمادر ش
پس اب الاب را یک فرقہ و ام الاب را فرقۂ ثانیہ و ہمچنین اب الام را یک فرقہ و ام الام را فرقۂ دیگر جدا گانہ قرار داده حق ہر فرقہ
با بوین آن للذکر ضعف الانثی تقسیم کنند و چون سہام ہر یکی ازین فرق چہار گانہ بر روس آنہا بنا بر مذہب ثانی مستقیم
نیست و روس بعضہم متماثل اند پس عدد روس یک فرقہ را کہ سہ ہست در تصحیح کہ نہ باشد ضرب کنند و از بست و ہفت

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسیده هشت از آن بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسیده چهار از آن بپدر و دو بمادرش رسد و همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار از آن بپدر و دو بمادرش رسد و سه سهام بام الام رسیده دو بپدر و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول بوین اب الام را چیزی نرسد بلکه حصه ام شش با ام الام و سه بام ام الام رسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث با جداد پدری و یک ثلث با جداد مادری رسد ثلثین اجداد پدری اثلاثا منقسم شده دو ثلث آن ثلثین بجد و جده پدری پدر و یک ثلث آن ثلثین بجد و جده مادری پدر هر دو جا للذکر ضعف الانثی قسمت یابد و ثلثی که از اصل با جداد مادری رسیده میان آنها علی التسویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه است و سهام اجداد مادری چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده از یکصد و هشت حاصل تصحیح مسئله نمایند سی و دو باب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب دهند و بهر یکی از امیه نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریقی دیگر اختیار کرده اند لکن چون معمول همین است لهذا ذکرش تطویل لاطائل دانستم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه بتقدیر ثانی اقرب اولی است و بصورت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث بابویه یک ثلث بامیه میرسد بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است ابدان فروع قسمت یابد اگر صفت مختلف بود بر اعلی بخلاف تقسیم کنند

بیان صنف ثالث

صنف ثالث چون اول و ثانی است و غیر اقرب از آن هم اولی نیست و اگر تساوی در قرب باشد باهم و نسل اهل عصوبت است اقدم و این توضیح حال صنف ثالث است که اولاد خواهران و دختران اخ و ان مطلقا و پسران اخ و ان مادری باشند و حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که غیر اقرب از آنهم اولی نیست بل اقرب اولی است اگر در قرب بایکدیگر تساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است و نزد امامیه چون لحاظ عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف وجه اختیار نسل اهل عصوبت در باب ترجیح و در صنف اول موجب اختیار نسل وارث که مراد از آن نسل صاحب فرض باشد آنست که در صنف اول جز ذو رحمی و لد العصبه و بر صد ذو رحمی که ذو رحمی ممکن نیست از آنکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت و اولادش غیر ذوی الارحام نباشد و عصبه که در بطن ثانی نیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن الابن یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت الابن و در صنف ثالث وجود ذو رحمی که صاحب فرض یا ذو رحمی که ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه باشند متصور نمیشود زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل ولد اخوات جز در بطن اعلی نخواهد بود و ولد ذو رحم در بطن ثانی و مابعدش خواهد بود لکن اجتماع ولد العصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ که گر یکی بنت اخت است و دیگر بنت ابن برادر است و گر خواه عیانی این اخ و اخت اند خواه علاتی اند یا ای لبند خواه علاتی است و اجداد از آن و ان گر هست از بنی الاعیان پس همه مال را بود اینجا مستحق بنت ابن اخ تنها و رام هست هر یکی بینهما مرد را ده مضاعف انثی

از ابو یوسف و سید زمان ؛ مال قسمت است برابر ، و پس نزد محمد بن حسن ، حصهٔ مرد مثل حصهٔ زن است که بود نزد شان تعادل
اصول بود و اختلاف فروع نامقبول ، این مثال تقدیم ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام است صورت مسئله نیست
که شخصی ، و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت این برادر و خواهر که ابن بنت او جد از نسل شان هستند
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از آنها علاتی است و دیگری از بنو الاعیان است ، در هر صورت تنها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ
باشد زیرا که ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله آنست که حق اصول الفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین برادر و خواهر اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان تقدیم است اولاد عصبه و اولاد
اعیانیه علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف حق حصه انثی که بنت
ابن الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میفرماید که در میراث
ترجیح ذکر بر انثی است و تساوی مذکر و مونث در اولاد ام بوجه تصریح نص خلاف قیاس بود و لکن نزد محمد بن حسن شیبانی رحمه الله
حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف فروع را قبول
نمیکند چون استحقاق اینها بقرابت ام درست و باعتبار این قرابت فرق برای انثی تفضیل ندارد پس حق اینها با وجود اختلاف صفت
ذکورت و انوثت متساوی باشد و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساویست مگر تساویست در عصوبت هم ، یا منتفی عصوبت
است هم ، یا ای نسل اهل فرض مگر نسل اهل عصوبت است مگر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت ، و نزد محمد
قسمت ، بر اخ و اخت است درین صورت ، که جهات از اصول میگیرد ، و ضم کنند آنرا از فروع شده پس حق هر فریق از اینان
منقسم بر فروع آن میان ، یعنی اگر در عصوبت هم تساویست که هر یکی ذوی الارحام ولد عصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگر از اولاد عصبه است مانند بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی درین صورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس در مثل اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت بر اخ و اخت که اصول
این فروع ذوی الارحام اند درین صورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وضم کنند یعنی اگر فروع یک
اصل دو یا سه کس اند اصل را دو یا سه کس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسد
حق آن فرقه بر فروعش منقسم و اند و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال آنها رسد و اگر همه از
نسل زائد از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال بآنها رسد و در هر صورت میان شان علی التسویه بر هر دو نوع انقسام یابد
باقی مال در ذریه عصبه اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و درین تخمیس کلیه بمذهب امامیه همین است که مال

برا صول تقسیم کرده ستۂ فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ماسوای آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند پس از سه اخ گرسه بنت هست مگر دو جهت هر برادر است گر یا همچنین از سه اخت سه دختر یا هم سه ابن سه نواسه گر یا پیش ابو یوسف اندرین حالت یا بر فروع از چار شد قسمت یا هست اقدم فروع اعیانی یا فروع علات بعد آن دانی یعید ازینها فروع اخیافیست یا لیک ما قبل بعد را نافیست یا این مثالی ست جامع کلالات ثلثه کاخوة واخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند و بعض ازان اولاد اهل فرض اند و بعض اولاد عصبات بدین طریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذشت یکی ابن اخت اعیانیه دوم ابن اخت علاتیه سوم ابن اخت اخیافیه بدین صورت

مسئله
خالد

هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینجا مال متروک بلاحظهٔ رؤس ربعهٔ ابن و بنتین بر فروع اربعا منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم ست یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات شمار کنی یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه وارث الحق نتوانند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم بالاستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیه هست و معنی این مصرع ع لیک ما قبل بعد را نافیست یا اینست که فرقه متقدمه فرق متاخره را نفی میکند از استحقاق باز میدارد یعنی با وجود فرقه متقدمه فرقه متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافیست و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع و حاجب است و از محمد تقسیمش مرویست یا که ثلث حق فرع اخیافیست یا باقیش حق فرع اعیانی یا هست قسمت این نمط دانی یا ثلث و لیکن حصه شود یا متساوی بهر یکی برود یا کرده قسمت بقیه از ششش یا سه ازان سهم بنت آخ بر ششش یا دو ازان حق ابن اخت بدان یا حصه بنت اخت و احد ازان یا پس محمد بنا بقول صریح یا مسئله از نه کند تصحیح یا هرچه بالا مذکور شد مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه مستحق و ثلثین بقیه آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه است و طریقه قسمت آن بدین نمط بدانی که ثلث اولین که حصه اولاد اخیافیه است منقسم شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را از شش حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو ازان حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصه بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صریح خود که قائل بتقسیم مال

برادر خود و اخوات باعتبار عدد فروع و جهات و اصول ست این مسئله از تصحیح میکند که بوجود ثلث اصل مسئله از سه ست که یک ثلث ازان
یک باشد بر بنی اخیاف ثلثه مستقیم نیست ثلثین که دو بود یکی ازان به بنت الاخ اعیانیه برسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت
ست که روس ثلثه باشند آن غیر مستقیم ست میان این هر سه روس و روس بنی الاخیاف مماثلت ست پس عدد روس یعنی سه را در اصل مسئله
ضرب کنیم تا نه ساصل شود ازان مسئله تصحیح یابد بعد ثلث اخیافیه نیز در صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه
آن ثلث علی التسویه برابر و خواهر منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شد دو ازان بنت الاخ حق پدر و
یک به بنت الاخت و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به سه بنی الاخیاف
برسد و دوازده به بنت الاخ و شش شش بهر یک بنت الاخت و ابن الاخت برسد و سه ابن اخ سه بنت گذاشت و برادری مختلف جهت
میداشت آنکه نسل برادر عینی ست وارث مال غیر او کس نیست که جز او نسل ذوی العصوبه نیست و حکم این مسئله بر دو یکیست
یعنی و اگر سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از اولاد وی هستند
جهت مختلف میداشت یعنی یکی عیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی است
وارث مال متروک سوای او دیگری نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبه نیست
و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله یکیست و هیچ در ان اختلاف نیست صورت مسئله این ست

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقه اثناعشریه مسئله از شش ست یکی ازان به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی برسد
بیان صنف رابع حکم در صنف رابع ست چنین منفرد و واحدی چو هست ازین مستحق تمام مال شود که جز او
وارثی دگر نبود یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقاً باشند حکم در صنف آنست که اگر یکی ازینها
ست و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت را مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که از حرمان
شود بالاتفاق بین الفریقین و چنانچه شخص مجتمع گر ازان متحد حیز قرابت شان بدانند صورت اقدم ست اقوی باید گردان
زیادتی عینی بر قدم ست عیانی باتفاق همه برین ثانی و هر زن و مرد که قوی و اقوی هست بالجمله اقدم اولی و همین حکم
منفرد صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص ازان صنف مجتمعا باشند حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه بجانب ام هستند یا از

وخالات یا جمله از جانب اب اند مانند اعمام اخیافیه وعمات علی الاطلاق درین صورت هر که از آنها اقوی ست اولی واقدم باشد
پس علاتی را از اخیافی اولی دانی و اعیانی اقدم و اولی از ین هر دو ست بر معنی صاحبین و الامام را اتفاق ست با جماع زن باشد
یا مرد هر کسیکه اقوی از ینها بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمهٔ اعیانیه از عمهٔ علاتیه و عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست و عمهٔ علاتیه از
عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست همچنین خال و خالهٔ اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خالهٔ علاتیه از اخیافیه اولی ست و نیز علاتی شقیقی
بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات شقیقی یا اخوال و خالات علاتیه اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم مقام آنها
شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با عیانیه و اگر نباشند بعلاتیه میرسد و اگر ذکور و
اناث مجتمع اند و متساوی القرابت ای ولبند و اصل مشهور پس نگاه بدارند ضعف انثی نصیب مرد شمارند یعنی اگر ذکور و اناث
مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم بر آنها اصل مشهور را نگاه بدارند
و مضاعف حصهٔ انثی حصهٔ مرد شمارند و نزد امامیه در اخیافیه تقسیم میان مرد و انثی متساوی ست و در اعیانیه علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس هر عم و عمهٔ اخیافیه از ثلث مساوی برسد و هر یک از عم و عمه اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین خواهد رسید
سه عم اخیافی اند و عمی چند و که عمات همچنین جمع اند و خواه خال ست و خاله مطلق و لیک هر دو از یک جهت فی حق این
مثال اجتماع ذکور و اناثیست که حیز قرابت شان متحد بود و بدین طریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر که با
همچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقاً اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که با هم جمع شوند
لکن خال و خاله هر دو از یک جهت فی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست خاله هم علاتیه
باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد و درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت لکن
نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر و الانثی منقسم خواهد شد و زن همچو مرد خواهد یافت
ـه مختلف حیز قرابت اگر هست پس ضعف و قوتش بنگر و بل ثلث و نصیب با دریان و دو ثلث جانب پدر برسان و حق
هر فرقه بر اشخاص او بیشود منقسم بقسمت خاص و تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی از آن از طرف پدر نسبت باشند چون عمات مطلقاً و عم لام و بعضی از آن از جانب مادر
نسبت باشند چون اخوال و خالات مطلقاً پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصه کسانیکه نسبت
بسوی مادر میدارند بدهی و دو ثلث بحصه آنانکه منتسب جانب پدر نسبت اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر اشخاص آنها بتقسیم
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت منگر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
را نظر نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه یا اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بهمه عمات یکسان بهمه اخوال
باید رسانید بلکه در صورت قوت و ضعف هر فرقه بر اقربیت اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس درین جا عمهٔ اعیانیه و خال اعیانی وارث
خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بمذهب شیعه عمهٔ اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند و ثلث

سدس بعمه اخیافیه و باقی بعمه اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمه اعیانیه یا خال علاتی یا
اخیانی جمع شود قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیه تا مسئله اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات
با اخوال و خالات اینکه ثلث حق حیز مادر است و ثلثین حق حیز پدر است و هر حد باشند یا متعدد و مختلف الجهة یا متفق الجهة و سیما الث
کلالات جهات ثلثه در حیز کلالة الاب کلالة الابوین مسقط ست و از حق هر یک ست در حیز کلالة الام بصورت وحدت یک سدس بعمات
و در تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب للذکر مثل حظ الانثیین
ست و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر و الانثی خواهد بود چون الام
اب اند و عمه چنانچه که خالات مادری جمع اند و همچنین عمه لام و انی و که آن خاله ست اعیانی و این خاله عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع ست که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمه اعیانیه متعدده با خالات اخیافیه متعدده جمع شوند
هر چند جهات قرابت قویه خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات و
ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عمه اخیافیه که با خاله اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود و درین باب
حکم فریقین متحد ست بیان حکم اولاد صنف رابع حکم اولاد صنف رابع و ان با همان صنف اولاد ابوین
یکسان که بمیراث اقرب ست اولی و در تساوی مقدم ست اقوی و ایا با نهم شود منتظم و در جهت حیز قرابت هم و اینا
اقدم آن باشد و عصبه هر آنکه هست مر اوراست چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد این صنف
بیان میکنند و وجه عدم ایراد احکام اولاد و اصناف ثلثه متقدمه آنست که چون صنف اول عبارت از اولاد بنات و اولاد
بنات الابن است هر چند که پائین روند پس اولاد انها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات
ساقطه اند چندانکه بالاتر روند اولاد آنها داخل صنف رابع است و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنو الاخوة لام
گو فرو تر باشند اولاد دیگر خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات اند حکم
اولاد شان محتاج بیان ست لهذا احکام آنها جداگانه بیان مینمایند و میگویند که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان است که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقرب بمیت ست از هر جهتی که باشد اولی بمیراث بود
و در صورت تساوی القرب بعد قرابت اقوی مقدم ست لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت در حدت حیز قرابت نیز متحقق شود
یعنی اگر در قرب بمیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی ست از کسیکه
قرابت قویه ندارد و چنانچه اگر اولاد عمه اعیانیه و اولاد عمه علاتیه و اولاد عمه اخیافیه گذاشت اولاد اعیانیه بر همه مقدم ست و
اگر اولاد اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند و همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر ست
الا میه او لاد هر یک از اینها قائم مقام آبا خود ست و اولاد عم و عمه اخیافیه یا اولاد عم و عمه اعیانیه و علاتیه ارث سدس اگر یکی
باشد و ارث ثلث ست گر زائد بر یک و اولاد اعیانیه یا علاتیه ست و همچنین حکم اولاد اخوال و خالات نیز با وجود یکی ازین

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یکصورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور نخواهد بود
لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در اقربیت و قوت قرابت است
درینصورت هر کسی که ولد عصبه است بعم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و
تاخیر دخلی نیست پس اگر دختری بود از عم و دانی از ابن عمه اش اقدم بود لیکن در صورتیکه هر یک از آن دو جهت است
از بنو الاعیان و ازین هر دو عمه اعیانی مگر علاتی است آن ثانی و پیش در مال را دو نصفه است هر که دارد قرابتش قوت
اینمثال صورتیست که ذوی الارحام در قرب جهة و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی از آنها ولد عصبه بود و صورتش اینست که اگر دختری
از عم و پسری از عمه میت باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم است لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند
که درینصورت قرب جهة اولادشان و قوت قرابت آنها مساوی است لکن چون بنت العم ولد عصبه است بر ابن العمه که ولد ذی رحم است
در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصبا هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد
بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه است مگر آن دیگر یعنی عم علاتی است پس تمام
مال را درینصورت آنکس خواهد برد که قرابت و قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت العم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین
و همه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایة خواهد بود و بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی با آنکه ولد ذی رحم
است بر ثانیه با آنکه ولد وارث است تقدم دارد چنانکه گذشت و در قرابت چو قوت هست ترجیح [illegible] و در برادر ولد الوارث ترجیح پسر عمه
بنی الاعیان اقدم از بنت العم لاب است چون والا بیان نمود که بصوت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابت
مستحق میراث شود حالا کلیة آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوتی صریح است بر ولد الوارث نیز ترجیح باید داد یعنی
اگر یکی از ذوی الارحام صاحب قرابت قویه باشد و دیگری ولی الوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه بر ولد وارث ترجیح یابد زیرا که حیثیت
بامریست که در ذاتش موجود است آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث بامریست که در ذات دیگری موجود است که آن عصوبت باشد
پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم است بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت [illegible] اگرچه هست
اینهم که نه نسل وارث است اقدم [illegible] پس همه مال را برد و تنها مستحق بنت عم لاب اینجا یعنی بنا بر ظاهر الروایة همان بود که قوی القرابة بر
ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه [illegible] بعض مشائخ است که در میراث نسل وارث از همه قدیم است [illegible] اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام
مال متروک را تنها بنت عم علاتی مستحق است و در قرابت مساوی نیست الا مختلف حیز قرابت باعتبار [illegible] قوت نمایند درین
صورت دو ثلث حق حیز آبا است و یک ثلث از آن قرابت ام است [illegible] معتبر در فریق [illegible] مقتضای قوت قرابت شان [illegible]
پدر و انی قوت و نسل وارث ثانی حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر در درجه قرابت مساوی است لکن حیز قرابت
مختلف است که بعضی از جانب اب و بعضی از جانب ام [illegible] باعتبار عصوبت و قوت نمایند یعنی [illegible] نظر کنند که شان اعیان
ذوی الارحام ابویه کیستی اولاد عصبه است و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت است پس [illegible] ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

یا خاله علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمه حقیقیه که با وجود بودن ذوات القرابتین مع ولد عصبه وارث که بد صحیح و جده صحیحه باشد بر خاله علاتیه تقدم نیابد بلکه هر دو بالاشتراک مستحق اند لکن درین صورت اختلاف حیز قرابت جمع ثلث مال حق حیز ابائی ست و ثلث ازان حق اقربای مادریست هنگام تقسیم سهام هر فریق بر اصناف آنها در فریق ما دریان قوت قرابت در قسمت اش معتبر و الی کما اگر بطرف اقربای پدری ولاد اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند همه حق آن فریق با عیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابت و بعد آن معتبر نسل وارث ست یعنی ولاد عصبه چون جانب با دریان عصوبت متصور نبود اعتبار نسل وارث انجا نیز زوده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا و امهات آنها است و هر یکی ازانها قائم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد ست نزد ابو یوسف عقیل فهیم حصه هر فریق را تقسیم در فروع ست بسر ابدان بالحاظ جهات لیکن درین بطریق محمد دانا قسمت صنف اول ست اینجا هم که بوده مقسم نصیب نوعی بطن علی الخلاف بالتحقیق لیکن دوی جهات نیز حصه از اصول فروع اخذ کنند در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجود اختلاف ست نزد شیخ ابو یوسف رحمه الله حکم اینست که حصه هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهت واحده ست سهم همان جهت باو بدهند و اگر مستحق دو جهت ست سهام هر دو جهت باو رسانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جا بجا قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی الخلاف ست یعنی اول البطنیکه دران اختلاف بذکورت و انوثت واقع شده لکن بطن علی الخلاف جهات از اصول میگیرد و عدد از فروع اخذ میکنند بر طبق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمه علاتیه و دو دختر ابن عمه علاتیه دیگر که همین هر دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خاله علاتیه و دو پسر ابن خاله علاتیه دیگر که همان پسر بنت خال علاتی اند درین صورت نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح او ۳۰ و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح ۳۶ و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

میت

	فریق ابویه			فریق امیه		
	عمه علاتیه	عمه علاتیه	عم علاتی	خاله علاتیه	خاله علاتیه	خال علاتی
	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت
	ابنی		بنتی	بنتی		ابنی
نزد ابی یوسف	۱۰		۱۰	۲		۸
نزد محمد	۶		۱۸	۲		۱۰
نزد امامیه	۴		۱۲	۲		۶

اصل مسئله از سه ست و دو ازان حق حیز پدری و یک ازان حق حیز مادری ست تصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله سی باشد

زیرا که رؤس فروع ابویه بملاحظهٔ جهات اصول هشت است که بمنزلهٔ چهار ابن باشند و سهام آن فریق بر آنها استقامت ندارد بلکه میان آنها توافق حکمی بالنصف است و رؤس فروع امیه بنظر بجهات اصول بمنزلهٔ پنج ابن است و سهم واحد ایشان با رؤس مباینت دارد و میان دو که وفق عدد رؤس فریق اول است و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین است پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند بیست بفریق ابویه سپارند هر یک از ابن و بنت پنج سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه سپارند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله از سی و شش است زیرا که نزد وی اول تقسیم در بطن اول است باعتبار عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزلهٔ هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزلهٔ یک عم و یک خال قرار دهند هر دو چهار رؤس باقی ماند حصهٔ ابویه بر رؤس آنها مستقیم است مگر حصهٔ امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس چهار را در اصل مسئله ضرب کنند و از حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را بهر دو دختران دختر وی سپارند و دو سهام هر دو عمه که طائفهٔ اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت است پس ابن را دو و ابن ابن را دو و بنت را دو بنت گیرند که مجموع سه ابن شده و میان سه و سهام عمتین که دو است تباین است و دو سهم از حاصل ضرب که بفریق امیه رسیده یکی از آن حق خال است که بهر دو پسران بنت وی رسد لکن مستقیم نیست که عدد رؤس دو است و باقی یک که حق طائفهٔ اناث یعنی هر دو خاله است چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت است یا مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شده بوجه تباین منقسم نتواند شد و میان رؤس اولاد خالات و عمات تماثل است یکی از آن باید گرفت و چون این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال است مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب کرده شش حاصل ضرب را در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند بیست و چهار از آن حصهٔ فریق ابویه است که بهر یکی از دو دختران ابن عمه بنت عم سهم شش از جانب مادر و سه از جانب پدر میرسد و هر یکی را از هر دو پسران بنت عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصهٔ فریق مادری است که هر یکی از هر دو پسران ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از طرف مادر و دو از طرف پدر میباید و هر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک سهم میباید و بر طریقهٔ امامیه اگرچه اصل مسئله از سه است لکن تصحیح از بیست و چهار باشد شانزده از آن ابویات و هشت بامیات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمهٔ اولی است بهر دو پسران دختر وی رسد و چهار سهم عمهٔ ثانیه و هشت سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن و بنت آنها رسد و هر دو سهم خالهٔ اولی بهر دو دختران دختر وی رسد و هر دو سهم خالهٔ ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت آنها رسد و اینجا مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و بر تعدد جهات ثلاثه باشد نگاشته میشود

نزد ابی یوسف مسئله از ۳ و تصحیح از ۹ — نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۱۸

میت

ابویه — امیه

عمه عینیه	عم علاتی	عمه علاتیه	عم اخیافی	عمه اخیافیه	خال اعیانی	خاله اعیانیه	خال علاتی	خاله علاتیه	خال اخیافی	خاله اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درین صورت بنت الابن عمه اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خاله اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از شش
ازین به بنت الابن عمه اعیانیه دو و با بن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خاله اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال و
خاله اعیانیات نباشند اولاد عم و عمه و خال و خاله علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از شش چهار ازان با بن البنت عم و دو
بنت الابن عمه و دو با بن البنت خال و یک بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی ازینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود و
مثل علاتیات قسمت مال میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق است بطریقه که
درین صورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آن را
در مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هیجده حاصلش تصحیح مسئله نمایند
دوازده حق ابویه و شش حق امیه است ازان دوازده هشت سهم عمه عینیه به بنت الابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی
بالمناصفه بعم و عمه اخیافیه رسیده باولاد هر یکی واصل گردد و ازان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خاله اعیانیتین بالتساوی
شده باولاد آنها و دو بهر یک از خال و خاله اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت انعدام اعیانیه
از هر طرفی علاتیه آن طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب هر فرقه بر افراد او مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده حاصل ضرب
تصحیح نمایند عمه والدین و عم شان به خاله و خال والدین بجان به نیز اولاد شان و نسل ولد همچنین عم و خال جد و جده و خاله
نیز عم و عمه ایشان بعد از ان نسل شان و ان سفلوا به احکام صنف رابع را منتقل دان بجانب اینها یعنی هرگاه کسی ازین صنف رابع
که عم و عمه و خاله میت و اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف رابع جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس بر اولاد
نسل و اولاد شان منتقل مانند و اگر کسی ازینها نیز یافته نشود جمله این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده صحیحین پس باولاد
نسل و اولاد شان منتقل پندارند و یکی بعد دیگری بجا عم و عمه و خال و خاله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدم اگرچه اسفل باشند
متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین این حکم را بر جمیع فرقه یعنی عم و عمه و خاله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عم و عمه و خال و خاله
ابوین جدین پس عم و عمه و خاله جد جد جدین الی غیر النهایة قائم مقام عم و عمه و خال و خاله میت توانند شد تا لفظ ایشان فرقه آمنین
عم و خال او مفید فوائد عدیده است اول تعقیب و ثم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

بوند یا عمه و خاله بدون اینها باشد سوم اتحاد حکم اولاد اینها با اولاد عمومه و خؤوله کذا فی الدین **بیان خنثی مشکل** سه وارث شمارست
خنثی مشکل از خنثی بیگاه مرد ش شمار و گاه انثی + گر بجایش نصیب آن از مرد کم بود زن شمار باید کرد + ور حق مرد کم است از زن شود
در آنجا شمار مرد حسن + هر که از مرد و زن بود محجوب + گر کنی جای خنثی اش منصوب + حال بدتر شمار خنثی اسم بود تا محجوب ماند
خنثی مراد رفته چون اکثر صحابه بدین + صاحبین و امام اعظم دین + گر بود ابن و بنت هم خنثی + خط خنثی هست نصف چون انثی
چون از احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردید باحکام خنثی مشکل مشتغل شد باید دانست که خنثی مشتق است از خنث
بالفتح بمعنی نرمی و انعطاف و چون در خنثی این صفت موجود است لهذا باین اسم مسمی گردید و مشکل از آن گویند که انسان منحصر در مرد
و زن است و در چنین شخص هر دو صفت متضاده موجود یا معدوم اند پس حالش مشکل یعنی مشتبه گردید و مراد از خنثی مشکل کسی
که آله زنی و مردی هر دو دارد یا هیچ یکی از اینها ندارد و در صورت ثانیه نزد امامیه عدد خنثی نیست و حکمش موقوف حکم قرعه است
ذکورتش اثبت شود یا انوثتش لکن نزد اهل سنت قسمی از خنثی است پس هر چه از ذکورت یا انوثت خنثی بر جهات شرعیه عقلیه راجح آید
در حکم وی اشتباهی باقی نماند اگر آله مردی تنها آید شد از رجال شمارند و اگر آله زنی مخرج بول بود در نساء دارند و اگر هر دو آله مخرج بول
بود اعتبار آن آله است که بول از آن اول بر آید و این جمله متفق علیه بین الفریقین است و بصورت علم سبقت بول از هر دو آله اتیان باجماع کثرت
مقدار بول از هر آله ترجیح اعتبار کنند و الا خنثی مشکل شمارند و علمای امامیه تاخیر انقطاع بول را معتبر داشته اند و بصورت تساوی …
بعدد اضلاع رفته اند و بعضی شمردن نحو آنها هر دو پهلوی او رفته بصورت تساوی عدد هر دو ضلع زن شمارند و بحالت اختلاف
مرد انگارند و لابد این اشکال و اشتباه خنثی بعد بلوغ رفع تواند شد که اگر مثل رجال محتلم شود و ملتحی گردد و مباشرت کند مرد
و اگر مثل نسوان پستان آرد و حائض شود و حامل گردد زن است بالجمله تا زمانیکه ذکورت یا انوثت وی محقق نشود در شمار
خنثی مشکل خواهد بود و هرگاه وی در سلک ورثه میتی منسلک شود در توریث وی علما را اختلاف است بنا علیه میگویند که اگر
ترکه کسی خنثی مشکل باشد آنرا گاهی مرد شمار کنند و گاهی زن بشمری بدین طریق اگر بجای خنثی زنی فرض کنی که حصه آن زن از مرد دیگر
در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خنثی را زن شمار باید کرد و مثلا یک پسر دیگر ولد خنثی است خنثی را از آن شمرده نصف حصه پسر
خواهند داد و اگر حصه مرد دیگر بجای خنثی گیری کم از زن است خنثی را مرد شمرده آن حصه است مثل زوج و مادر و اخ اخیافی و خنثی لاب اینجا
خنثی را مرد باید گرفت و مسئله از شش است سه بزوج و یک بمادر و یک ببرادر اخیافی و یک حق عصوبت بخنثی باید داد و اگر
خنثی از زن شمارند مستحق سه سهام شود و مسئله عول بهشت کند و هر گاه از مرد و زن که اگر بجای خنثی در ورثه منصوب کنی آنکس محجوب
گردد در آن صورت بجای محجوب خنثی را باید داشت یعنی اگر بمحل خنثی زن شد محجوب گردد و اگر مرد با محجوب نشود خنثی را همان زن محجوب باید دانست
و همچنین بجای خنثی اگر مرد در انصبه کنی محجوب باشد و اگر زن را نصب کنی محجوب نباشد خنثی را آنجا مرد شماری چنانچه اگر
شخصی از اعمام خود عم و خنثی گذاشت همه مال بعم خواهد رسید و خنثی در عداد عمات محسوب شده و محجوب خواهد گردید و همچنین
اگر شوهر و یک خواهر اعیانیه و یک خنثی لاب گذاشت همه مال را دو حصه کرده نصف بزوج و نصف باخت عیانیه دهند و خنثی اگر مرد شمرده

کردانند دیراکه ازین شمرند مسئله اش بصفت سوال کنند و یک سهم بخنثی برسد و وجه شمردن خنثی بدینصفت بعض احیان و بعض
اوقات مرد آنست که مال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر جنسی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و بهمین معنی قول اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین که رحمهما الله قرینه اند و
همین روایت مفتی به است مثالش آنست که اگر کسی یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی نصف حصه ابن است
سه است مختار عامر شعبی و قول عبدالله ابن عم نبی بود که بخنثی حواله باید کرد نصف هر یک حصه زن و مرد و یعنی قول اکثر صحا
و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب به شعب همدان است قول عبدالله
ابن عباس که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هر یکی از زن و مرد که بجای خنثی اگر
توان کرد بدهند بوجه مشاز حتی که ورثه دیگر او را او ستانی و ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه انثی و بدهند و خنثی
میخواهد که من از زمره مردان منسلک شده حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه
انوثت بخنثی بدهند که رفع نزاع شود و همین است مذهب شیعه در باب خنثی لیکن مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین جدا جدا گفت
یعنی مضمون قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمهما الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن
هر یکی جدا گرفته و آن را حسب رأی خود تخریج نموده و ازین تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان همانست
که سبق ذکر یافت می گفت ابو یوسف و لا تقسیم و لکن هر دو زن از شریک سهم پس فریقی که از ان بود خنثی را نصف یک مرد و
نصف یک انثی و حصه کامل از برایش دوان و صحت مسئله ممکن نیستان و که اگر کسر در حق خنثی است و بسط سویش حق
نقیش راست و پس ضرب دون بر آن لحق خنثی و بر شمردن صحاح آنهم را نیست گر کسر در حق خنثی و جمله حصه اش بر اصل فرض معتبر
دان بهر دو صورت عول و هست بالجمله این خلاصه قول و یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته اولا
مال میت را بر زن و مرد که شریک در سهم وراثت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقیکه از ان فریق خنثی
است و لا خنثی را از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجود و یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک
انثی از ان فریق بر آورده بر زن و مرد موجود و یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یکمرد و نصف حصه یک انثی
از ان فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولادست نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوة
و اخوات باشد نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین در هر فریق که باشد و صحت مسئله بدینطریق نمایند که اگر حصه ایکه بخنثی رسیده
در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط کرده بر ان
بیفزایند و آنهم را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور است و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله که برای
تقسیم فریقیکه از ان خنثی است قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلا در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی است چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند درینصورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول ابو یوسف

بهردو صورت طریقهٔ عول معتبر داشته‌اند و در مثالی که گفته‌ام بالا یک پدر ربع است نصف دختر را سه ربع است حصهٔ خنثی
نیمه مرد و نیمه انثی یک پسر و دیگر یک بنت و ابن و بهر خنثی یکی و نصف نهی الغرض مسئله بهر صورت باید از نه مخارج بیش
صحت این مثال تصحیح مسئله است در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد میگوید که در مثالیکه بالا گفته‌ام آن ابن و بنت و ولد
خنثی است حصهٔ ابن یک عدد صحیح و حصهٔ دختر نصف عدد است پس حصهٔ خنثی سه ربع است که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی است بسط کنند
شش ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود آنرا تصحیح گرفته چهار ازان با ابن و دو به بنت سه بخنثی بدهند
واگر تقسیم میان ابن و بنت از سر کنی و دو با ابن و یک به بنت بدهی در صورت حق خنثی یک و نیم بنهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
کا زان مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بران سه نصف که حق خنثی است بیفزائی نه نصف میشود آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهردو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از نه تصحیح
میباید و همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده‌اند و سه است رای محمد را ناکه نصیب حقیقی خنثی را بشمولش
دوباره کن تقدیر که ذکرش گیر و گاه مردش گیر انچه در هر دو حالتش برسد نصف هر دو بر و بحصهٔ خود ده عدد هر دو مسئله
بشمار و نسبت هر دو را ملاحظه دار حاصل ضرب یک بوفق دیگر بستانی تو اگر توافق است اگر حاصل ضرب یک بکل دیگر
در تباین بگیری لیس هرچه در دست آید ترتیبها بشمار دو حال در آن نزار انچه حاصل شود ز ضرب اخیر پس همان مقسم
فریقش گیر باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضابطه بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره بالا نموده اند
زیراکه قول شعبی مختار ایشان نیست و باید که تامل بی بقاعدهٔ آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین مبین شده
ومذهب شیعه علی نهج مذهب شعبی است بعض علمای شیعه بر طریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته‌اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده‌اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمهما الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئلهٔ خنثی اسهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب حقیقی را که خنثی ازان فریق است بشمول خنثی دو بار اندازه
باید نمود و در یک بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئلهٔ فریقش باید پرداخت بار دیگر خنثی را شامل فئهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هرچه درین هر دو حالت بخنثی برسد نصف هر دو نصیب خنثی در حق خود بیبر و بعد تصحیح مسئلهٔ فریقیکه خنثی در آنست
اعداد هر یکی از هر دو مسئله جدا جدا شمار کنی و نسبت اعداد هر دو مسئله ملاحظه دار اگر در هر دو توافق است وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده
حاصل ضرب بستانی و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری بالجمله بتقدیر تیسیر هر طریق که تو هر دو
مسئله درست توآید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی بر کل دیگری آن را در عدد که شمار هر دو حال مذکور است و از وست خنثی است ضرب
کنی و انچه ازین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل التقسیم سهام فریقش گیری یعنی تصحیح مسئله ازان شماری پس
در مثال گذشته در یکحال بهر خنثی بود دو خمس از مال و بلیک حالت دیگر او را ربع مال است حق یک انثی و سه را

من از چهل تصحیح + حصه هر یک بدان بدین توضیح + سیزده زان بود حق خنثی + هیجده ابن و نه حق انثی + هر چه از پنج آمده
هر کس + ضرب آن در چهار باید و بس + آنچه از چهار یافته هر یک + ضرب در پنج باید شمار بشک + حاصل ضرب را ایجاد
حصه هر یکی از ان بیدان + یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی است بحالی که حال ذکورت خنثی است بملاحظه کرده ابن و
ابن یک بنت مسئله از پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی مفروض المذکوره میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی است نظر
بر روس یک ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی است بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله
تباین است یکی را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب که بست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود از ان تصحیح مسئله
کنند و حصه هر یکی از این اشخاص ثلثه بدین توضیح باشد که سیزده از ان حق خنثی است و هیجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقه
دریافت این سهام آنست که از مسئله پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار باید و آنچه از مسئله چهار هر یک را تمام
آن در پنج باید حاصل ضرب حصه آن کس دانی که سهمش ضرب کرده و پس برای خنثی از پنج دو سهم بود و بعد ضرب در چهار هشت شد
از چهار یک سهم بود و بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده هست و همچنین حصه دیگران پس هر گاه در
خنثی و ورثه دیگر نیز شریک است که با شان باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل را مخرج
سهام هر یکی قرار دهند و طریقه دریافت حصص هر یکی آنست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده
در تصحیح مسئله خنثی ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یکی را تعیین فرا بقیه که از تصحیح مسئله خود شان بوی رسیده
اعداد کی از مسئله اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی مانده ضرب نموده حاصل ضرب را حصه آنها شمارند مثال صورت اولی
آنست که ولد خنثی و یک بنت است و بالفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنیم و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف است پس نصف احدهما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب است عدد حالتین نموده دوازده را نسبت چهار
تصحیح مسئله نمود و چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون تقادیر مسئله از اقل محتاج سهام ورثه میباشد اصل این دو مسئله
از دو و سه که متباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده بیان حمل ـ مدت حمل هفتماه کامل است ابو حنیفه قول
لیث بن سعد شش ماه است و نیز قایل است شش ماه چهار ماه است شافعی قایل + قول زهری مخالف ایشان است که نه هفت سال بیکرم کا
یک سال یکیست اقل ست آن + غیر شش منکر است بیان + چون از بیان ارث خنثی مشکل فارغ شدیم و در ذکر
حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال مدت
حمل که اکثر مدت عبارت از آن است نزد ابو حنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال است و لیث بن سعد فهمی قایل شده که
اکثر مدتش سه سال است و امام شافعی رحمه الله قایل بدان است که اکثرش چهار سال است و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه علما است یعنی نزد وی هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه انتهای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از ایشان که اختلاف در انتهای مدت حمل کرده اقل مدت آن نزد همه شش ماه است چنانچه دیگر بیان کرده است

هر نصیبی که آن بود اکثر | از حظ چار ابن یا دختر
بو حنیفه برای حمل نهد | دیگران را اقل حصه دهد

وز محمد دو قول شد مروی | زان یکی آنکه بهر حمل نهی
حصهٔ سه بنات یا سه پسر | هر نصیبی که آن بود اکثر

قول ثانی که حصهٔ دو پسر | یا دو دختر هر آنچه هست اکثر
نه پی حمل و ده بقیهٔ آن | ورثه را اقل حصهٔ شان

از ابو یوسف ست هم مروی | دو همین قول لیک نیست قوی
بلکه از وی مقولهٔ اقوی | که درینجاست هم بهان فتوی

هست مروی که حق یک دختر | یا حق یک پسر که هست اکثر
بایدش از برای حمل نهاد | ورثه را بقیه باید داد

لیک اخذ کفیل هست ضرور | تا کند جبر نقص بعد ظهور

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بران رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یکماه یا کمتر ازان بود بانتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر ضرورتی قبل آن داعی تقسیم شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمیشود اگر بدهند حرجی نیست بالجمله در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر و ازید باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصهٔ شان میدهد و این روایت ابن المبارک از امام راویست و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست ازان هر دو یک قول که لیث بن سعد از وی روایت کرده اینست که برای حمل حصهٔ سه دختر یا حصهٔ سه پسر هر چه ازید و اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر اینست که حصهٔ دو پسر یا دو دختر هر چه ازید و اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیهٔ ترکه دیگر ورثه را اقل حصهٔ آنها بدهند و همین ست قول حسن رحمه الله و این قول ثانی محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مرویست مگر تحقیقی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که در باب حمل بر همان فتوی ست بروایت خصاف وی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درین صورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور تولدش نماید یعنی اگر از حمل زیاده از یک ولد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه اینست که برای حمل حصهٔ دو ذکر نهاده شود و بورثهٔ دیگر اصل حصهٔ آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبهٔ آنها دخلی نشود بدهند و ورثه اقل حصه رسد بآنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولید واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند.

زوجهٔ میت ست حامل اگر | زاد بر ختم مدت اکثر
وارث شاید و اقارب آن | مورث شان هم آن ولد وان

وارث و مورث شد آن زنهار | بعد مردن حلوق آن اشمار
هر زمانیکه با قیست عدت | یا کمتر ز اکثر مدت

یا که بعد از گذشتن عدت | زاد گر بعد اکثر مدت

یعنی هرگاه یکی از ورثه حمل باشد باید دید که این حمل که حملش از احد الورثه باشد زوجهٔ میت ست یا زوجهٔ کسی دیگر از اقربای میت ست پس اگر حامله زوجهٔ میت ست و بر وقت ختم اکثر مدت یعنی بدو سال نزد حنفیه و چهار سال نزد شافعیه و یکسال نزد امامیه بزاد یا کمتر از اکثر مدت خواه شش ماه یا کم و زائد

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بنابرین این ولد فرزند میت و وارث میت است اقربای میت
الحمیری وا نه تنها نیز باشد و اگر خودش بمیرد موروث اقارب میت و اولاد و اقربای میت وارثش گردانند اگر حامله بعد
انقضای عدت اگر تحت حمل بزاید یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد از شمار وارث و موروث حدی از میت و اقربایش نباید بنسبت
بانکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرده هست حامل اگر زن دیگر + سر شش ماه و زاید یا کمتر + حظ میراث میرساند
بولد + و بدون شمار مستحق نشود + یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت است بر سر شش ماه یا کمتر
از آن مع لود از وی متولد شد درینصورت نصیبه میراثش بآن ولد مذکور میرسانیم که علوقش قبل الموت متیقن متحقق شده باشد و اگر
اندرون شش ماه و نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن ولد از شمار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت بالیقین نیست
و وجودش وقت موت شوهر زن حامله بتقدیر نمودن اینجا ضروری نیست در زوجه میت ضروری بود تا نسب او ثابت گردد
شود چنین آنجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد نزد امامیه از محلی که داخل و رحم رسته است میت یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه
ولد متولد شود بلی شبهه وارث خواهد شد اگر بر سر اکثر مدت که یکسال است متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی است
که استناد حمل از آن بوطی ممکن باشد اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین وطی خواهد شد گر اقل ولد آمد
مرده + حظ میراث نخواهد برد + اکثرش گر بر آید میرد + حظ کامل از ارث میگیرد + گر خروجش بود ز جانب سر معتبر سینه است
دا اکثر + در خروجش بود ز جانب پا + ناف را اکثرش شمار آنجا + تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حال او چون از
شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان نداشت
لکن بحالت موت آنش هنگام زادن بیان تعیین آن صورت ضروری بود بنا برین علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن مادر بیرون آید مرده
نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد بر آید میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف است اگر خروج ولد از جانب سر باشد
بر آمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر است که اگر در حالت حیات تا تمام سینه بر آید بعد از آن بمیرد وارث خواهد شد اگر خروجش
از جانب پا باشد آنجا بر آمدنش تا ناف در شمار اکثر است که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمیرد مستحق وراثت خواهد بود
و اگر کمتر ازین زنده بر آید بعد از آن بمیرد وارث نمیشود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد است
که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد مجرد حرکت مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات شمرده نشود بلکه حرکت

ار ادیه بنیه شرط کرده اند سه
ساز تصحیح مسئله یکبار
تا چه بود سهام خرد و بزرگ
ضرب کن فوق یک بکل گر
عین تصحیح مسئله نشمر

علما راست در مسائل حمل
فرض کن بار دیگرش انثی
الکفا در تماثل هست بیک
در تباین بود همه یک را

بهر تصحیح ضابطی زی الشمل
باز تصحیح ساز مسئله را
در تداخل باکثرش بشناس
در جمیع دگر بزن آنجا

حمل را ذکور کرده شمار
نسبت هر دو مسئله بنگر
در میانش توافق هست اگر
حاصل ضرب هر یکی دلبر

اکنون قاعده تصحیح مسئله‌ای که حمل در ورثه او است بیان مینماید [illegible] تصحیح مسائل حمل انطباق دارد قاعده

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینه قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی بنا بر سبب

بنطریق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس بنگرند که میان

هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی از ین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعداد ش اکثر باشد اکتفا کنند

و اگر در میان هر دو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری ضرب کنند

و حاصل ضرب هر یکی در ین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند و

پس سهامیکه از ذکورت او	حصهٔ هر کس ستانی خود خود	زن تصحیح کز انوثت او ست	در توافق بوفق ضرب یکوست
بعد از آن حصهٔ انوثت گیر	زن بتصحیح حالت ثانیه گیر	یا بوفقش توافق ست اگر	حاصل ضرب هر دو حال نگر
ده بهر وارث از نصیب او	هر چه کمتر بود از ین هر دو	فضل هر وارثی نگهداری	مستحق او بوقت بسپاری
همه باقی پس از ظهور ولد	ده بوی گر همه حقش باشد	ور بود مستحق بعض از آن	باقی را بوارثان برسان

چون از قاعدهٔ تصحیح مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج سهام هر دو حالت بیان میکنند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه

مسئلهٔ ذکورت حمل بحصهٔ هر کس رسیده در کل تصحیحیکه از تقدیر انوثت حمل قرار یافته است ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد

و اگر میان هر دو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نیکوست بعد از آن سهامیکه از مسئلهٔ انوثت حمل بهر

از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین مباینت باشد یا در وفق تصحیح حالت مذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب

کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظهٔ کمی و بیشی نمایند پس بهر وارثی از هر دو حصه هر چه کمتر بود بدهند و فضل حصه تا نبیند

زائده هر وارث را نگاه دارند هر که مستحق آن فضل باشد بر وقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را

از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه بمولودیکه از حمل پیدا شده بدهند اگر آن مولود مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض از آن

مال ست آن قدر بوی رسانیده ما بقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده باو بسپارند

گر ز شخصی بماند یک ختنی	همه زن حامل و اب و مادر	گر بود حمل در شمارهٔ مرد	صحت از بست و چار باید کرد
ور بود در شمارهٔ انثی	صحت از بست و هفت آن انجا	وفق یک زن بجملهٔ دیگر	دو صد و شانزده شمار ثمر
بدهی بست و چار زیج اصل	حصهٔ کمتر زن حامل	هر یک از والدین را برسان	سی و دو کمترین حصهٔ شان
سیزده سهم ده حق ختنی	که همین ست حصهٔ کمتر	یکصد و پانزده که میمانند	منقسم بعد وضع گردانند

هرگاه از بیان قاعدهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخته آمد مثالی برای توضیح بیان کرده که اگر شخصی زوجه و یک دختر و یک زوجهٔ حامله و پدر و مادر باقی

ماند پس اگر حمل در شمار مرد باشد درینصورت بسبب اجتماع یک ثمن و سدس مسئله از بست و چهار تصحیح باید کرد سه حق زوجه چهار حق

هر یک از ابوین سیزده حق ختنی و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درینصورت باجتماع یک ثمن و سدسین و ثلث

مسئله منبریه گردید و اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه هشت حق ابوین شانزده

حق بنت و حمل ست و در میان هر دو مسئله توافق بالثلث ست که ثلث مسئله اول هشت و ثلث مسئله ثانی نه با یکدیگر
احد المسئلتین در کل دیگر ضرب کرده و صد و شانزده حاصل ضربش شمارند و از همین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد سه
سهام زوجه از مسئله مذکور چون در نه که وفق تصحیح او نوشت ست ضرب کنند بست و هشت شود و چهار سهام هر یک از
ابوین از مسئله مذکورت در وفق تصحیح او نوشت ضرب کنند سی و شش شود و همچنین سهام زوجه را از مسئله او نوشت در هشت
که وفق تصحیح مذکورست ضرب کنند بست و چهار شود و چهار سهام کل واحد ابوین از مسئله او نوشت در وفق تصحیح مذکورست ضرب
کنند سی و دو شود پس بست و چهار که حصه کمتر زن حامل ست او بدهند و سه سهم از اکثر حصه وی بر ظهور حمل موقوف دارند و
سی و دو که کمتر حصه هر یک از والدین ست به هر یکی از آنها برسانند و چهار سهام فضل حصه هر یکی از آنها بر تولد او موقوف دارند
و چون بر مذهب امام حصه چهار ابن یا چهار بنت هر چه اکثر باشد باید نهاد و اینجا حصه چهار ابن اکثر ست که سیزده باقی از مسئله
مذکورست را بر چهار ابن و یک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل و هشت تسع و حظ بنت یک سهم و چهار تسع باشد پس
حصه دختر را در نه که وفق تصحیح او نوشت ست ضرب کنند و حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصه کمتر دختر از دو صد و
شانزده همین سیزده است بعد تقسیم لیس ... سهام یکصد و پانزده سهام که باقی میمانند آنرا الی بعد وضع حمل منقسم گردانند و بر مذهب
امامیه درینصورت اصل مسئله از بست و چهار است که امر تصحیح از یکصد و بست ضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت و ابنین باشد
حمل از آن با ابوین پانزده و زوجه سیزده به هستند و باقی پنجاه و دو حق بنت و ابن برای حمل نگاه دارند تا متولد شود اگر دختر
واحده یا زائد واحده اگر بر بله ما بقی که موقوف است در نصیب بنات معروف ست یعنی بعد تقسیم بر بنت موجوده نگاه داشته
مال باقی بحصه حمل احتمال چند صورت یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف
که برای حمل نگاه داشته بودند در حصه بنات متولده و بنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست
و آن از مسئله او نوشت شانزده بود و چون آن را در هشت که وفق مسئله مذکورست ضرب کنند یکصد و بست و هشت حاصل شود
و همین سهم درین مسئله بعد ادای حقوق ابوین و زوجه باقی بود که سیزده از آن به بنت داده و یکصد و پانزده نگاه داشته بودند پس سیزده
سهام حق بنت سابقه را با یکصد و پانزده موقوف جمع کرده مجموع یکصد و بست و هشت را برین بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریقه تقسیم پیداست که اگر سهام ایشان بر روس بقسمت صحیح منقسم شود فبها ورنه بصورت توافق وفق روس را و بصورت تباین
کل روس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح مسئله نموده بقسمت صحیح تقسیم کنند و نزد امامیه سیزده سهام بنت
سابقه موجوده را با پنجاه و دو که موقوف بوده شامل نموده مجموع شصت و پنج را بر بنات بطریقه مذکوره تقسیم نمایند و هر چند
تکثیر مسئله شان بشتاد میشود در حصه بنات میباید لیکن چون در مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز
میدارند دوم آنکه از حمل گر پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها پس باقی سه بهر زوجه بر آید بهر ابوین هم چهار چهار و حق بنت بقیه
... همین باید که کل ... بلا تقسیم فرمایند احتمال سوم آنست که اگر از حمل پسر پیدا شود و آن پسر فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

از باقی موقوف سه سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا ابت و هفت حصهٔ کامل وی شود و برای پدر و مادر
نیز چهار چهار سهم از آن باقی برآرند یعنی چهار از آن باقی که فضل حصهٔ پدر و چهار فضل حصهٔ مادر است به پدر و مادر بدهند تا سی و
شش کامل حصهٔ هر یک از ابوین شود و بعد از آن حق بنت که سیزده بود با بقیه که یکصد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقهٔ مذکوره تصحیح نمایند و نیز دانا باید که بقیه را بشمول حصهٔ بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و اگر بود حمل میت مبطن بوده حق والدین هم حق زن بود زیرا که موقوف
بر تولد بود پس بده حق دختر موجود بهر تکمیل نصف پنج بود و از تتمه نصیب بنت شود و باقی نه حق عصوبت داخل
عصبه بسبب اب او برسانند و حالا بیان احتمال سوم میکنند که اگر حمل میت مبطن پوشیده بود که حین تقسیم لدموت ظاهر شده
پس حق والدین که چهار سهام فضل حصهٔ هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصهٔ اش بوده تا انها از باقی که موقوف
بر تولد بود مستتر کنند بعد از آن حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف است بدهند و چون سیزده سهم به دختر موجوده رسیده است
برای تکمیل نصف که فرض بنت است از تتمهٔ سهام موقوفه بود و پنج نصیب بنت باشد تا یکصد و هشت که نصف و شانزده است
به بنت برسد و باقی نه سهام از باقی موقوف که حق عصوبت است به پدر باید رسانید که عصبه همان است و نزد علمای اثنا عشریه
صورت مسطوره از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بیست باشد برای بنت نموده باقی پنج را بر ابوین و بنت باتفاق
رد به رد نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل حجب او نکند در تغییر سهام حق او نداره تمام حصهٔ اش بوی بدهند مثل پدر
زوجهٔ حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس یا ربع و ثمن وجه دخلی نیست اگر وارثی گذاشته است که در یکی از دو حال فی کورثه القیه
حمل محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث تا زمان تولد چیزی نیابد مثل زوجهٔ حامله برادر یا عم میت که بصورت تولد ابن
و عم از میراث محروم خواهد شد **بیان مفقود** وارث کسی نشود مفقود و وارثش نیز کسی نخواهد بود مال او را
نگاه باید داشت و عیالش زنده باید انگاشت و اختلافی بحدش مروی است فوق صد و پنج یا که نود یا بیست چون
از اقران او نماند کسی حکم مرگش نمود ماند بسی و بعض گویند که در حم میلاد چون نود بگذرد حکم نه زیاد حکم بر مرگ او بود
اولی علما است بر همین فتوی مفقود عبارت از شخص غائب است که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم
نباشد و حکمش آنست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزله میت است و وارث کسی نمیشود و در حق مال خودش مثل احیاست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین و او زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز
تا آن مدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مروی است ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد اوست
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن سلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت سال
زندگانی کرد معترف خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود است و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بیست سال است و کسی از علما حکم مرگش آن وقت نموده اند

را از اقران و امثال وکسی زنده نماند همچنین است در ظاهر الروایة وبعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلا نقصان
وزیادت بگذرد حکم مرگ مفقود اولی باشد وعلما برهمین قول اخیر فتوی داده اند وبمذهب امامیه مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
است از چهار سال و ده سال ونود سال وصد سال ویکصد وبیست سال لکن اشهر واحوط انتظار تا آنمدتست که امثال و
اقرانش زنده نمانند ومال مفقود جمعی از اعلام + داشته وقف اجتهاد امام + لیکن از مال مورثان وی + حصه او بالای خرج خود
چونکه زمانش اشتهار حاضر + حکم مرگش ز شرع شد صادر + مالش آن وارثان وی برند + که دم حکم مرز عمر خورند + بود مالیکه او
موقوف + سازد بر وارث کسی معروف + که ز متروک اولی مفقود + مال در حیز توقف بود + یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نتوانند ماند
مالش بر ورثه او تقسیم نماید وهمین است مذهب امام شافعی رحمه الله ومال مفقود را اگرچه به اجتهاد امام موقوف داشته اند لیکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بگذارند ومثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب
خواهد بود آنکس محجوب نخواهد گردید خواه حجب حرمان یا حجب نقصان ورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد وهرگاه که مفقود در مدت
انتظار حاضر نشده حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم
مرگش بعمر بر میخورند یعنی زنده اند ومالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود به ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او
مال مذکور برای مفقود موقوف بوده یعنی آن مال را بورثه مورثش بدهند باتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالیکه
برایش نهاده اند بورثه موجوده بدهند + اصل تصحیح مسئله که در آن + هست مفقود دانش بیسان + زنده مفقود انگار اول
آر تصحیح مسئله العمل + بعد از آنش گرفته از اموات + بار تصحیح کن بحال وفات + نسبت هر دو مسئله بنگر + ضرب تصحیح چو حمل شمر +
یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین است که اولا مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند و بعد از آن
مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند ونسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند وضرب این هر دو مسائل
باهم وتصحیح مسئله اخیره مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل وتداخل اکتفا بیکی وباکثر نمایند وبحالت توافق وتباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری یا کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هرچه بکسی از مسئله وفات
مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند وآنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله وفاتش
یا کل آن بزنند از حاصل هر دو ضرب هرچه کمتر باشد بوارث موجود بدهند وباقی را بر ظهور حال مفقود موقوف دارند بعد
ظهور حالش هر کسیکه مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلا زنی مرد زوج ودو اخت عینیه حاضره
ویک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود زوج را نصف که فرض زوج است مسئله از دو باشد یکی حق زوج ویکی حق اخ
واختین است وچون این یک بر رؤس ایشان مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج ودو باخ
ویکی باخوات دهند وبر فرض ممات مفقود باجتماع نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد وعول بهفت پس تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب است تصحیح مسئله پدر ازند بر آزوج از مسئله حیات چهار بود
بعد ضربش در مسئله وفات بست و هشت حاصل میشود و برادرش از مسئله موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست و چهار
میشود و این اقل است که بوی دهند و برادر و اخت از مسئله حیات دو بود و بعد ضربش در مسئله وفات چهارده میشود و برای آنها
از مسئله ممات چهار بود بعد ضربش در مسئله حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین است آنها داده شود و باقی هجده
از تصحیح بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر زندگی مفقود پیدا شود زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوفه برادر و اخت
سپارند و تنزلا ایه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از ان بزوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند و دو باختین
رسانند و بصورت ظهور موت مفقود حصه مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد بیان مرتد

هر دو کشته گر شود مرتد ٭ یا که ملحق بدار حرب شود ٭ کسب اسلام و ردتش هر دو ٭ وان حق وارثان مسلم او ٭
مذهب صاحبین هست همین ٭ لیک نزد امام اعظم زین ٭ هرچه مکسوب حال ردت اوست ٭ موضعش بیت مال هست ای دوست ٭
شافعی گفت هست بیت المال ٭ موضع مال کسب هر دو حال ٭ هرچه بعد لحوق کسب نمود ٭ فیئی بالاتفاق خواهد بود ٭

مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار السلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثه مسلم اوست همین است مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزد امام اعظم ابی
حنیفه رحمه الله هرچه در حالت ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال است و هرچه در حال اسلام کسب کرده بود
لابد حق ورثه مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال است پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده است آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین و شافعی
رحمهم الله فیئی یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثه او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود ٭ آنچه مرتده راست در
هر حال ٭ وارث مسلمش برد آنمال ٭ یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حالی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلمین وی آنمال خواهند یافت نزد امام ابی حنیفه و صاحبان وی و وجه فرق در
مرتد و مرتده اینست که هر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها و رنه او را بکشند پس حکم موتش
مستند بردت اوست که بمجرد ردت هالک گردیده ازینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابی حنیفه رحمه الله بورثه نمیرسد
اگرچه ادای دیون هم ازش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد بر نگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند تا توبه
نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از ملک او باشد و بورثه مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش و مال
مرتد یکیست چون از بیان موروثیت مرتد و مرتده پرداخته آمد بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود ٭ هر زن و مرد کان

مسئله از دو و تصحیح از هشت

شود مرتد ، وارث هیچکس نمیگردد ، مرتد گشته جملهٔ اهل بلد ، پس توارث میان شان باشد ، یعنی هر زن و مرد که از اسلام برگردد و مرتد شود ، وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او ، مگر در یک صورت که اگر جملهٔ اهل یک بلده مرتد شوند پس توارث در میان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از آنها بمیرد ورثه و باقربای موجودهٔ او اگرچه مرتد باشند خواهد رسید و نزد علمای اثنا عشریه مرتد دو قسم است مرتد فطری یا ملی ، یعنی هنگام انعقاد حملش احد الابوین او مسلم بودند ، خود وی بعد بلوغ از اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد از آن از اسلام برگردد ، میراث وی بورثهٔ مسلم او اگرچه بعید القرابت باشند خواهد رسید لیکن وارث کافر گو اقرب باشد نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت که بصورت فقدان وارث مسلم مال وی بمذهب مختار امام زمان است چنانچه نزد اهل سنت موضع آن مال بیت المال است ، از اینجا لازم آمد که مرتد وارث هیچکس از مسلم و مرتد نمیتواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانهٔ آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل است و مرتد ملی بعد مهلت تا سه روز یا تا آن زمان که رجوع او بسوی اسلام متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهل سنت است زیرا که نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بود نیست [illegible] مرتد بمجرد ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر** مسلمی اگر گرفته بند کافران شود [illegible] مسلم است اسیر حکم او عین حکم مسلم گیرد و برگشت از طریقهٔ اسلام ، خارج پس تمامی احکام ، از اینجا که اسیر را در یک صورت حکم مفقود و حکم مرتد است ازینجا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوید که اگر مسلمی را کافران گرفته شود و اسیر بند مرتد تا زمانیکه اسیر مسلم است حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقهٔ اسلام برگشت و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسد باتفاق فریقین چنانکه گذشت ، اگر از اسلام و کفر نیست خبر ، هم از موت و حیات نیست اثر ، پس اسیر است در چنین هنگام ، مثل مفقود در همه احکام ، یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست ، فی الوقت اسیر در همه احکام مثل مفقود است بالاتفاق بین الفریقین ، هرگاه اسیر در حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زن او را جز تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود ، اگر ورثهٔ او دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران دعوی شهادت نمایند ، در آنصورت البته قاضی را میرسد که حکم افتراق زوجه و تقسیم مال وی نماید فرماید **بیان حرقی و غرقی** ، جمعی از اقربا که باهم شان از قرابت توارث است میان ، و دفعةً آن جماعه غرق شدند ، یا همه مبتلای حرق شدند ، شده الحال اینچنان معلوم نشد سبق مرگ کسی معلوم ، هر قریبی که او بقید حیات ، هست وارث شود از عین اموات ، نشود وارث کسی که ... جامع مذهب اکثر ، یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آن جماعه دفعةً غرق شدند که در یک کشتی بودند ، آنها را غرقی گویند که منسوب بغرق اند ، یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند که خانه را آتش درگرفت ، آنها را حرقی گویند منسوب بحرق ، یا با افتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

وهمچنین اگر در معرکه کشته شدند یا در وبای عام مردند بالجمله آنچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی مفهوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هرکس از اقربای شان که او بقید حیات ست وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود بمذهب اکثر صحابه چنانچه از ابوبکر صدیق رض در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رض در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رض در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان رض و زید بن ثابت رض در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابوحنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین ست و بهمین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و هالکان
هدم لا انف که عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و هالکان بامراض وبائیه وغیره لیکن قولیست از علی و ابن
مسعود هم شده مروی که بهم وارث اند این اموات در متاعیکه داشتند بذات خود مگر چه باهم رسیده زین میراث
نیست بایکدیگر محل توارث یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز باتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک
قول دیگر هم از جناب علی مرتضی و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما بنظر تقیه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات
وارث یکدیگر هستند که از هر متاعی که مملوکه ذاتی هر شخص ازین اموات ست بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث
خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و آنچه ازین توارث بیکدیگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال در وجوه
محل ارث یکدیگر نخواهد بود ورنه وراثت مال ذاتی خودش لازم خواهد آمد و تحقیق مذهب امامیه توریث کسانیکه بغرق یا بهدم مکانی
دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت مؤخر
وارث باشد و بصورت اذعان اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی
ازان حاجب دیگر است باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد ایشان آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و بعد
آن بالعکس مینمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن ست و همچنین از ورثه پدر
غریق زوجه و یک ابن ست و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار درین صورت
بمذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینارست بزوجه باقی چهل و دو به پسرش
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینارست بزوجه باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنابر روایت
ثانی که مختار امامیه ست اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینارست بزوجه او دهند و باقی را
میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت پدر را وارث فرض
کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده ازان یکی بزوجه و هفت به پسر
زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق دهند و پنجاه
شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده است ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و بپسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسر پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر پسر و دو برادر خیافی و سه پسر برادر و یک دختر و مولی گذاشته و ترکه سی و یک دینار است درین مسئله
بعد بیست و هشت دینار ترکه پسر و لد سدس آن که پانزده دینار باشد باو دهد و هر یک را نصف آن که هفت و نیم دینار بود بدختر و باقی بمولی
بمولی هر یک بدهند بعد بیست صورت تقسیم ترکه هر یکی برادر و دختر و وقف باشد که بیست دختر واجب بود
است و مولی هم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود اولاد برادر اگر میت
اصغر او وارث شمرده شصت دینار در سدس و نصف ام و بنت سانیده و سی دینار باقی به برادر اصغر رسد و همچنین که برادر
و نصف نصیب ام و بنت و سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار هر یک را پنج باو و پانزده بدختر هر یک رسانیده
بمولی هر یک بدهند پس در هر یکی را بیست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب
فالختم الکتاب — ختم شد تکمله بحمد الله + از الحامد جریده سیاه + دارم امید از خدای کریم + که رسد خلق را ازان نفع عمیم + تمت
از ختم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن بخاتمه میپردازم خاتمه و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه بصورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه
فرض کنند یکی ازان حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را
و اگر تباین است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای
اجنبی بمثل حصه احدی از ورثه خود نماید و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درینصورت باید که تصحیح مسئله ورثه نموده عدد
سهام وارثی را که برای موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح فزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه معمول تقسیم آن نمایند مثلا
شخصی یک زوجه و یک پسر گذاشته برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر او بدهند تصحیح مسئله از بیست و چهار باشد
سهام زوجه چهار باشد و سهام ابن بیست هفده بر بیست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض ورثه
اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درینصورت تصحیح مسئله خالی از دشواری نیست طریقه اش مثل طریق تصحیح
مسائل حمل است که اولا بالفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بالفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد ازین هر دو مسئله
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند
باقی ماند بموصی له رسانند مثلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ
وصیت مسئله از ده تصحیح میابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از سه شمارند و درین المسئلتین تباین است
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که سی باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم اجازت
یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده میشود بهر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود لهذا می رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند بصورت تنفیذ نیست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت ۴ تصحیح از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴	۱	۱	۴

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۳ تصحیح از ۹ — میان هر دو مسئله نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴۴	۱۵	۱۵	۴۴

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت مسئله کدام صورت ست که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زن او پسر واحد یا فوق الواحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکر و انثی زائد جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیاید و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق الواحد زائد یک ثلث از ترکه حق او باشد الجواب اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زائد بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هر دو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد باقی بدختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق ولائی ست اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت باقی بولا مسئله در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث شود اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد الجواب در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن بدختران باقی یک برادرزاده بحالت نرینه بودن حق عصوبت خواهد رسید بحالت انوثت ذوی الارحام معدود شده باشد که عصبیت میرسد نزد امامیه بهمه صورت همه ترکه حق دختران ست مسئله اگر کسی احد الورثه حمل باشد کدام صورت ست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد اگر دختر زاید آن دختر وارث شود الجواب در آنصورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده حمل ذکر را چیزی نمیرسد که از ترکه حق عصوبت باقی نمانده و بر تقدیر انوثت حمل عول بپانزده رسد تصحیح کرده بابنت الابن تکملة للثلثین دهند درین مسئله نزد امامیه عول ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده ست حمل بهر دو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو دو بهر یک از ابوین و پنج به بنت رسد مسئله در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد اگر دختر متولد شود

زن وارث تمام ترکه باشد و به دختر چیزی نرسد الجواب مردی صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزویج نمود
مادر شده او از وی پسری و بعد از آن عبد معتق در گذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ و معتقه و
و در صورت تولد دختر آن دختر وارث خواهد شد دختر که از وی الا در ما ست چیزی نخواهد رسید نزد امامیه بهر دو دست و اللّٰه اعلم
وارث است مسئله کدام صورت است که اگر شمول ورثه دیگر پسر بود از ترکه ده هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر دختر باشد بیست و چهار هزار
دینار یافتی الجواب بصورتیکه میت ده دختر گذاشت ترکه اش دوازده هزار دینار است نزد امامیه فرضا و ردا همه دختران بعد
اخ و عم را حقی نیست مسئله کدام صورت است که شخصی چهار زوجه گذاشت و زوجه اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه و ثانیه ربع آن
ترکه و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند الجواب در آنصورت که میت جز زوجات اربعه ولی دیگری ندارد
زوجه اولی بنت عم او و زوجه ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی با وی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم بثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجه اولی است یک بزوجیت و هشت بقرابت رحمی و زوجه ثانیه را پنج سهام نصیب
یک بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه بالاتفاق فریقین مسئله چگونه است صورت که شخصی ترکه میتی دعوی کند که زوجه
من اگر زنده است پس وی باطل وارث باشد و من محروم و اگر مرده است من وارث باشم الجواب صورتش آنست که میت مادر و
دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان مدعی شوهر خواهر اخیافیه است گذاشت مسئله از شش یک از آن حق مادر است و چهار
حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فرضا لها و بعد بصورت ممات نصیبه زوج او بعصوبت
برادر علاتی میت است نزد امامیه بصورت جز مادر دیگر برادر وارث نرسد مسئله زنی مرد و سه بنی العم گذاشت کدام
صورت یکی از آنها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت الجواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین مسئله در کدام صورت
برادر زوجه میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد الجواب بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر
این زن ازدواج نمود از این پسر پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجه جد خود بود و بعد فوت پدر خود ش وارث ترکه جد خود شود و برادر اعیانی
جد را حاجب باشد بالاتفاق مسئله کدام صورت است که هفت برادر با اخت اخیافیه خود در میراث متساویة السهام باشند الجواب
وقتیکه پسر شخصی با مادر زوجه پدر خود نکاح کرد و از وی هفت فرزند گذاشته بمرد بعدش جد این ابنای سبعه وفات یافته ورثه
خود اینها را با زوجه خود که اخت اخیافیه اینها است گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یک ثمن بهر یک از ابنای سبعه
میرسد بالاتفاق مسئله مرد و پسرش در مادر این صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکه میتی توانند شد الجواب
صورتش است که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده در گذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشد گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت لا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه مورث توانند شد الجواب بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادرزاده خود متزوج کرد و از وی پسری متولد شد و این شخص بعد فوت برادرزاده خود در گذشت پس نصف ترکه به دختر بعینه

و دختر پسرش نصف باقی به پسر دخترش که نبیره برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جمله ترکه بجز دختر بدختر برادری میرسد
مسئله یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت باشد و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب
چون یکی از آن دو برادران با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق او و ربع باقی حق
برادر دیگر است بالاتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سومی محروم از
میراث باشد الجواب در صورتیکه عبدی با حره نکاح کرد و از وی دو دختر حره متولد شدند و بعد از ان با کنیزی تزوج نمود و از وی
یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از ان یکی از دختران حره آن عبد را از مولایش خرید پس عبد مرد درینصورت بنت حره مشتریه
مستحقه ثلث بالفرض و ثلث بالولاء و بنت حره دیگر وارث یک ثلث بالفرض و بنت رقیقه از میراث محروم خواهد بود و نزد اثنا عشریه
هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقسام خواهند نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار بهفده تن از زنان
وارثه مختلفة السهام گذاشته در گذشت بکدام طریقه هر زنی را از ان زنان یک دینار رسید الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه
و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذارد درینصورت مسئله از دوازده عول بهفده یابد و از هفده دینار
متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه
و درینصورت اثنا عشریه که عول را جائز ندانند نقصان را باخوات عائد گردانند پس طریقه تقسیم شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع
باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و دو ثلث باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع
باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت کدام صورت وارث گردیده عم اعیانیش را حاجب باشد الجواب صورتیکه
برادر علاتی شخصی ام ام آن شخص را بعد از تزویج پسری گذاشته در گذرد پس آن شخص هم عم اعیانی و هم ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته
بسبب عم اعیانی از میراث محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادرزاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد
که بعد گذشتن از ین جهان از ابنای خمسه من جمله مال من یکی را دو دینار و سدس بقیه مال و دومین را چهار دینار و سدس باقی و سومین را
شش دینار و سدس باقی و چهارمین را هشت دینار و سدس بقیه و پنجمین را هر چه باقی مانده بدهند تا بهر یکی از ابنا صحاح بلا کسر بطبق
ارث شرعی برسد پس تمام مال چند دینار است الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنا خمسه ده دینار میرسد مسئله میتواند شد که یکی هم
دیگری باشد و آن دیگر خال وی عم خود بود الجواب آری اگر یک شخصی با دختر زوجه پسر خود و پسرش نکاح کند و از هر یکی از ینها ابن پسری
متولد شود آن ابن الابن عم علاتی ابن الابن باشد و آن ابن الابن خال اخیافی ابن الابن باشد مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخص
دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال کسی شد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی با اخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند از ین هر دو یک ولد متولد
ولد هر یک ازین دو برادر آن برادر دیگر هم عم علاتی و هم خال اخیافی باشد و هر یکی از اولاد ین هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند
مسئله شخصی ابن العم و خال دیگری میتواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با بنت آن برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر ازین زن فرزند پسر که از تخمه برادر اصغر بوجود آمده هم خال شخص و هم ابن العم

مسئله شخصی اول روز از پیش زن خود بکاری بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی پیش وی خبر رسید که آن زن گفت که شوهر من تو بنده او هستی این کس رسید آن مکن الوقوع است بینوا توجروا الجواب نعم بایطریق که ممکن است خود را بنکاح غلام خود در آورد و آن دختر که از آن بنده حامله گردید یوم المیلاد قبل وضع حمل بنده مذکور بکاری رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت پس دختره مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از آن بوضع حمل عدتش منقضی شد بعد از آن با دیگری نکاح کرد و غلام را بدست همین زوج خود فروخت هر چند این مسئله از مسائل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبائع و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر ثبت تحریر یافت

فصل سوم چون درین علم ضرورت ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن درین فصل نگاشته می شود بدانکه ضرب تکرار عدد است بشمار آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود از عشرات و مئات و الوف سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام ستة این مثلث است

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩
١								
٢	٤							
٣	٦	٩						
٤	٨	١٢	١٦					
٥	١٠	١٥	٢٠	٢٥				
٦	١٢	١٨	٢٤	٣٠	٣٦			
٧	١٤	٢١	٢٨	٣٥	٤٢	٤٩		
٨	١٦	٢٤	٣٢	٤٠	٤٨	٥٦	٦٤	
٩	١٨	٢٧	٣٦	٤٥	٥٤	٦٣	٧٢	٨١

و طریقه ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که بسوت همه المفقودین و زحمة

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین باهم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده در انتهای بقیهٔ مراتب مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن هیچ یک اگر باشد و هر مرتبه یا مراتب باقیه با قبل صفر گذارند مثالش $٨٠ \div ٥٦٠$ ضرب هفت در هشتاد که بشرح صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش هشود و مرتبه هفت یکست و مرتبه هشتاد دو مجموع آن سه شد بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس شش را در مرتبه دوم نوشتیم و پنجاه را بعد از آن در مرتبه اول صفر گذاشتیم از انضمام شصت شد و همچنین $٩٠٠ \div ٥٤٠٠٠$ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب بصورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است مجموع مراتب پنج که بعد اسقاط یک چهار ماند پس چهار را که اول عدد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتیم و در مرتبه اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتیم مجموع پنجاه و چهار هزار شد و طریقه ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات اینست که اول مرکبات در سطری نویسند آحاد یا عقود را زیر آن یعنی مرتبه اول نویسند زیر آن خطی عرضی کشیده اولاً آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکب ضرب کرده حاصل ضرب اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر عشره واحد محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده آنچه حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد اعداد محفوظه سابقه را در آنجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد آنجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند مثالش ضرب شش در هفت هزار و سی و دو بدین صورت $٦ \times ٧٠٣٢ \div ٤٢١٩٢$ همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و هفتاد و پنج بدین صورت $٥٠ \times ٨٠٦٧٥ \div ٤٠٣٣٧٥٠$ و طریق ضرب مرکبات در مرکبات بسیار است لکن اسهل از همه طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آنرا بمراتب احد المضروبین و عرض آنرا بمراتب مضروب آخر بمربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را بخطی مورب در دو مثلث کنند بعده احد المضروبین بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر را بجانب چپ نگارند بطوری که عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشد پس صورتی از مضروب را در مضروب فیه ضرب کرده حاصل ضرب را در مربعی که مقابل هر دو است آحاد بمثلث زیرین و عشرات بمثلث بالائی نویسند و در مرتبه که صفر باشد مربعات مقابل را خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع تحتانیه جانب یمین هست اولاً آنرا نویسند بعده اعدادی که مابین سطور موربه بالائیش واقع است جمع کرده بطریق جمع نگارند اگر کمتر از عشره حاصل شود و صفر بجائیش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در آن مرتبه گذاشته برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عدد نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند

	٩	٤	٠	٦
٢	١ / ٨	٠ / ٨	٠ / ٠	١ / ٢
٧	٦ / ٣	٢ / ٨	٠ / ٠	٤ / ٢
٥	٤ / ٥	٢ / ٠	٠ / ٠	٣ / ٠

٢ ٥ ٨ ٦ ٦ ٥ ٠

وطریقه امتحان صحت عمل نسبت کہ میزان مضروب ... باقی ... است بدین طرح ... و یکی ... مضروب ...
با میزان ... مجموع ... اگر میان ... تماثل نیست ... عمل دوم ... قسمت تجزیه اعداد مقسوم ...
مقسوم علیه قسمت ... مقسوم یا مساوی مقسوم علیه است یا کمتر از مقسوم علیه ... اول خارج قسمت ...
مقسوم را بمقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت خارج قسمت ... مقسوم هشت ... مقسوم علیه ...
نسبت ... خارج قسمت باشد ... مقسوم را با مقسوم علیه نسبت ... که همان خارج قسمت ...
تا انقسام ... ثالث المطلب کنند که اگر ... مقسوم علیه ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیه کم باشد
اگر مساوی مقسوم حاصل شود همین ... ثالث ... قسمت ... اگر کم از مقسوم کمتر از مقسوم علیه حاصل شود ... خارج صحیح
دانند و هرچه از مقسوم باقی مانده ... آن را با مقسوم علیه نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کرده ... خارج قسمت
دانند مثلا ... هزار ... پنجاه و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت ... یک صحیح ... و کسر ... بیست ...

الکتاب	۲۶/۱۴ ۵۲/۱ ۱۵۲ ۲ ۲ ۴	خاتمة

هذا الجدول المثلثی خاتم ما اردنا ایراده فی ذلک الکتاب اللهم لا مانع لما اعطیت ... انت موفق للصواب ...
لفضلک فانت المفتح لمغلقات الابواب علیک التعویل فی الاشکال ... الامور ... وانت خیر ...
لیس وراءک المرجع والمآب انشکر فی تسکرالاینبغی لاحد سوی ... الکریم الوهاب ... توفیقه
ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع المشتمل لخلاف واحکام مواریث
اهل السنة والامامیة فی کل باب والتاخیر ... اکثر صحف الفن لاحتوائه علی ... الفرائض
والحساب التی خلت عنها ... الا بکثرة الفصول والابواب ... من ... الی
الجمادیین ... من ... المکتاب سنة الف و مائتین و تسعة
سبعین من هجرة ... السیات ... المجتبی المرسل ... التقلین
بالتحمید ... الخطاب صلی الله وسلم علیه وعلی آله ... الانبیاء ... الاصحاب ...
... خاتمه ... الجناب ... العلامة ... اولی الالباب ...
بالمجد العلی ... بالفضل ... الذکی ... سلمه الله تعالی

قطعه جمع کرد این کتاب ... ... گفت ... بسال ... مجلی بمسائل میراث

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که رساله فتاوی المیراث از تصنیفات عمدة العلماء الکرام مولوی محمد یوسف علی ... سلمه الله ... مطبع ... منشی نول کشور ... بمقام لکهنو ... رجب المرجب ... بار دوم ... طبع ...

